

آرمان

و

اندیشه

جلد پنجم

نبرد تمدن‌ها یا بحران هژمونی؟ - نقدی بر سیاست اقتصادی آمریکا در خاورمیانه و ضرورت همبستگی و همکاری جهانی
 نویسنده: دکتر فرشید فریدونی
 استاد دانشگاه در رشته ی علوم سیاسی
 آرمان و اندیشه: جلد پنجم
 نشر پژوهش جنبش های اجتماعی ایران (برلین)
 چاپ: دسامبر ۲۰۰۷
 آدرس پست الکترونیکی: fferidony@gmx.de
 حق چاپ و تکثیر محفوظ است.

صفحه	فهرست
۳	دیباچه
	اقتصاد ملی و هژمونی جهان سرمایه‌داری - عوامل سرکردگی
۱۸	آمریکا پس از پایان جنگ جهانی دوم
۳۶	جهان سرمایه‌داری و پاکس آمریکایی
	منطقه‌ای شدن اقتصاد جهانی و پیروزی پارادایم سیاست
۶۰	اقتصادی نولیبرالیسم
۶۹	تعویض نقش استراتژیک ایران در خاورمیانه
۱۲۴	نتیجه
۱۳۱	منابع

جهان از سوی دیگر، مصداق پیش‌گویی‌های نظریه‌پردازان محافظه‌کار را بیش از پیش مورد تردید قرار می‌دهند. با تمامی این وجود، نمایندگان بورژوازی کوتاه نمی‌آیند و اهداف اجتماعی و اقتصادی خویش را در رسانه‌های ارتباط جمعی مانند سگ‌ها به منتقدان نظام سرمایه‌داری پارس می‌کنند. آن‌ها در حالی که جنگ‌های منطقه‌ای را برای مبارزه با تروریسم ضروری می‌دانند، دلیل انبوه بیکاری و گسترش روزمره فقر اجتماعی را با مالیات و یارانه‌ی زیاد از حد، دیوان‌سالاری پیچیده و حقوق گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر توضیح می‌دهند. از دید آن‌ها صرف نظر کردن کارگران از حقوق خویش به نفع خود آن‌ها است زیرا از یک سو، رقابت کشور را در برابر مناطق دیگر تولیدی و برای صادرات به بازار جهانی ممکن می‌سازد و از سوی دیگر، محل کار آن‌ها را محفوظ و کارمزد آن‌ها را تضمین می‌کند. در حالی که نمایندگان "احزاب مردمی" کوتاه آمدن سندیکاها را در دفاع از منافع کارگران نشانه‌ی وطن دوستی می‌دانند، سخن‌گویان انجمن‌های سرمایه‌داری کارگران را تهدید به صدور سرمایه به کشورهای می‌کنند که در آن‌جا کارمزد ارزان‌تر است.

پشتوانه‌ی نظری نمایندگان بورژوازی در اواسط قرن گذشته به وسیله‌ی یکی از محافظه‌کارترین آموزشگاه‌های علوم اقتصادی در شیکاگو مهیا شده است. نظریه‌پردازان شیکاگویی همه چیز و حتا انسان را سرمایه‌تلقی می‌کنند و تحت قوانین و منطق بازار مستقر می‌سازند. مفهوم "سرمایه‌ی انسانی" که در "تئوری رشد اقتصادی" این آموزشگاه ادغام شده است، یک مضمون ایدئولوژیک دارد زیرا تمامی توفیق و یا شکست انسان را نه با روابط اجتماعی، بلکه با خلاقیت و شخصیت فردی توضیح می‌دهد. این "تئوری" در واقع تدوین و بیان مجرد همان داستان احمقانه‌ی شهروند جدید آمریکا است که پس از مهاجرت به آن‌جا از ظرف شویی شروع می‌کند و سرانجام میلیونر می‌شود. به این ترتیب، نظام سرمایه‌داری از هر گونه انتقاد محفوظ می‌ماند و انسان به عنوان برنده و یا بازنده‌ی این نظم طبقاتی مستقیماً مسئول وضعیت اجتماعی خویش می‌شود.

در برابر، برای مارکس انباشت ثروت و تشکیل سرمایه نتیجه‌ی روابط بخصوص اجتماعی هستند. شیوه‌ی مسلط انباشت در فرماسیون سرمایه‌داری استثمار طبقه‌ی کارگر است. استثمار حداقلی از بارآوری کار را ضروری می‌کند که بیش از هزینه‌ی

دیباچه

در آستانه‌ی فروپاشی "بلوک سوسیالیستی" و پس از شکست ارتش بعثیان عراقی در جنگ دوم خلیج، رئیس‌جمهور آمریکا، جورج بوش (پدر)، مدعی سرکردگی بی‌چون و چرای جهان شد. مفهوم "نظم نوین جهانی" که او در سخنرانی‌هایش ایراد می‌کرد، تأکید بر نقش هژمونیک آمریکا برای سازمان‌دهی سرمایه‌داری در کل جهان بود. نهادهای تبلیغاتی و ایدئولوژیک بورژوازی و نظریه‌پردازان محافظه‌کار نیز بیکار ننشستند و با تأکید بر ضرورت تشکیل بازار جهانی، نقش آمریکا را به عنوان تنها سرکرده‌ی جهان سرمایه‌داری به بحث گذاشتند. مفهوم "دولت جهانی" که در این ارتباط استفاده می‌شد، بر برنامه‌ی آتی آمریکا انگشت می‌گذاشت که تمامی اقشار و جناح‌های بورژوازی ملت‌های متفاوت را تحت اهداف و منافع خویش و قوانین جهان‌شمول سرمایه‌داری در بازار جهانی ادغام سازد.

در راستای توجیه اهداف آمریکا، اقتصاددانان نوکلاسیک مانند آموزشگاه‌های "اقتصاد رفاهی" و "نولیبرالیسم" نقش به‌سزایی بازی کردند. آن‌ها مدعی بودند که با فروپاشی "بلوک سوسیالیستی" و تشکیل دولت‌های سرمایه‌داری در اروپای شرقی، تمامی موانع برای رشد درازمدت اقتصادی بر طرف شده‌اند. به اعتقاد آن‌ها تشکیل بازار جهانی منجر به رقابت انبوه عرضه و تقاضا خواهد شد و از طریق "قیمت‌های نسبی" و بنا بر تئوری منافع کومپراتیو دیوید ریکاردو تقسیم کار جهانی را بنا بر هزینه و امکانات هر کشور و به نفع ملت‌ها سازمان می‌دهند. به غیر از رفاه ملت‌ها، رشد اقتصادی با صلح و امنیت جهانی همراه خواهد بود، زیرا با پایان جنگ سرد و شکست "سوسیالیسم" دوران رقابت ایدئولوژی‌ها و عصر دولت‌های ایدئولوژیک به پایان رسیده و دیگر نه‌نبرد طبقاتی معنی می‌دهد و نه جنگ میان دولت‌ها دلیلی دارد.

اکنون که بیش از پانزده سال از این وقایع می‌گذرد و با وجود افزایش نسبی نرخ رشد اقتصادی اغلب کشورها، نه کوچک‌ترین اثری از بهبود رفاه ملت‌ها دیده می‌شود و نه دیگر کسی فریب تبلیغات صلح جهانی را می‌خورد. اوج جنگ‌های منطقه‌ای در اروپای شرقی، آسیای مرکزی، آفریقا و خاورمیانه از یک سو و تشدید نبرد طبقاتی در سطح

خصوصی و تشکیل "کار آزاد دوگانه" اعمال خشونت غیر اقتصادی (سیاسی، قضائی و نظامی) ضروری است. مارکس فصل بیست و چهارم جلد اول سرمایه را با عنوان "آنچه انباشت بدوی خوانده شده" به بررسی تاریخی این پدیده اختصاص داده است.^۲ بنابراین بر خلاف نظریه‌ی آدام اسمیت که از مفهوم "دست نامرئی" برای تنظیم عرضه و تقاضا استفاده می‌کند و ایجاد "قیمت طبیعی" در بازار را عامل تنظیم می‌داند، اصولاً تشکیل بازار بدون قدرت سیاسی و تضمین قانونی مالکیت خصوصی و اعمال خشونت نظامی برای حفاظت از آن غیر ممکن است.

پول در فرماسیون سرمایه‌داری فقط "واحد محاسبه" برای برنامه ریزی اقتصادی، "مولد دورانی" برای بهبود مناسبات تجاری و "وسیله" برای سرمایه‌گذاری و انباشت ثروت اجتماعی نیست. پول در برابر "کار آزاد دوگانه" جنبه‌ی "خشونت اجتماعی" دارد، زیرا دست‌رسی کارگران به آن فقط از طریق کارمزدی ممکن می‌شود و هستی و نیستی آن‌ها را معین می‌کند. بنابراین در فرماسیون سرمایه‌داری دولت به دلایل حفاظت از مالکیت خصوصی، حمایت از تشکیل بازار و انحصار ضرب پول در خصلت تاریخ خویش "نهادی مختص به سازمان‌دهی جامعه‌ی طبقاتی" است.

به تعریف مارکس نیروی کار در فرماسیون سرمایه‌داری مولد ارزش اضافی است که دو جنبه‌ی متفاوت دارد، یعنی ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی. افزایش مدت کار (تصرف زمان فراغت کارگر و کوتاهی زمان بازسازی نیروی کار)، تشدید روند کار و تنزل کارمزد منجر به تولید ارزش اضافی مطلق می‌شوند، در حالی که ارزش اضافی نسبی نتیجه‌ی افزایش درجه‌ی استثمار، یعنی استفاده از فن‌آوری نوین، تقسیم و سازمان‌دهی منطقی‌تر روند تولید و به کارگیری مناسب‌تر نیروی کار است.^۳ مارکس برای بررسی ارزش اضافی نسبی تمامی سازمان‌دهی روند تولید و نقش ماشین‌آلات در صنایع بزرگ را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه سرمایه‌ی ثابت (فن‌آوری) رفته رفته جای‌گزین سرمایه‌ی متغیر، یعنی نیروی کار می‌شود.^۴ او در بررسی روند تولید کشف می‌کند که سرمایه از یک سو، خواهان رهایی از نیروی کار است و از سوی

^۲ vgl. Marx, Karl (۱۹۸۲): ebd., S. ۷۴۱ff.

^۳ vgl. ebd., S. ۱۹۲f., ۳۳۱f., ۵۳۱f.

^۴ vgl. ebd., S. ۳۳۱f.

بازسازی نیروی کار، تصرف اضافه تولید را برای سرمایه‌دار ممکن می‌سازد. ادعای سرمایه‌دار برای استثمار کارگران و تصرف ثروت اجتماعی جنبه‌ی حقوقی دارد زیرا با مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و سازمان‌دهی و مدیریت روند تولید توجیه می‌شود. به تعریف مارکس کار نه فقط یک فعالیت هدفمند برای تولید، بلکه یک رابطه‌ی اجتماعی است که جامعه بر آن بنا می‌شود. نیروی کار سرچشمه‌ی ثروت اجتماعی است و در فرماسیون سرمایه‌داری مانند تمام کالاهای دیگر ارزش مصرف و ارزش مبادله دارد. ارزش مبادله‌ی کار همان کارمزد است که از طریق "زمان ضروری کار" معین می‌شود. ارزش مصرف کار تولید ارزش اضافی است. از این رو در فرماسیون سرمایه‌داری نیروی کار یک کالای بخصوص به شمار می‌رود زیرا فراتر از قدرت بازسازی خویش اضافه تولید را نیز ممکن می‌سازد. اضافه تولید همان فرم تاریخی ثروت اجتماعی است که در فرماسیون سرمایه‌داری جنبه‌ی ارزش اضافی به خود می‌گیرد. ارزش اضافی که از زمینه‌ی مادیش مجزا نیست، در روند انباشت به صورت فن‌آوری (کار مرده، سرمایه‌ی ثابت) با نیروی کار (کار زنده، سرمایه‌ی متغیر) ترکیب شده و منجر به ارزش افزایی سرمایه می‌شود. همان‌گونه که مارکس به درستی خصلت نیروی کار را در فرماسیون سرمایه‌داری برجسته می‌سازد،

«برای این‌که از مصرف یک کالا ارزش بیرون کشیده شود، صاحب پول (...) بایستی چنان خوشبخت باشد که در محیط دوران، (یعنی) در بازار، یک کالا کشف کند که ارزش مصرفش خصلت خلاق داشته، (یعنی) سرچشمه‌ی ارزش باشد، بنحوی که مصرف واقعی آن خود موجب وقوع یافتن کار و در نتیجه ارزش آفرینی شود. و صاحب پول در بازار کالایی مشخص می‌یابد که توان کار یا نیروی کار است.»^۱

به غیر از حداقلی از بارآوری کار، استثمار طبقه‌ی کارگر زمانی ممکن می‌شود که بازار کار نیز شکل گرفته و "کار آزاد دوگانه" موجود باشد. به این معنی که کار از یک سو، از ابزار تولید آزاد شده و مالکیت خصوصی جنبه‌ی حقوقی گرفته است و از سوی دیگر، به صورت آزاد در بازار عرضه می‌شود. به نظر می‌رسد که برای ایجاد مالکیت

^۱ Marx, Karl (۱۹۸۲): Das Kapital - Kritik der politischen Ökonomie, Erster Band, Berlin (ost), S.

۱۸۱, und

مقایسه، مارکس، کارل (۱۳۵۲): سرمایه، جلد اول، ترجمه‌ی ایرج اسکندری، از نشریات حزب توده ایران، صفحه‌ی ۱۷۹

استقلال بانک‌ها در برابر رانت، کارمزد و سود سرمایه قرار می‌گیرد، نقش به‌سزایی بازی می‌کند. بهره‌ی سرمایه‌ی مالی اصولاً نمی‌تواند دراز مدت وجود داشته باشد، اگر که توفیق اقتصادی برای اضافه تولید حاصل نشود، تولیدات به صورت کمی افزایش نیابند و کیفیت شرایط تولید برای ایجاد ارزش اضافی نسبی دگرگون نشود. فراتر از این، بهره به عنوان حدود مالی بودجه، روند تولید ارزش اضافی نسبی را متأثر و تشدید می‌کند. فشار پرداخت بهره و خطر ورشکستگی، مقروض را منضبط در حسابداری و مجبور به افزایش بارآوری کار، یعنی خلاقیت در فن‌آوری، سازمان‌دهی نوین نیروی کار و طراحی استراتژی جدید برای مدیریت می‌سازند. از آن‌جا که در فرماسیون سرمایه‌داری روند تولید ارزش اضافی نسبی مسلط و درون‌ذاتی (ایماننت) است، منجر به بروز دو تضاد عریان می‌شود که فقط با بررسی و درک آن‌ها اوضاع کنونی جهان قابل فهم هستند.

اولی ضرورت استفاده از انرژی فسیلی به جای انرژی بیولوژیک (انسانی و حیوانی) است. به این معنی که جایگزین کردن فن‌آوری (سرمایه‌ی ثابت) به جای نیروی کار (سرمایه‌ی متغیر) که منجر به تولید ارزش اضافی نسبی می‌شود، استفاده از انرژی فسیلی را به جای انرژی بیولوژیک ضروری می‌کند. همان‌گونه که المار آلت‌فاتر به درستی برجسته می‌سازد،

«اگر) حدود انرژی بیولوژیک از طریق مصرف انرژی فسیلی برداشته شوند، دیگر افزایش اضافه تولید (...) به سرعت و حدود اورگانیک روند شکوفایی بستگی ندارد و از این طریق کسب (پول) اضافی ممکن و بهره‌ها قابل پرداخت می‌شوند، بدون این که نظم عمومی جامعه تجزیه شده و یا افراد به ورشکستگی رانده شوند. (...) انرژی فسیلی و پول در فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری بر هم‌دیگر تأثیر فوق‌العاده می‌گذارند و متقابلاً بر دینامیسم خویش می‌افزایند. بدون پول زغال سنگ و نفت هنوز در لایه‌های زمین آسوده بودند و بدون نیروی آتش‌زای انرژی فسیلی کمیت پول یک داستان بی‌آزار می‌ماند.»^۶

دیگر، برای تولید ارزش اضافی وابسته به آن می‌ماند. عوامل مسلط برای جایگزین ساختن ماشین‌آلات به جای نیروی کار و ایجاد ارزش اضافی نسبی از یک سو، نبرد طبقاتی است که کارگران و نهادهای صنفی آن‌ها برای افزایش کارمزد و کوتاهی زمان کار سازمان‌دهی می‌کنند. از سوی دیگر، جبر "ارزش افزایی ارزش" است که مارکس به درستی آن‌را به عنوان منطق سرمایه‌دار در برابر گنج‌ساز برجسته می‌سازد.

«گردش پول به مثابه‌ی سرمایه، خود مقصود بالاصاله است زیرا ارزش افزایی ارزش فقط در درون این حرکت دائماً تجدید یافته انجام پذیر است. پس حرکت سرمایه نامحدود است. دارنده‌ی پول به مثابه‌ی عامل آگاه این حرکت، سرمایه‌دار می‌شود. شخصیت وی یا بهتر جیب او مبدأ حرکت و نقطه‌ی رجعت پول است. محتوی عینی این دوران، (یعنی) ارزش افزایی ارزش، هدف ذهنی او است و تا هنگامی که یگانه جهت محرکه فعالیت وی فقط تملک روز افزون ثروت مجرد است، وی به مثابه‌ی سرمایه‌دار یا سرمایه‌ای عمل می‌کند که شخصیت یافته و دارای اراده و آگاهی است. پس هرگز نباید ارزش مصرف را هدف مستقیم سرمایه‌داران تلقی کرد. هم‌چنین (هدف مزبور را نباید به صورت) نفع واحد، بلکه فقط (به صورت) حرکت بدون انقطاع سود (در نظر داشت). این انگیزه‌ی مطلق تمول، این شهوت شکار ارزش بین سرمایه‌دار و گنج‌ساز مشترک است اما در حالی که گنج‌ساز فقط سرمایه‌دار دیوانه است، سرمایه‌دار گنج‌ساز عاقل است. افزایش بیکران ارزش را که گنج‌ساز می‌جوید و آن‌را در رها کردن پول از آسیب دوران جستجو می‌کند، سرمایه‌دار عاقل‌تر از رها ساختن پی در پی پول در دوران بدست می‌آورد.»^۵

بنابراین هر سرمایه‌داری که خواهان افزایش ثروت خویش و تثبیت جایگاه طبقاتی‌اش است، باید به منطق "ارزش افزایی ارزش" تن دهد. از آن‌جا که قدرت جسمی کارگران و زمان کار محدود هستند و تولید ارزش اضافی مطلق با مقاومت طبقه‌ی کارگر مواجه می‌شود، در نتیجه به کارگیری فن‌آوری نوین برای تولید ارزش اضافی نسبی روند مسلط در فرماسیون سرمایه‌داری است. در این راستا بهره‌ی سرمایه‌ی مالی که پس از

^۵ vgl. ebd., S. ۱۶۷f., und

مقایسه، مارکس، کارل (۱۳۵۲)، همان‌جا، صفحه‌ی ۱۶۷ ادامه

^۶ Altvater, Elmar (۱۹۹۴): Die Ordnung rationaler Weltbeherrschung oder: Ein Wettbewerb von Zaublerlehrlingen, in: PROKLA Heft ۹۵ - ۲۴ Jg., Nr. ۲, S. ۱۸۱ff., Münster, S. ۱۹۸f.

«به نظر می‌رسد که برداشت مارکس از تضاد اصلی سرمایه‌داری سرانجام یک تضاد میان توانایی انباشت اجتماعی ثروت بشری و فرم موجود از خود بیگانگی آن بوده که از طریق دیالکتیک ابعاد کار و زمان ساخته شده است.»^۹

فراتر از این، پوستون میان ثروت مادی و ارزش اضافی تفاوت قائل می‌شود. در حالی که ثروت مادی نتیجه‌ی به کارگیری فن‌آوری، یعنی سرمایه‌ی ثابت است، ارزش اضافی از طریق نیروی کار، یعنی سرمایه‌ی متغیر ایجاد می‌شود. ادعای او مستند به گروندریسه است.^{۱۰} به این ترتیب، پوستون با رجوع به مارکس تضاد اصلی فرماسیون سرمایه‌داری را از حوزه‌ی توزیع (درک "مارکسیست‌های سنتی") به حوزه‌ی تولید یعنی به کارگیری سرمایه‌ی ثابت و متغیر منتقل می‌کند.^{۱۱} به نظر او مارکس نیز تضاد اصلی را نه میان تولیدات صنعتی و توزیع بورژوازی، بلکه در حوزه‌ی تولید مستقر ساخته است. همان‌گونه که پوستون ادامه می‌دهد،

«محور این تضاد نقشی است که کار انسانی مستقیماً در روند تولید بازی می‌کند. از یک سو، اشکال اجتماعی ارزش و سرمایه که افزایش سرسام‌آور بارآوری را ممکن می‌سازند، امکان تشکیل یک فرماسیون نوین اجتماعی را که در آن کار انسانی دیگر مستقیماً سرچشمه‌ی اصلی ثروت نیست، می‌دهند. از سوی دیگر، این اشکال اجتماعی چنان ساخته شده‌اند که کار انسانی مستقیماً برای شیوه‌ی تولید هم‌چنان ضروری می‌ماند و بیش از گذشته تجزیه و تفکیک می‌شود.»^{۱۲}

با بررسی کار به صورت تاریخی و انتقال تضاد اصلی فرماسیون سرمایه‌داری (مدرن) از حوزه‌ی توزیع به حوزه‌ی تولید، ارزش اضافی نیز یک فرم تاریخی برای تولید ثروت اجتماعی به خود می‌گیرد که در استفاده از نیروی کار در زمان بخصوص قابل فهم می‌شود. لیکن زمانی که ارزش اضافی یک فرم بخصوص تاریخی برای تولید ثروت اجتماعی تلقی شود، به اجبار نیروی کار نیز که آن را خلق می‌کند، نقش تاریخی به خود

^۹ vgl. ebd., S. ۵۴۰

^{۱۰} vgl. ebd., S. ۳۴۵f.

^{۱۱} vgl. ebd., S. ۱۹۶f.

^{۱۲} vgl. ebd., S. ۳۰۲

به غیر از این، استفاده از انرژی فسیلی منجر به تشدید سرعت می‌شود و موانع زمانی و مکانی را برای تولید و تجارت کالاها گام به گام بر می‌دارد. به این ترتیب، مکان‌های دورتر به سلطه‌ی سرمایه در می‌آیند و در روند ارزش افزایی سرمایه ادغام می‌شوند.

دومین تضاد مربوط به نقش کار در روند تاریخ و رابطه‌ی ثروت مادی و ارزش اضافی است که موشه پوستون بر آن انگشت می‌گذارد. او بر خلاف "مارکسیست‌های سنتی" نه کار را به صورت فراتاریخی تحلیل می‌کند و نه تضاد فرماسیون سرمایه‌داری را به حوزه‌ی توزیع تقلیل می‌دهد. به نظر او در مکتوبات مارکس دو شیوه‌ی متفاوت از بررسی کار وجود دارند. یکی جنبه‌ی کلی و فراتاریخی کار است که مارکس آن را واسطه‌ی تبادل مادی میان انسان و طبیعت و برای تولید نیازهای شخصی و اجتماعی (ارزش مصرف) می‌داند. دیگری جنبه‌ی تاریخی کار است که مارکس آن را در رابطه با فرماسیون سرمایه‌داری، یعنی به صورت کارمزدی (ارزش مبادله) در سه جلد سرمایه بررسی می‌کند. همان‌گونه که پوستون ادامه می‌دهد،

«بررسی مارکس کار را به صورت کلی و با درک فرا تاریخی مورد نظر ندارد، (یعنی) به صورت فعالیت هدفمند اجتماعی که واسطه‌ی انسان و طبیعت شده و از این طریق کالاهایی را برای رفع مایحتاج بخصوص انسان می‌سازد، بلکه آن نقش اصلی که کار فقط در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایفا می‌کند.»^۷

ادعای پوستون با پلمیک مارکس با ریکاردو در گروندریسه مستدل می‌شود. در آنجا مارکس به ریکاردو انتقاد می‌کند که کار برای او جنبه‌ی فراتاریخی دارد و به همین دلیل فرم بورژوازی کار را طبیعی و ابدی می‌پندارد.^۸ به غیر از این، پوستون حوزه‌ی توزیع و تولید را از هم مجزا نمی‌داند و تضاد را محدود به حوزه‌ی توزیع (کارمزد، رانت، سود سرمایه و بهره‌ی سرمایه‌ی مالی) نمی‌کند. او با مفهوم "از خود بیگانگی" که مارکس برای تشریح نقش طبقه‌ی کارگر در روند تولید استفاده کرده، بر نقطه نظر خویش تأکید می‌کند.

^۷ Postone, Moishe (۲۰۰۳): Zeit, Arbeit und gesellschaftliche Herrschaft - Eine neue Interpretation der kritischen Theorie von Marx, Freiburg, S. ۲۳

^۸ vgl. ebd., S. ۹۸

را مهیا ساختند که ایالات متحده پس از پایان جنگ به سرکردگی کشورهای سرمایه‌داری درآمد و تبدیل به هژمونی جهانی شد. برای بررسی تحولات اقتصادی و اجتماعی در آموزشگاه علوم سیاسی پاریس مفاهیم متفاوت جامعه‌شناسی تحت عنوان "تئوری تنظیم" تدوین شده‌اند. نظریه‌پردازان این آموزشگاه شاگردان ناراضی لویی آلت‌هوزر بودند که نه تنها در برابر "تئوری ساختاری" او، بلکه در تضاد با اقتصاد نوکلاسیک که با استفاده از قوانین کلی عرضه و تقاضا تنظیم خودکار بازارها و تمامی جامعه را در نظر داشت، خواهان تدوین یک تئوری جهان‌شمول برای بررسی حوزه‌ی تولید و توزیع و رابطه‌ی مبادله و مصرف شدند تا تحولات بحرانی اما غیر انقلابی فرماسیون سرمایه‌داری و تنظیم مناسبات آنتاگونیستی سرمایه و کار مزدی را درک کنند.^{۱۳}

ضرورت طراحی و تدوین "تئوری تنظیم" وقایع ابژکتیو اجتماعی بود. فرماسیون سرمایه‌داری در روند زمان به اشکال نوینی متحول می‌شد و از نظر مکانی فرم‌های متفاوت داشت، بدون این‌که در ماهیت استثماریش تغییری حاصل و یا مشاهده شود. درک این وقایع ابژکتیو تدوین مجرد تفاوت‌های زمانی و مکانی، تضادهای اقتصادی و اجتماعی و شرایط تاریخی و مبارزاتی جوامع بخصوص را بصورت یک تئوری جهان‌شمول ضروری می‌کرد تا تحولات کمی و کیفی تولید و شیوه‌ی توزیع در اشکال متفاوت فرماسیون سرمایه‌داری روشن شوند. به بیان دیگر، در حالی که نقد مارکس از سیاست اقتصادی، عوامل تحرک سرمایه را بصورت "قوانین کلی" و "میانگین‌های ایده‌آل" بررسی می‌کرد.^{۱۴} نظریه‌پردازان آموزشگاه پاریس خواهان بررسی عوامل

می‌گیرد. از آن‌جا که کار به تعریف مارکس نه فقط یک فعالیت هدفمند برای تولید، بلکه یک رابطه‌ی اجتماعی است که جامعه بر آن بنا می‌شود، در نتیجه با تغییر فرم بخصوص تاریخی استفاده از نیروی کار تمامی روابط اجتماعی در فرماسیون سرمایه‌داری از شیوه‌ی تولید ارزش اضافی گرفته تا نهادهای جامعه‌ی مدنی، شیوه‌ی نبرد طبقاتی، نقش هژمونیک دولت بورژوازی و همچنین روابط بین‌المللی تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. بنابراین تحول تاریخی به کارگیری نیروی کار از یک سو و منابع محدود انرژی فسیلی در خاورمیانه از سوی دیگر، نه تنها سیاست دولت‌های مدرن سرمایه‌داری را به صورت مسلط معین می‌کنند، بلکه حوزه‌های نوینی را برای همبستگی و همکاری جهانی جهت سازمان‌دهی مقاومت و نبرد طبقاتی مهیا می‌سازند.

پرسش‌های این نوشته به شرح زیرند :

آمریکا چگونه پس از پایان جنگ جهانی دوم به سرکردگی جهان سرمایه‌داری درآمد و چه نقشی را برای تشکیل بازار جهانی و توسعه‌ی اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری بازی کرد؟

مفهوم هژمونی چیست و چه نهادهایی و کدام لحظه‌های تاریخی رابطه‌ی قدرت هژمونیک را با کشورهای هم‌پیمان او معین می‌سازند؟

چه عواملی منجر به خشونت نظامی آمریکا در خاورمیانه می‌شوند و اقتصاد نولیبرالیسم و دلار به عنوان پول جهانی چه نقشی را در این رابطه بازی می‌کنند؟

آیا ماهیت تضاد "تفاوت فرهنگ‌ها" است که در دوران گلوبالیسم منجر به "نبرد تمدن‌ها" می‌شود؟

آیا جهان سرمایه‌داری بدون قدرت نظامی یک دولت هژمونیک قابل بازسازی و تداوم است؟

و سرانجام تحولات جهانی کدام حوزه‌ها را برای سازمان‌دهی مقاومت و نبرد طبقاتی مهیا می‌سازند؟

من برای پاسخ دادن به پرسش‌های فوق نخست اوضاع اقتصادی آمریکا را قبل از جنگ جهانی دوم بررسی می‌کنم، زیرا تحولات اقتصادی این کشور همان زمینه‌ی مادی

^{۱۳} vgl. Lipietz, A. (۱۹۹۲): Vom Althusserismus zur "Theorie der Regulation", in: Hegemonie und Staat, Demirovic, Alex (Hrsg.), S. ۹ff, Münster, S. ۹, und

vgl. Hübner, Kurt (۱۹۸۹): Theorie der Regulation - Eine kritische Rekonstruktion eines neuen Ansatzes der politischen Ökonomie, Berlin, S. ۱۶f.

^{۱۴} vgl. Marx, Karl (۱۹۷۴): Das Kapital - Kritik der politischen Ökonomie, Bd. III, Berlin (ost), S.

مصرف (معیارهای مصرف کارگران و دیگر طبقات اجتماعی، هزینه‌ی همگانی و غیره) می‌شود.^{۱۸}

در برابر مفهوم "شیوه‌ی تنظیم" بررسی رابطه‌ی کار مزدی و سرمایه را ممکن می‌سازد که به تعریف لیپیتس به معنی،

«یک مجموعه از اشکال نهادها، شبکه‌ها، ارزش‌های عریان و پوشیده است که هماهنگی شیوه‌های رفتاری در حدود یک رژیم انباشتی را تضمین می‌کند و در واقع هم منطبق با اوضاع مربوط اجتماعی است و هم (کشمکش را) فراتر از مرافعه‌های متداول فیصله می‌دهد.»^{۱۹}

به این ترتیب، "تئوری تنظیم" مفاهیمی را برای بررسی توسعه‌ی اقتصادی و تحولات اجتماعی ایجاد می‌کند که از طریق آن‌ها بررسی شرایط مادی ایالات متحده برای کسب هژمونی جهان سرمایه‌داری قبل از وقوع جنگ دوم جهانی میسر می‌شود. اما همان‌گونه که هر اوجی زمانی به افول می‌انجامد، هر آغازی نیز پایانی دارد. دلیل این پدیده حدود درون‌ذاتی سیستمی است. همان‌طوری که انسان به عنوان یک سیستم بیولوژیک رابطه‌اش با طبیعت از طریق حدود مشخص می‌شود، به همین منوال نیز رابطه‌ی یک سیستم اجتماعی با سیستم‌های دیگر و با حدود منابعی مشخص می‌شود که این نظام برای بازسازی و تداوم خود نیاز دارد. همان‌گونه که انسان به دنیا می‌آید، رشد می‌کند و پس از دوران میان سالی در مسیر افولی قرار گرفته و پیر و فنا می‌شود، به همین منوال نیز نظام‌های اجتماعی پس از این که منابعی را که برای بازسازی خویش نیاز دارند، مصرف کردند، با حدودشان متقابل و با بحران اقتصادی مواجه می‌شوند. در این ارتباط کورت هیوبنر میان "بحران‌های کوچک" و "بحران بزرگ" تمایز قائل می‌شود.

«بحران‌های کوچک» بیانگر تضادهای ساختاری اقتصاد هستند که بر اشکال تنظیم بخصوص تاریخی تأثیر می‌گذارند. جریان دقیق این بحران‌های دورانی و یا کوچک

^{۱۸} Lipietz, A. (۱۹۸۵): Akkumulation, Krisen und Ausweg aus der Krise - Einige methodische Überlegungen zum Begriff der "Regulation", in: PROKLA, H. ۵۸, S. ۱۰۹ff., Berlin, S. ۱۲۰

^{۱۹} ebd. S. ۱۲۱

بخصوص و مشخص تحرک سرمایه بودند تا تحولات اقتصادی و دینامیسم روابط متضاد طبقاتی را از نظر زمانی و مکانی بررسی کنند.^{۱۵}

در آموزشگاه پاریس سه شیوه‌ی متفاوت تنظیم از هم متمایز می‌شوند. اول، رژیم انباشتی مسلط و سطحی با تنظیم رقابتی، دوم، رژیم انباشتی مسلط و عمقی بدون مصرف انبوه و با تنظیم رقابتی و سوم، رژیم انباشتی مسلط و عمقی با مصرف انبوه و تنظیم مونوپل هستند.^{۱۶} شیوه‌ی سوم تنظیم فوردیسم نیز نامیده می‌شود که به تعریف آلن لیپیتس به معنی،

«یک توافق بخصوص تاریخی و شکل‌دهنده‌ی اجتماعی میان کارمزدی و سرمایه است که در آن روند ارزش افزایی سرمایه و رقابت فراکسیون‌های سرمایه بر همکاری طبقه‌ی کارگر متکی می‌شوند و یا مقاومت کارگران را بی اثر می‌کنند.»^{۱۷}

در آموزشگاه پاریس مفاهیم متفاوت جامعه‌شناسی برای بررسی اشکال متفاوت نظام سرمایه‌داری در نظر گرفته شده‌اند. "رژیم انباشتی" و "شیوه‌ی تنظیم" از مفاهیم اصولی "تئوری تنظیم" به شمار می‌روند. از طریق مفهوم "رژیم انباشتی" بررسی اقتصاد ملی ممکن می‌شود که بنا به تعریف لیپیتس به معنی،

«یک نظم از تقسیم سیستماتیک و توزیع دوباره‌ی تولیدات اجتماعی است که فراتر از جریان یک دوران دراز موجب یک هماهنگی بخصوص میان تغییرات شرایط تولید (حجم سرمایه‌ی گذاشته شده و تقسیم آن میان بخش‌های متفاوت) و تغییرات شرایط

^{۱۵} vgl. Sablowski, Thomas (۱۹۹۴): Zum Status des Hegemoniebegriffs in der Regulationstheorie, in: Politik, Institutionen und Staat, Esser Josef, u. a. (Hrsg.), S. ۱۳۳ff., Hamburg, S. ۱۴۱

^{۱۶} vgl. Aglietta, Michael (۱۹۷۹): Theorie of Capitalist Regulation, London

vgl. Hurtienne, Thomas (۱۹۸۸): Entwicklungen und Verwicklungen - Methodische und entwicklungstheoretische Probleme des Regulationsansatzes, in: Der gewendete Kapitalismus, Mahnkopf, Birgit (Hrsg.), S. ۱۸۲ff., Berlin, S. ۱۸۲f.

^{۱۷} Lipietz, A., z. n. Demirovic, Alex (۱۹۹۲) (Hrsg.): Regulation und Hegemonie, Intellektuelle, Wissenspraktiken und Akkumulation, in: Hegemonie und Staat, S. ۱۲۸ff., Münster, S. ۱۲۹

«در جریان بازسازی اقتصادی یک رژیم انباشتی توان تضادها چنان تراکم می‌یابند که دیگر از طریق بحران‌های کوچک کاسته و یا به فرم بخصوصی پرداخته نمی‌شوند. نتیجه، تشدید تضاد شکل نهادها با روند اقتصادی است. (...) به وسیله‌ی نبرد اجتماعی - سیاسی و کشمکش‌ها، توافق‌های نهادی قابل شکست و رفتار فردی و همگانی از نو تعریف می‌شوند که از درون آن‌ها ممکن است انحراف میان شکل نهادها و بازسازی اقتصادی به وجود بیاید.»^{۲۲}

در نتیجه "بحران‌های کوچک" جنبه‌ی تحولاتی دارند زیرا که نظم اجتماعی را در کلیتش مختل نمی‌سازند، در حالی که "بحران بزرگ" یک بحران ساختاری است. در نتیجه در دوران بحرانی تداوم یک سیستم اجتماعی بستگی به این دارد که یا باید منابع جدیدی را برای بازسازی خویش متشکل سازد و یا باید قادر باشد که تضادش را به سیستم‌های اجتماعی دیگر منتقل کند. به همین منوال نیز باید تاریخ آمریکا را پس از پایان جنگ دوم جهانی به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری درک کرد.

در این ارتباط ایران به دلیل اوضاع جغرافیایی خویش یک نقش اساسی ایفا می‌کند. ایران از یک سو، در دوران جنگ سرد یکی از طویل‌ترین مرزهای مشترک را با شوروی داشت و از سوی دیگر، نه تنها یکی از مهم‌ترین صادرکنندگان نفت خام به شمار می‌رفت و می‌رود، بلکه به دلیل هم‌جواری با کشورهای دریای خزر و خلیج فارس و امکان کنترل مهم‌ترین منابع انرژی فسیلی جهان مدعی سرکردگی در منطقه است. بنابراین برای درک ماهیت جنگ‌های کنونی در خاورمیانه و بحران هژمونی آمریکا بررسی تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی و سیاست خارجی ایران نیز ضروری است. به گمان من از این طریق نه تنها دوران اوج و افول آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری روشن‌تر، بلکه انگیزه‌ی دولت ایران (شاهنشاهی و جمهوری اسلامی) برای کسب سرکردگی در خاورمیانه به مراتب بهتر قابل فهم می‌شوند.

به این ترتیب، بحران آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری برابر با ادعای دولت ایران برای سرکردگی خاورمیانه و تسلط بر منطقه قلمداد می‌شود. انگیزه‌ی من از گشایش این گفتمان از یک سو، تأکید بر این نکته است که خشونت

^{۲۲} Hübner, Kurt (۱۹۸۹): ebd., S. ۱۹۸

اصولاً وابسته به فرم موجود روابط اجتماعی و ساختارهای اقتصادی است که خود را به وسیله و از درون آن‌ها بیان می‌کنند. بحران‌های کوچک عوامل روند خودکار تطبیقی برای تشکیل دوباره‌ی توازن سیستم رژیم انباشتی و تکامل آهسته‌ی اشکال نوین ساختاری هستند.»^{۲۰}

استفاده از مفهوم "بحران‌های کوچک" و دورانی به این معنی نیست که پس از روند تطبیقی، جامعه دوباره به نقطه‌ی عزیمت خویش باز می‌گردد. این بحران‌ها جنبه‌ی تحولاتی دارند و جامعه را در یک اوضاع اقتصادی جدید و تحت توازن نوین قوای طبقاتی و اجتماعی مستقر می‌سازند. همان‌گونه که در جای دیگری با استفاده از مفهوم "انقلاب منفعل" به تعریف گرامشی طرح کردم، میان تداوم یک سیستم اجتماعی، ضرورت تحولات اجتماعی و خردگرایی رهبری سیاسی یک رابطه‌ی دیالکتیکی وجود دارد. به بیان دیگر، درک "دیالکتیک تحولات و تنظیم" برای حفظ و تداوم نظام سرمایه‌داری ضروری است. به این ترتیب، تحولات اقتصادی، تنظیم مناسبات متضاد طبقاتی را بر جامعه‌ی سیاسی دولت مدرن بورژوازی تحمیل می‌کند. در نتیجه در فرماسیون سرمایه‌داری مدرن،

«تحولات (...) به معنی روند تطبیقی با شرایط ارزش افزایی سرمایه (...) از یک سو و تنظیم جنبش‌های اجتماعی ناشی از آن به عنوان شرط تداوم یک سیستم اجتماعی - سیاسی از سوی دیگر است.»^{۲۱}

در برابر "بحران‌های کوچک" که عوامل تحولات تطبیقی یک جامعه با روند ارزش افزایی سرمایه هستند، بروز "بحران بزرگ" منجر به دگرگونی سریع ساختار اجتماعی می‌شود و یا استقرار یک نظم نوین را به دنبال دارد. عوامل "بحران بزرگ" تضادهای طبقاتی هستند که در نهادهای اجتماعی و فرم‌های موجود شیوه‌ی تنظیم حل و فصل نمی‌شوند و بنابراین ساختار اجتماعی را به کلی دگرگون می‌سازند. همان‌گونه که هیوبنر "بحران بزرگ" را تعریف می‌کند،

^{۲۰} Hübner, Kurt (۱۹۸۹): ebd. S. ۱۹۷

^{۲۱} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): Transformationsprozesse in einer "Islamischen Republik" - Ökonomische, politische und soziokulturelle Analyse der Entstehungs- und Kontinuitätsbedingungen der "Islamischen Republik Iran, Berlin, S. ۵۰۸

اقتصاد ملی و هژمونی جهان سرمایه‌داری - عوامل سرکردگی آمریکا پس از پایان جنگ جهانی دوم

نطفه‌ی سرکردگی آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری در کارخانه‌ی فردریک تیلور در سال ۱۸۸۰ میلادی گذاشته شد. او در سن ۲۶ سالگی با یک تن از کارگرانش یک رشته پژوهش‌های میدانی را برای کشف اوبیکتیو بالاترین بارآوری نیروی کار و مناسب‌ترین روند تولید آغاز کرد. سپس یک برنامه برای تقسیم کار در روند تولید ریخت که با حرکت بدنی کارگران هماهنگ شده بود و از این رو، نه تنها زمان تولید کاهش یافت، بلکه دیگر استخدام کارگر ماهر برای کنترل روند تولید ضرورتی نداشت. با منطقی شدن روند تولید روش نوینی برای ایجاد ارزش اضافی نسبی ممکن شد و جایگزین ساختن فن‌آوری (سرمایه‌ی ثابت) به جای نیروی کار (سرمایه‌ی متغیر) شرایط تولیدات انبوه را فراهم کرد. تقسیم کار در اجزاء ساده و برنامه‌ریزی علمی روند تولید، ممکن کردند که از یک سو، کارخانه مستقیماً تحت نظارت و کنترل مدیریت قرار بگیرد و از سوی دیگر، با حذف کارگران ماهر از روند تولید، کارگران ساده جایگزین آن‌ها شوند.^{۲۳} عمومیت شیوه‌ی تولید تیلوری برای قشر کارگر ماهر ضربه‌ای مهلک بود زیرا تمامی کارخانه‌ها پس از به کار گیری آن کارمزد کارگران ماهر را به اندازه‌ی کارگران ساده کاهش دادند، در حالی که سود سرمایه و درآمد مهندسان و کارمندان افزایش یافتند.^{۲۴}

هنری فورد در سال ۱۹۱۳ میلادی استفاده از باند تولید را از کشتارگاه شیکاگو فرا گرفت و با استفاده از شیوه‌ی تقسیم کار تیلوری فن‌آوری مونتاژ اتوموبیل را در کارخانه‌ی خویش به کار گرفت. کارخانه‌ی او در سال ۱۹۰۳ میلادی با مونتاژ یک اتوموبیل لوکس تأسیس شد. از آن‌جا که قیمت این اتوموبیل بالا بود و متقاضی کافی

اقتصادی (نولیبرالیسم) و خشونت غیر اقتصادی (سیاسی، قضائی و نظامی) در فرماسیون سرمایه‌داری و در دوران گلوبالیسم برای تشکیل "نظم نوین جهانی" درون‌ذاتی و مکمل هم‌دیگر هستند. از سوی دیگر، استدلال خواهیم کرد که در دوران گلوبالیسم شیوه‌ی جهان‌خواری امپریالیسم فرم نوینی کسب کرده و در نتیجه سازمان‌دهی مقاومت و شیوه‌ی مبارزاتی اشکال نوینی به خود گرفته‌اند. سپس با رجوع به تضاد در حوزه‌ی تولید (تضاد میان ثروت مادی و ارزش اضافی نسبی) و تضاد میان ضرورت استفاده از انرژی فسیلی و حدود آن مستدل خواهیم کرد که چرا خشونت نظامی موجود در خاورمیانه نشانه‌ی بحران قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری است و چه حوزه‌هایی برای مبارزات طبقاتی، تشکیل مقاومت اجتماعی و فعالیت دموکراتیک و سوسیالیستی گشوده شده‌اند.

^{۲۳} vgl. Hurtienne, Thomas (۱۹۸۴): Theoriegeschichtliche Grundlagen des sozialökonomischen Entwicklungsdenkens - Paradigmen sozioökonomischer Entwicklung im ۱۹. und ۲۰. Jahrhundert, Bd. II, in: Spektrum ۴ (Berliner Reihe zu Gesellschaft, Wirtschaft und Politik in Entwicklungsländer), Saarbrücken/Fort Lauderdale, S. ۲۷۲f.

^{۲۴} vgl. ebd., S. ۲۷۶.

معیارهای تدوین شده‌ی مدیریت کارخانه را نقض کرده و وقت فراغت خویش را به صورت نامناسب بگذرانند.^{۲۵}

آنتونیو گرامشی اولین مارکسیست بود که تحت مفاهیم فوردیسم و آمریکانیسم روند تولیدات انبوه را که با استفاده از باند تولید ممکن شده بود، در رابطه با شیوه‌ی بخصوص بازسازی نیروی کار بررسی کرد. برای او ریشه‌ی منطقی ساختن روند تولید و گزینش شیوه‌ی مناسب باز تولید نیروی کار در رفرماسیون و پروتستانتیسم نهفته است که دنیوی و منطقی شدن انسان‌ها را به دنبال دارد. همان‌گونه که گرامشی ادامه می‌دهد،

«بدون تردید در آمریکا میان منطقی ساختن کار و منع نوشیدن مشروبات الکلی یک رابطه است. تحقیقات صاحبان صنعت در مورد روابط جنسی کارگران که از طریق بازرسان چندین مؤسسه‌ی خدماتی بر روابط اخلاقی کارگران نظارت می‌کنند، به دلیل یک شیوه‌ی نوین کار ضروری شده است. کسی که به چنین اقدام‌هایی می‌خندد (حتا اگر با شکست مواجه شده باشند) و در آن‌ها فقط یک هوچی‌گری تدوین شده‌ی پروتستانتیسم می‌بیند، خودش درک اهمیت، معنا و گستردگی ابژکتیو پدیده‌ی آمریکایی را غیر ممکن می‌سازد که تا کنون بزرگ‌ترین تلاش همگانی بوده که با سرعت غیر قابل تصور و با یک آگاهی هدفمند و یک باره‌ی تاریخی، شکل نوینی از کارگر و انسان را خلق کند.»^{۲۶}

به بیان دیگر، ریشه‌ی منطقی ساختن روند تولید و اتخاذ شیوه‌ی مناسب بازسازی نیروی کار نتیجه‌ی روند دنیوی و منطقی شدن انسان در آئین پروتستانتیسم است که به جهان‌گرایی سرانجام می‌یابد و شرایط تشکیل یک جامعه‌ی مدرن را مهیا می‌سازد. همان‌گونه که گرامشی ادامه می‌دهد،

برای آن وجود نداشت، او در سال ۱۹۰۸ میلادی یک مدل ارزان برای استفاده‌ی انبوه مردم به نام "تی" به بازار عرضه کرد که فقط در سال بعد ۱۰۰۰۰ عدد از آن را به فروش رساند. استفاده از باند تولید برای مونتاژ مدل "تی" به معنی تحقق یک انقلاب صنعتی بود که تولیدات انبوه اتوموبیل را ممکن می‌ساخت. مهندسان کنسرن فورد مونتاژ مدل "تی" را در ۱۴۰ بخش متفاوت تقسیم کردند و با حساب دقیق زمان تولید و با در نظر گرفتن حرکت بدنی کارگران، روند مونتاژ را با باند تولید منطبق کردند. به این ترتیب از یک سو، کارگران ماهر و سرکارگران از روند تولید حذف شدند و از سوی دیگر، برای اولین بار سرعت روند تولید تحت نظارت و کنترل مستقیم مدیریت کارخانه قرار گرفت. با استفاده از باند تولید زمان کار برای مونتاژ یک اتوموبیل ۸۸٪ کاهش یافت. هم زمان فورد تمامی کارمزد فوق‌العاده را که برای تشویق کارگران جهت تسریع روند تولید می‌پرداخت، حذف کرد. بنابراین کارمزد کارگران ماهر و سرکارگران به ۳۴۲ دلار، یعنی کارمزد کارگران ساده کاهش یافت. شدت کار از یک سو و کارمزد پایین از سوی دیگر، مقاومت کارگران را به دنبال داشت. آن‌ها پس از مدتی کوتاه محیط کار خود را عوض می‌کردند و در کارخانه‌هایی مشغول به کار می‌شدند که مانند گذشته و به شیوه‌ی سنتی تولید می‌کردند. فقط در سال ۱۹۱۳ میلادی شدت تعویض کارگران در کارخانه‌ی فورد به ۳۸٪ رسید. سرانجام فورد در سال بعد از ناچاری کارمزد کارگران را به روزی پنج دلار برای هشت ساعت کار افزایش داد. اما دریافت این کارمزد شامل تمامی کارگران کارخانه‌ی او نمی‌شد و فقط سه قشر از آن‌ها را در بر می‌گرفت. اول، کارگران مجرد و جوان‌تر از ۲۲ سال بودند که تنها نان‌آور خانواده محسوب می‌شدند. دوم، کارگران متأهل بودند که با خانواده‌ی خود زندگی می‌کردند و به آن‌ها می‌رسیدند. سوم، کارگران مجرد و مسن‌تر از ۲۲ سال بودند که مشروبات الکلی نمی‌نوشیدند، پول پس‌انداز می‌کردند و از نظر جنسی زندگی منظمی داشتند. فورد هم زمان ۵۰ تن مددکار را به عنوان بازرس استخدام کرد و کارگران کارخانه‌اش را تحت نظارت آن‌ها قرار داد. مددکاران سرزده با اتوموبیل، راننده و مترجم به خانه‌های کارگران می‌رفتند و آن‌جا را بازرسی می‌کردند که مبدا آن‌ها

^{۲۵} vgl. ebd., S. ۲۸۰ f., ۲۶۸, ۲۷۷, und

Foster, John Bellamy (۱۹۸۹): Fordismus als Fetisch, in: PROKLA, ۱۹. Jg., Nr. ۳, Heft ۷۶, S. ۷۱ ff.

^{۲۶} Gramsci, Antonio (۱۹۶۷): Philosophie der Praxis - Eine Auswahl, Christian Reichers (Hrsg.), Frankfurt am Main, S. ۳۹۲ f.

کار و تولید که (البته تا آن زمان) فرم نوین کارگر جهان‌شمول و دستگاه مادی تولید به مراتب کامل‌تر شده، بلافاصله دور زیاده از حد موتور خودکارانه از طریق یک بیکاری گسترده به پایان می‌رسد و کارمزدهای بالا ناپدید می‌شوند. در واقع کارمزدهای بالا در صنایع آمریکایی نتیجه‌ی وضع مونوپلی است که از ابتکارهای اولیه در شیوه‌ی نوین (تولیدی) به وجود آمده‌اند. کارمزدهای مونوپل مطابق با سودهای مونوپل هستند.^{۲۸}

موفقیت اقتصادی فورد را باید در هماهنگی روند تولید و بازسازی نیروی کار، یعنی در اجبار و توافق جستجو کرد. کارمزد بالا نه تنها تعهد کارگران به کارخانه‌ی فورد را حفظ و تشدید می‌کرد، بلکه بازسازی مناسب نیروی کار را از طریق سطح زندگی بالاتر ممکن می‌ساخت. فورد پس از استفاده از باند تولید از یک سو، تولید مدل "تی" را افزود و از سوی دیگر، جهت فروش انبوه آن پی در پی قیمت آن را کاهش داد. او در سال ۱۹۱۰-۱۹۰۹ میلادی ۱۸۶۰۰ اتوموبیل را به قیمت ۹۵۰ دلار به فروش رساند، در حالی که یک سال پس از استفاده از باند تولید، یعنی در سال ۱۹۱۴-۱۹۱۵ میلادی ۳۰۸۰۰۰ اتوموبیل را به قیمت ۴۴۰ دلار و در سال ۱۹۱۶-۱۹۱۷ میلادی ۷۸۵۴۳۰ اتوموبیل را به قیمت ۳۶۰ دلار فروخت و تا سال ۱۹۲۴ میلادی قیمت مدل "تی" تا ۲۹۰ دلار پائین آورد. کاهش قیمت مدل "تی" در زمانی بود که قیمت کالاهای تجاری حدود ۶۰٪ افزایش یافته بودند. در حالی که کارخانه‌ی فورد با عرضه‌ی مدل "تی" به بازار تقاضای انبوه مردم را در نظر داشت، کنسرن‌های جنرال موتور و کرایسلر پس از به کارگیری باند تولید، مدل‌های لوکس اتوموبیل را برای اقشار پر درآمد به بازار عرضه کردند.^{۲۹}

ارزش مصرف اتوموبیل محدود به حمل و نقل انسان و کالا نمی‌شود، زیرا بخش پیش و پس از تولید خویش را نیز سازمان می‌دهد و یک تأثیر فوق‌العاده و به صورت ضربدری بر تمامی بخش‌های اقتصادی می‌گذارد. برای نمونه از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ میلادی تعداد کارگران آمریکا که مستقیماً در بخش تولید اتوموبیل شرکت داشتند، دو برابر شد و در مجموع به ۴۲۷۵۰۰ نفر رسید. در همان حال کارمزد آن‌ها از ۳۹۶

^{۲۸} ebd., S. ۳۹۸f.

^{۲۹} vgl. Hurtienne, Thomas (۱۹۸۴); ebd., S. ۲۸۴, ۲۹۱f.

«با در نظر گرفتن این شرایط که از طریق تکامل تاریخی منطقی شده‌اند، منطقی ساختن تولید و کار نسبتاً آسان بوده است. تدبیر قدرت (انهدام سندیکای کارگران در حوزه‌ی نفوذی) با ایمان همراه و موفق شد (مزد بالا، خدمات متفاوت اجتماعی، مدیرانه‌ترین تبلیغات ایدئولوژیک و سیاسی) تا تمامی زندگی مردم را بر روند تولید متمرکز کند. هژمونی از کارخانه آغاز می‌شود و برای اعمال آن فقط تعداد کمی میانجی خبره‌ی سیاسی و ایدئولوژیک لازم است.»^{۲۷}

بنابراین توفیق تولیدات انبوه و کشف شیوه‌ی مناسب باز تولید نیروی کار نتیجه‌ی دنیوی و منطقی شدن است که زمینه‌ی تشکیل هژمونی را ایجاد می‌کند. انگیزه‌ی فورد برای بازرسی کارگران کارخانه‌ی خویش را نیز باید با درک همین مقوله توضیح داد. فورد در تجربیات خویش پیرامون تولید اتوموبیل کشف کرده بود که برای استفاده از باند تولید و توفیق در برنامه‌ریزی تولیدات انبوه به یک شیوه‌ی مناسب از بازسازی نیروی کار نیاز دارد. به نظر او کارمزد بالا شیوه‌ی نوین بازسازی نیروی کار را در خانواده ممکن می‌ساخت. به غیر از این، روابط خانوادگی، کارگران را از نظر عاطفی متعهد می‌کرد که برای رفع مایحتاج اعضای خانواده‌ی خویش کارمزد بالا را غنیمت شمرده و در برابر سرعت باند تولید و شدت کار مقاومت نکنند. از آن‌جا که فورد نه سندیکای کارگری را به رسمیت می‌شناخت و نه دولت آمریکا ضرورتی در تنظیم بازار کار می‌دید، بنابراین کارمزد بالا فقط واکنش کنسرن فورد به مقاومت کارگران و نشانه‌ی وضعیت اقتصادی خویش در بازار بود. گرامشی به درستی نقش کارمزد بالا را در رابطه با "ارتش ذخیره‌ی کار" و روند تعمیم فن‌آوری از یک سو و نقش منفعل دولت و ناتوانی سندیکاهای کارگری را برای تنظیم بازار کار از سوی دیگر، به درستی بررسی می‌کند.

«اعمال زور باید (...) با اقتناع و توافق هوشمندانه پیوسته شود و توافق می‌تواند در جامعه‌ی موجود اشکال مناسبی بگیرد. از طریق کارمزد بالاتر یک سطح زندگی بخصوص ممکن می‌شود که قادر است، آن نیرویی را که به وسیله‌ی شیوه‌ی جدید زحمت از پا در آمده، بازگرداند و دوباره تقویت سازد. اما پس از تعمیم شیوه‌ی نوین

^{۲۷} ebd., S. ۳۸۲

بنابراین از طریق تغییر شکل استفاده از نیروی کار، یعنی ترکیب تقسیم کار تیلوری با فن‌آوری باند تولید نه تنها یک انقلاب صنعتی در حوزه‌ی تولید ممکن شد، بلکه تشدید روند کار به اجبار شیوه‌ی بازسازی نیروی کار را دگرگون ساخت و تولیدات انبوه را برای مصرف انبوه به حوزه‌ی توزیع کشید. این دگرگونی گسترده‌ی اجتماعی عامل تشکیل یک قشر نوین از مردم مرفه و محافظه‌کار بود که به عنوان "طبقه‌ی متوسط"، نماینده‌ی "شیوه‌ی زندگی آمریکایی" و مدافع سرسخت نظام سرمایه‌داری در ایالات متحده مستقر شد. هر حزبی که خواهان کسب قدرت سیاسی و تشکیل دولت بود، باید به اجبار حفظ منافع مادی و تضمین تداوم شیوه‌ی زندگی مرفه "طبقه‌ی متوسط" را که فقط با مصرف سرسام‌آور انرژی ممکن می‌شد، در دستور برنامه‌ی سیاسی خود قرار می‌داد.

"طبقه‌ی متوسط" یک نقش اساسی در سرکوب جنبش کارگری آمریکا بازی کرد. مدافعان منافع مادی این قشر و مطبوعات محافظه‌کار به فضای سیاسی ضد کمونیستی آمریکا دامن زدند و افکار عمومی را پس از انقلاب اکتبر در روسیه (در سال ۱۹۱۷ میلادی) با مفاهیمی مانند "زخم سرخ" و "خطر انقلاب کمونیستی" آلوده کردند. تمامی مهاجران جدید، روشنفکران منتقد و فعالان رادیکال سیاسی و جنبش کارگری "عوامل کمونیسم" محسوب می‌شدند. تحت همین فضای ارتجاعی که روشنفکران "طبقه‌ی متوسط" آمریکا بوجود آورده و مروج آن بودند، اوباش و مزدوران سرمایه‌دارن تحت حفاظت قوه‌ی مجریه و با پشتیبانی قوه‌ی قضائیه جنبش کارگری را سرکوب می‌کردند. تا سال ۱۹۱۹ میلادی تمامی فعالان رادیکال جنبش کارگری یکی پس از دیگری از محیط کار اخراج و سندیکاهای مستقل کارگران غیر قانونی اعلام شدند. از این پس، تنها سندیکای محافظه‌کار، یعنی "کمپانی یونیونز" به جای ماند که فقط منافع صنفی کارگران ماهر را با در نظر داشتن اوضاع اقتصادی در بخش‌های متفاوت نمایندگی می‌کرد. در سال ۱۹۲۰ میلادی حزب جمهوریخواهان بر این فضای ارتجاعی سوار شد و قدرت سیاسی را به دست گرفت. تحت ریاست جمهوری هاردینگ تمامی امکانات دولتی برای کنترل و تنظیم سرمایه‌گذاری لغو شدند. در همان حال وزیر مالی، آندرو میلون، مالیات سرمایه را به حداقل مقدار ممکن رساند. در سال ۱۹۲۵ میلادی بانک

میلیون دلار به ۷۵۵ میلیون دلار افزایش یافت. در برابر فقط در بخش پس از تولید، یعنی فروش و تعمیرات اتوموبیل در سال ۱۹۳۳ در مجموع ۱۱ میلیون نفر (۷۵۶۰۰۰ نفر کارمند) با درآمد ۸۰۱ میلیون دلار اشتغال داشتند. در همین سال قیمت تمامی اتوموبیل‌های به فروش رسیده فقط ۸۴ میلیون دلار بود.^{۳۰}

ارزش مصرف اتوموبیل فراتر از سازمان‌دهی بخش پیش و پس از تولید، اقامت و زندگی در جوار شهرها را ممکن می‌ساخت و منجر به رشد اقتصادی در بخش ساختمان‌سازی و گسترش سرمایه‌ی مالی برای دریافت وام و پرداخت هزینه‌ی خانه‌ی شخصی می‌شد. به غیر از این، برق‌رسانی به خانه‌های شخصی استفاده از وسایل الکتریکی مانند یخچال، جاروی برقی و رادیو را ممکن می‌کرد. تا سال ۱۹۳۰ میلادی در آمریکا در مجموع ۴۸٪ تمامی خانوارها و ۴۶٪ تمامی خانه‌های شخصی از برق استفاده می‌کردند در حالی که ۶۰٪ تمامی خانوارها حداقل یک اتوموبیل داشتند.^{۳۱} از این رو، انقلاب صنعتی که با به کارگیری باند تولید برای تولیدات انبوه اتوموبیل آغاز شد و حوزه‌ی تولید را دگرگون ساخت، سرانجام به حوزه‌ی بازسازی نیروی کار نیز راه یافت و شیوه‌ی زندگی نوینی را سازمان داد. همان‌گونه که توماس هورتین به درستی برجسته می‌سازد،

«تأثیرات ساختاری اتوموبیل برای اقتصاد ملی آمریکا و شیوه‌ی زندگی تقریباً ۶۰٪ مردم همراه با رشد برق‌رسانی و (استفاده از) وسایل الکتریکی خانگی در کلیتش شکل یک انقلاب گسترده‌ی ساختاری برای مصرف و بازسازی (نیروی کار) به خود گرفت. نخست ماشینی شدن گسترده‌ی دهه‌ی بیست برای گروه‌های پر درآمد این امکان را بوجود آورد که به شهرک‌ها در جوار متروپل‌های بزرگ صنعتی نقل مکان کنند و آن‌جا در خانه‌های مدرن شخصی که با وام خریداری شده و متصل به شبکه‌ی برق‌رسانی بودند، همان شکل بخصوص مصرف را که برای تحقق شیوه‌ی زندگی آمریکایی ضروری بود، تکامل دهند.»^{۳۲}

^{۳۰} vgl. ebd., S. ۲۸۸

^{۳۱} vgl. ebd., S. ۲۹۸

^{۳۲} vgl. ebd., S. ۲۵۸

جدایی اقتصاد مالی از اقتصاد واقعی سرانجام منجر به شکست بورس‌ها و بحران بازار بورس در آمریکا شد و به دلیل فقدان توازن مصرف انبوه در برابر تولیدات انبوه "بحران بزرگ" سرمایه‌داری را پدید آورد. فقط در سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ میلادی صنعت اتوموبیل سازی ۴۰٪، صنعت ماشین‌آلات ۲۳٪ و صنعت تولید کالاهای مصرفی ۹٪ رکود کردند. بحران صنعت اتوموبیل سازی به دلیل تأثیر آن بر بخش پیش و پس از تولید منجر به بحران کلی اقتصادی شد و بیکاری انبوه کارگران را پدید آورد. تا سال ۱۹۳۳ میلادی مجموع تولیدات صنعتی ۴۰٪، درآمد ملی ۷۵٪، درآمد از کارمزدی ۴۰٪ و درآمد از ثروت (سود سرمایه، بهره‌ی سرمایه‌ی مالی و رانت) ۴۶٪ دچار رکود شدند.^{۳۶}

نتیجه‌ی بحران اقتصادی و بیکاری انبوه کارگران تشدید نبرد طبقاتی بود که به صورت اعتصاب‌های ناگهانی، تصرف کارخانه‌ها و هجوم به بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی بروز می‌کرد. سرانجام رئیس‌جمهور روزولت در سال ۱۹۳۳ میلادی برای مهار جنبش کارگری و محدود ساختن بحران اقتصادی، با وجود مخالفت سر سخت سرمایه‌داران و شورای عالی قضائی، برنامه‌ای را با عنوان "توافق جدید" معرفی کرد. در این برنامه حداقل کارمزد روزانه تعیین و مدت کار به ۸ ساعت در روز محدود شد. سندیکاها به عنوان نمایندگان صنفی کارگران به رسمیت شناخته شدند. کارگران ساده که تا کنون ابزاری برای دفاع از منافع طبقاتی خویش نداشتند، تحت رهبری جان لوپز یک سندیکا سازمان‌دهی کردند. به این ترتیب، کارگران ساده که اغلب در صنعت اتوموبیل سازی، صنایع سنگین، صنایع شیشه و راه و ساختمان اشتغال داشتند، برای دفاع از منافع صنفی - طبقاتی خویش یک نهاد قانونی تشکیل دادند. فعالیت رادیکال کارگران باعث شد که در اوایل نمایندگان سندیکاها از میان خود آن‌ها انتخاب می‌شدند. دولت آمریکا تعهد کرد که با همکاری نمایندگان کارگران و سرمایه‌داران قانون کار را طراحی کرده و آن‌را به تصویب مجلس سنا و شورای عالی قضائی برساند. هم‌زمان دولت یک صندوق برای بیمه‌ی همگانی و حقوق بازنشستگی تشکیل داد و تضمین بخشی از پشتوانه‌ی مالی آن را به کارخانه‌داران محول کرد. در برابر نظارت کارفرمایان بر این اندوخته و

^{۳۶} vgl. ebd., S. ۲۶۵f., ۳۰۶

فدرال نیویورک مجاز شد که بدون پشتوانه‌ی کافی، از بانک مرکزی پول تهیه کرده و سیاست وام ارزان را برای رفاه بیشتر "طبقه‌ی متوسط" متحقق سازد.^{۳۳}

سرکوب جنبش کارگری و محدودیت فعالیت صنفی کارگران از یک سو و ازدیاد نسبی "ارتش ذخیره‌ی کار" از سوی دیگر، همان نتایجی پدید آوردند که گرامشی در بررسی خویش پیرامون فوردیسم و آمریکانیسم ارائه کرده بود. ناهماهنگی تقسیم ثروت اجتماعی در آمریکا نشانه‌ی ناتوانی جنبش کارگری برای دفاع از منافع طبقاتی کارگران بود. تحت این فضای ارتجاعی فعالان جنبش کارگری قادر نبودند که جهت بهبود اوضاع اقتصادی کارگران بخشی از سود کارخانه را به صورت افزایش کارمزد به طبقه‌ی کارگر اختصاص دهند. سود سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد، افزایش کارمزد مدیریت و کارمندان عالی رتبه و گسترش بخش غیر مولد خدماتی استفاده می‌شد. در حالی که در سال ۱۹۲۹ میلادی درآمد سالیانه‌ی بیش از ۴۰٪ شهروندان آمریکا کمتر از ۱۵۰۰ دلار بود، ۲۴۰۰۰ تن از ثروتمندترین افراد طبقه‌ی حاکم بیش از سه برابر ۸'۵ میلیون تن از فقرای کشور درآمد داشتند. انباشت ثروت و فقدان امکان سرمایه‌گذاری منطقی در اقتصاد واقعی از یک سو و اجبار "ارزش افزایی ارزش" از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری را به سوی اقتصاد مالی، یعنی بورس‌بازی سوق داد.^{۳۴}

هجوم "طبقه‌ی متوسط" به بازار بورس که با دریافت وام ارزان از بانک فدرال نیویورک سهام‌دار شده بود، منجر شد که تا سال ۱۹۲۵ میلادی ارزش سهام چنان بالا بروند که سرمایه‌داران برای سهام کارخانه‌ی خویش به طور میانگین دو برابر ارزش واقعی آن‌ها را دریافت می‌کردند. از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ میلادی سود سرمایه ۶۲٪ و سود سهام، بهره و اجاره ۶۵٪ افزایش یافتند در حالی که میانگین نرخ رشد اقتصاد واقعی ۹'۲٪ بود. در همین دوران میانگین کارمزد کارگران با وجود افزایش بار آوری کار از ۲٪ تا ۱۰٪ (با در نظر گرفتن شیوه‌های متفاوت تعیین نرخ تورم) افزایش داشت در حالی که به کارگر ماهر دو برابر از کارگر ساده کارمزد تعلق می‌گرفت.^{۳۵}

^{۳۳} vgl. ebd., S. ۲۹۱, ۳۰۲

^{۳۴} vgl. ebd., S. ۲۹۵f.

^{۳۵} vgl. ebd., S. ۲۹۱, ۲۸۶, ۲۹۵, ۳۰۰

هماهنگی افزایش بارآوری کار (ارزش اضافی نسبی) با افزایش کمی مصرف و بهبود کیفی کالاها مشاهده می‌شود. به وسیله‌ی شیوه‌ی نوین تنظیم، تضادهای عریان و درون‌ذاتی سرمایه‌داری از طریق نهادهای صنفی و ایدئولوژیک پوشیده می‌شدند و بنا بر تناسب قوا در جامعه‌ی مدنی یک توافق فراگیر و فعال را برای تداوم نظام سرمایه‌داری متشکل می‌ساختند. در این ارتباط دولت یک نقش اساسی داشت زیرا از یک سو، با تضمین قرارداد کار و حقوق بازنشستگی، "خشونت اجتماعی" پول را برای "کار آزاد دوگانه" محدود می‌ساخت و از سوی دیگر، با هماهنگی حوزه‌ی تولید با حوزه‌ی توزیع نه تنها به روند تولید ارزش اضافی نسبی شدت می‌داد، بلکه عامل گستردگی بازار و تشدید دوران پول می‌شد و به این ترتیب، بحران درون‌ذاتی نظام سرمایه‌داری را به عقب رانده و مانع تجمع و تراکم "بحران‌های کوچک" به صورت "بحران بزرگ" می‌شد. به بیان دیگر، با دخالت فعال دولت مدرن بورژوایی در تشکیل شرایط کلی تولید و تنظیم بازسازی نیروی کار آن بحران درون‌ذاتی سرمایه‌داری ("بحران بزرگ") را که مارکس در ارتباط با روند نزولی نرخ سود به درستی بررسی کرده بود، به عقب رانده شد. مارکس در این ارتباط برجسته می‌سازد،

«بحران‌ها همیشه فقط حل لحظه‌ای خشونت آمیز تضادهای موجود هستند، انفجارهای خشونت آمیزی که توازن قوای مختل شده را برای کنون دوباره برقرار می‌سازند.»^{۳۷}

به غیر از نقش فعال دولت برای تنظیم مناسبات اقتصادی، تشکیل توافق طبقاتی و به عقب راندن بحران اقتصادی، وفور منابع انرژی فسیلی در آمریکا بودند که تحقق "شیوه‌ی زندگی آمریکایی" را ممکن و موفقیت برنامه‌ی "توافق جدید" را تضمین می‌کردند. در این دوران نه حدود منابع انرژی موضوع گفت‌وگو اجتماعی بود و نه ضرورت حفظ محیط زیست افکار عمومی را متأثر می‌ساخت. به اضافه‌ی این‌ها توافق برنامه‌ی "توافق جدید" بستگی به "ترکیب منطقی مردمی" در آمریکا داشت. مهاجرت به ایالات متحده مصادف با قطع رابطه‌ی شهروندان با مراسم سنتی و فرهنگ دینی آن‌ها بود که از طریق درک و زبان روزمره‌ی مردمی بازسازی می‌شد و تحت مراقبت طبقه‌ی حاکم روحانی و فئودالی در برابر دنیوی و منطقی شدن مردم و پیشرفت

دریافت وام ارزان برای سرمایه‌گذاری مجدد مجاز شد. حدود افزایش سالانه‌ی کارمزد با بارآوری کار هماهنگ بود و کارگران از طریق مزایای فوق‌العاده در توفیق اقتصادی کارخانه سهمیم شدند. هم‌زمان دولت قراردادهای کار را برای تمامی کارگران معتبر دانست و نقض قانون کار را جرم قضائی قلمداد کرد. به غیر از دادگاه‌های کار برای پیگیری و مجازات مجرمان، نهادهای "تولید و مصرف کنندگان" برای تعیین منصفانه‌ی قیمت کالاها تشکیل شدند. در حالی که رابطه‌ی کار مزدی با سرمایه هماهنگ شد، دولت با یک رفرم کلی یک سیاست مترقی مالیاتی به پیش گرفت و تمامی اندوخته‌های بانکی را که بیش از ۵۰۰۰ دلار بودند به مالیات بست. سپس دولت برای ایجاد شرایط کلی تولید و تضمین توسعه‌ی اقتصادی در بخش راه و ساختمان مستقیماً فعال شد و برای تولیدات کشاورزی حداقل قیمت‌ها را معین و تضمین کرد. در همان حال قوانینی را برای مقابله با تشکیل مونوپل‌های اقتصادی و مجازات قیمت‌های مقررری بین کنسرن‌ها به تصویب مجلس سنا و شورای عالی قضائی کشور رساند.

با دخالت فعال دولت بورژوایی برای تشکیل شرایط کلی تولید و تنظیم بازسازی مناسب نیروی کار، سرانجام مصرف انبوه کالاها در برابر تولیدات انبوه قرار گرفت و به وسیله‌ی تحولات ساختاری از یک سو، عبور از "بحران بزرگ" (بحران کمبود مصرف) ممکن و از سوی دیگر، جنبش رادیکال کارگری مهار گشت. به بیان دیگر، طبقه‌ی کارگر به عنوان آنتاگونیسم نظام سرمایه‌داری نه فقط از طریق اشتغال همگانی جذب حوزه‌ی تولید، بلکه به وسیله‌ی افزایش کارمزد و امکانات رفاهی دولتی در حوزه‌ی توزیع ادغام شد. سرانجام دولت دخالت‌گر بورژوایی به عنوان "نهادهی مختص به سازمان‌دهی جامعه‌ی طبقاتی" پارادایم توسعه اقتصادی را با اهداف سیاسی معین ساخت و ایجاد ارزش اضافی نسبی را معیار روند ارزش افزایی سرمایه کرد و به این ترتیب، در عصر مدرن یک فرم نوین هژمونیک به خود گرفت.

دولت آمریکا برای تحقق برنامه‌ی "توافق جدید" به بهترین شرایط ممکنه دسترسی داشت. پارادایم نوین فن‌آوری که از ترکیب تقسیم کار تیلوری با استفاده از باند تولید ایجاد شده بود، با عصر اختراعات و وسائل الکتریکی خانگی همراه شد و شرایط تولید انبوه کالاها را که برای مصرف دراز مدت ساخته شده بودند، ایجاد کرد. رژیم نوین انباشتی یک مدل از تقسیم منظم و دراز مدت ثروت اجتماعی را ممکن کرد که در

^{۳۷} Marx, Karl (۱۹۷۴):, ebd. S. ۲۵۹

«بدون تردید واقعیت هژمونی ضروری می‌کند که منافع و تمایلات طبقه‌ای که بر آن هژمونی اعمال می‌شود، در نظر گرفته شوند. تا تحقق یک توازن حتمی و توافق، گروه رهبری برای تضمین همکاری طبیعتاً قربانی اقتصادی می‌دهد. اما بدون شک هدف دادن قربانی و یا کسب توافق نیست. از آن‌جا که هژمونی اخلاقی و سیاسی است، باید بلاشرط زمینه‌ی (مناسب) اقتصادی داشته باشد که در فعالیت گروه رهبری جهت تعیین هسته‌ی اقتصادی مشاهده می‌شود.»^{۳۹}

بنابراین با وجودی که هژمونی به معنی نقش پیشروی اخلاقی و سیاسی طبقه‌ی حاکم برای رهبری جامعه است، اما بدون زمینه‌ی مناسب مادی، یعنی بدون کفایت و خلاقیت گروه رهبری در سازمان‌دهی روند تولید و قربانی اقتصادی برای تشکیل شیوه‌ی مناسب بازسازی نیروی کار ممکن نمی‌شود. به بیان دیگر، طراح و عامل تحولات اجتماعی دولت بورژوازی و یا طبقه‌ی حاکم است، در حالی که طبقه‌ی کارگر هنوز خود را به عنوان یک طبقه‌ی آگاه و مستقل یعنی بصورت "طبقه‌ای برای خود" سازمان‌دهی نکرده است.

تحقق برنامه‌ی "توافق جدید" برای طبقه‌ی کارگر آمریکا مانند آغاز یک عصر نوین بود. با وجودی که در این دوران قدرت خرید دلار افزایش یافته بود، حداقل کارمزد (بدون تورم) میان ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ به مقدار ۴۱٪ افزایش داشت در حالی که هم زمان سود سرمایه پس از پرداخت مالیات نسبت به سال ۱۹۲۹ به مقدار ۴۳٪ کاهش یافته بود. دولت دخالت‌گر به وسیله‌ی کسب مالیات و پرداخت وام ارزان به صورت فعال در تشدید روند توسعه‌ی اقتصادی شرکت می‌کرد. هم زمان روشنفکران محافظه‌کار و شورای عالی قضائی آمریکا برنامه‌ی سیاست اقتصادی دولت را "آزمایش‌های سوسیالیستی" می‌نامیدند و "طبقه‌ی متوسط" را در برابر آن بسیج می‌کردند. بخصوص اشتغال همگانی برای آن‌ها یک مصیبت تلقی می‌شد زیرا به ادعای محافظه‌کاران سبب بی‌انضباطی کارگران و رکود سطح تولید بود.^{۴۰}

اجتماعی و توسعه‌ی اقتصادی موانع مستحکمی می‌ساخت. در این ارتباط گرامشی از مفهوم "آمریکای باکره" استفاده می‌کند و نقش "ترکیب منطقی مردمی" را برای موفقیت برنامه‌ی "توافق جدید" برجسته می‌سازد.

«(تحقق) فرم کامل آمریکانیسم یک شرط پیشین دارد که (...) آمریکایی را مشغول نمی‌کند زیرا که آن در آمریکا طبیعتاً موجود است. انسان می‌تواند این پیش شرط را ترکیب منطقی مردمی بنامد. به این عبارت که هیچ طبقاتی بدون فعالیت اصلی تولیدی، یعنی هیچ طبقات مطلق انگلی وجود ندارند. در برابر، سنت و تمدن اروپایی اصولاً از طریق وجود چنین طبقاتی که به وسیله‌ی ثروت و تاریخ چند لایه‌ای گذشته به وجود آمده‌اند، مشخص می‌شوند. آن‌ها میراث یک رشته رسوبات منفعل، عناصر از خود راضی و فسیلی، رجال دولتی و روشنفکران، روحانیان و مالکان، تجار غنائم و ارتشیان (...) هستند. انسان حتا می‌تواند بگوید که هر چه تاریخ یک کشور قدیمی‌تر و محترم‌تر است، این رسوبات بی‌مایه و غیر قابل استفاده‌ی توده‌ها خود را به مراتب کوبنده‌تر و مزاحم‌تر تثبیت می‌کنند، کسانی که از میراث اجدادی به عنوان بازنشستگان اقتصاد تاریخی زندگی می‌کنند.»^{۳۸}

قطع رابطه‌ی مهاجران با فرهنگ سنتی و فقدان طبقات انگلی و ارتجاعی در آمریکا ممکن کردند که انقلاب صنعتی و تحولات شگرف اجتماعی با گسترش و تعمیم فرهنگ مدرن همگام شوند و روبناهای مناسب فرهنگی یک جامعه‌ی نوین را بسازند. تئاتر، فیلم‌های سینمایی هالیوود، موسیقی جاز، موزیکال برادوی و برنامه‌های سریال تلویزیونی بازتاب فرهنگی جامعه‌ی مدرن آمریکا و مبلغ "شیوه‌ی زندگی آمریکایی" به عنوان یک فرم جذاب جهان‌شمول برای بازسازی نیروی کار بودند. ادغام زیربنا با روبناها به صورت بلوک تاریخی، هماهنگی رابطه‌ی متضاد کار و سرمایه به صورت توافق طبقاتی و تفکیک (غیر اورگانیک) جامعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی مدنی به تعریف گرامشی نشانه‌های خصلت هژمونیک دولت مدرن بورژوازی هستند که با مفهوم "توافق زره‌وار به وسیله‌ی اجبار" مشخص می‌شود. همان‌گونه که گرامشی ادامه می‌دهد،

^{۳۸} Gramsci, Antonio (۱۹۶۷); ebd., S. ۳۷۸f. und

Gramsci, Antonio (۱۹۹۱): Gefängnishefte - Kritische Gesamtausgabe, Bd. ۱-۶, Bockmann, K./Haug, Wolfgang Fritz (Hrsg.), Hamburg, S. ۱۳۰f.

^{۳۹} Gramsci, Antonio (۱۹۶۷); ebd., S. ۳۱۱

^{۴۰} vgl. Hurtienne, Thomas (۱۹۸۴); ebd., S. ۳۱۱f.

شوند. بنابراین قوای نظامی متفقان به بهانه‌ی همکاری ایران با آلمان نازی از مرزهای کشور گذشتند و به سوی تهران هجوم آوردند. اشغال ایران بیش از یک هفته طول نکشید و در اواخر ماه اوت ۱۹۴۱ میلادی به پایان رسید. ارتش سرخ از شمال به مدت سه روز و نیروی دریایی انگلستان از جنوب به مدت هفت روز ایران را به کلی تسخیر کردند. ارتش شاهنشاهی که در سرکوب جنبش‌های ملی، جنبش کارگری و خلع سلاح و مسکون سازی عشایر ایران موفقیت کامل داشت، پس از یک مقاومت جزئی تسلیم قوای نظامی متفقان شد. پس از تصرف ایران سران ارتش متفقان حوزه‌های نفوذی خویش را در کشور معین کرده و رضا شاه را به دلیل "همکاری" با نازیان خلع قدرت ساخته و به تبعید فرستادند. اما رضا شاه موفق شد که قبل از خروجش از ایران پسر ارشدش، محمد رضا پهلوی، را جانشین خود سازد.^{۴۴}

در ژانویه‌ی سال بعد میان ایران، شوروی و انگلستان یک قرار داد امضا شد که از طریق آن باید اوضاع کشور پس از پایان جنگ روشن می‌شد. دو اصل این قرارداد برای تحولات سیاسی آتی ایران نقش به‌سزایی بازی کردند. اول، اصل یک این قرارداد بود که انگلستان و شوروی را موظف می‌کرد، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی ایران را به رسمیت بشناسند. دوم، اصل پنج این قرارداد بود که انگلستان و شوروی را متعهد می‌ساخت که شش ماه پس از پایان جنگ ایران را از قوای نظامی خویش تخلیه کنند.^{۴۵}

توافق دیپلماسی شوروی با دولت‌های متفقان جنبه‌ی تاکتیکی داشت. شوروی پس از لغو عهدنامه‌ی هیتلر و استالین پیرامون لهستان، از طریق کمیترین (انترناسیونال کمونیستی) هدف تشکیل "وسیع‌ترین جبهه‌ی متحده‌ی ضد امپریالیستی در خاور" و تشکیل "جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیستی در باختر" را داشت.^{۴۶} لیکن پس از ائتلاف شوروی با انگلستان و آمریکا علیه دولت‌های فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن نه تنها دفاع از

^{۴۴} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۱۶۸ff.

^{۴۵} vgl. Geyer, D. (۱۹۵۵): Die Sowjetunion und der Iran, Tübingen, S. ۴۹f.

^{۴۶} مقایسه، رزنیکوف، ا. ب (۱۳۶۰): استراتژی و تاکتیک انترناسیونال کمونیستی در زمینه مسئله ملی و مستعمراتی، در کمیترین و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر. - ص ۱۳۶ ادامه، تهران، ص ۱۹۴ ادامه

آغاز برنامه‌ی "توافق جدید" در آمریکا، مصادف با تصرف قدرت سیاسی به وسیله‌ی حزب فاشیستی ناسیونال سوسیالیست در آلمان بود. سیاست امپریالیستی دولت‌های فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن در سال ۱۹۴۱ میلادی ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. با وجودی که آمریکا به دلایل استراتژیک فقط با نیروی دریایی انگلستان و قوای مقاومت فرانسه در محاصره‌ی آلمان همکاری می‌کرد، اما هم زمان تدارک شرکتش را در جنگ می‌دید. هزینه‌ی نظامی آمریکا باعث شد که تولیدات خالص کشور از ۶'۸۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۹ میلادی به ۱۳۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۴۵ میلادی برسند و آن بحران اقتصادی را که از طریق "توافق جدید" به کلی فیصله نیافته بود، به پایان برسانند.^{۴۱} فقط میان سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ میلادی توان تولید در آمریکا ۱۳۰٪ افزایش یافت، کارمزدها و درآمدها ۱۵۲٪ بالا رفتند و نرخ بیکاری که در دهه‌ی ۳۰ همین قرن حدود ۹'۱۶٪ بود به ۲٪ رسید.^{۴۲}

در سال ۱۹۴۱ میلادی آن جنگی که میان کشورهای امپریالیستی در اروپا، در خاور دور و شمال آفریقا برای تقسیم دوباره‌ی جهان گشوده شده بود، تبدیل به جنگ جهانی دوم شد. در ماه ژوئن همین سال نیروی زمینی ارتش آلمان به شوروی حمله کرد در حالی که قبل از آن نیروی هوایی نازیان مواضع نظامی ارتش سرخ را منهدم ساخته بود. در ماه بعد نیروی هوایی ژاپن پایگاه نظامی ایالات متحده، پرل هاربر، در غرب دریای پاسیفیک را منهدم ساخت و آدولف هیتلر به آمریکا به دلیل همکاری با قوای متفقان اعلام جنگ کرد. در دسامبر ۱۹۴۱ میلادی ارتش سرخ موفق شد که در برابر دروازه‌های مسکو هجوم ارتش نازیان را متوقف سازد و جنگ موضعی را بر آلمان تحمیل کند.^{۴۳}

ایران به دلیل اوضاع جغرافیایی خویش در استراتژی نظامی متفقان نقش مهمی داشت. از طریق خلیج فارس ممکن بود که به ارتش سرخ کمک‌های نظامی و تدارکاتی رسانده

^{۴۱} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹): Aufstieg und Fall der großen Mächte, Ökonomischer Wandel und militärischer Konflikte von ۱۵۰۰ bis ۲۰۰۰, Aus dem Englischen von Catharina Jurisch, Zweite Auflage, Frankfurt am Main, S. ۵۳۳

^{۴۲} vgl. Hurlienne, Thomas (۱۹۸۴); ebd., S. ۳۱۳

^{۴۳} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹); ebd., S. ۵۱۴f.

حادثه می‌کرد. سیاست متفقان در ایران شامل تجهیز ارتش سرخ با مهمات، مبارزه با هواداران فاشیسم، جلوگیری از خرابکاری عوامل نازیسم، خنثا کردن جنبش‌های اجتماعی به عنوان مانعی برای حمل و نقل مهمات به شوروی و تبلیغات برای "تولیدات بی وقفه" می‌شد. حزب توده نیز برای تحقق چنین سیاستی با همکاری برخی از زندانیان سیاسی و با پشتیبانی سفارت شوروی در تهران تأسیس شد. مبارزه با "رسوبات فاشیستی" و تقویت "جبهه‌ی متحد ضد فاشیسم در ایران" برنامه‌ی حزب توده بود که باید با نیروی‌های خلقی سازمان‌دهی می‌شد.^{۵۰}

برخی از فعالان جنبش کارگری به دلیل تجربیات تاریخی، وابستگی به شوروی را مضر می‌دانستند و به سازمان‌دهی جنبش مستقل کارگری پرداختند. یوسف افتخاری با همکاری برخی از فعالان جنبش کارگری "اتحادیه‌ی کارگران و برزرگان ایران" را سازمان‌دهی کرد و مبارزه‌ی صنفی را برای تحقق منافع کارگران کشور به عهده گرفت.^{۵۱} از آن پس، سندیکای مستقل با تعرض همه‌جانبه‌ی فعالان حزب توده مواجه شد، زیرا آن‌ها از یک سو، سندیکای مستقل را رقیبی برای تشکیلات خود می‌دانستند و از سوی دیگر، آن‌را مانعی در برابر تحقق "جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیسم در ایران" و مخل تحقق سیاست "تولیدات بدون وقفه" ارزیابی می‌کردند. به همین دلایل رضا روستا برای خلع قدرت سندیکای مستقل اقدام به تشکیل "شورای مرکزی کارگران" تحت نفوذ حزب توده کرد. تعرض حزب توده به سندیکای مستقل چنان دامن گرفت که فعالان جنبش کارگری یا با سندیکای حزب توده تحت نام "شورای متحده‌ی مرکزی کارگران" ائتلاف کردند و یا به حاشیه‌ی وقایع سیاسی و اجتماعی رانده شدند.^{۵۲}

برنامه‌ی "تولیدات بدون وقفه" طی سالیان دراز در شوروی با هدف "بنای سوسیالیسم" آغاز شده بود. لیکن پس از لشکر کشی آلمان نازی به شوروی ابعاد بسیار گسترده‌تری به خود گرفت. تمامی منابع علمی و مالی در اختیار برنامه‌ی "دفاع از وطن

مبارزه‌ی ضد امپریالیستی به کلی خاتمه یافت، بلکه کمینترن در سال ۱۹۴۳ میلادی منحل شد. به مناسبت اول ماه مه در اعلامیه‌ی کمینترن آمده است:

«امروز زحمتکشان و کلیه خلقهای همه کشورها فقط یک دشمن مشترک دارند و آن فاشیسم است. امروز فقط یک مسئله است که باید حل شود و آن نابودی هیتلریسم است. (...) تردیدی نیست که تصمیم به انحلال انترناسیونال کمونیستی وحدت ملل متحد را که علیه هیتلریسم می‌رزمند تقویت خواهد کرد. (...) تصمیم کمینترن همچنین متحد ساختن و بسیج کردن توده‌های مردم هر کشور را در مبارزه علیه هیتلریسم تسهیل می‌کند.»^{۴۷}

دیپلماسی شوروی از یک سو، مبلغ تشکیل جبهه‌ی خلقی بر علیه آلمان نازی و هیتلریسم بود که باید بدون توجه به وابستگی‌های حزبی، ملی و مذهبی سازمان‌دهی می‌شد و از سوی دیگر، سعی به متقاعد کردن متفقان داشت که با انحلال کمینترن فعالیت احزاب کمونیستی فقط منحصر به مسائل ملی و محدود به حوزه‌ی فعالیت سیاسی آن‌ها می‌شود.^{۴۸} به این ترتیب، شوروی با ادعای خویش جهت پشتیبانی از مبارزات انقلابی کارگران و ملت‌های ستمدیده‌ی مستعمرات عملاً وداع کرد. اما این تصمیم به این معنی نبود که حزب کمونیست شوروی از دیکته کردن یک خط سیاسی واحد برای "احزاب برادر" و جهت تحقق منافع ملی خویش چشم‌پوشی کرده است. بعد از انحلال کمینترن دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نقش کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال کمونیستی را برای تحکیم منافع امنیتی و اقتصادی شوروی علناً به عهده گرفت.^{۴۹}

با چنین برنامه‌ای، زیر نفوذ سیاسی شوروی و در یک شرایط سخت اقتصادی حزب توده در ایران سازمان‌دهی شد. حمل و نقل در کشور به کلی مختل بود و شهروندان ایرانی با کمبود مواد غذایی روبرو بودند. احتکار بازاریان کمبود مایحتاج زندگی را

^{۴۷} مقایسه، نقل قول، لوینسون، ج - ی - (۱۳۶۰): جنگ دوم جهانی و سیاست کمینترن در خاور، در کمینترن و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر - ص ۲۰۱ ادامه، تهران، ص ۲۱۲

^{۴۸} vgl. Claudin, Fernando (۱۹۷۷): Die Krise der Kommunistischen Bewegungen - Von der

Komintern zur Kominform, Bd. ۱, Berlin (west), S. ۳۲, ۴۵

^{۴۹} vgl. ebd., S. ۴۴, ۱۰۱

^{۵۰} مقایسه، کی مرام، م - (۱۳۷۴): رفقای بالا، انتشارات شباویز ۳۰، ص ۶۶

^{۵۱} مقایسه، بیات، ک -، تفرشی، م - (۱۳۷۰): پیشگفتار، در خاطرات دوران سپهری شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری) ۱۲۹۹

تا ۱۳۲۹، تهران، ص ۱۵

^{۵۲} مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۰۳): جنبش کارگری و سندیکای وابسته - تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران، در آرمان و اندیشه، جلد یک، صفحه‌ی ۶۷ ادامه، برلین، صفحه‌ی ۸۲ ادامه

جهان سرمایه‌داری و پاکس آمریکایی

تجربیات قبل از جنگ و آن اوضاعی که پس از جنگ ایجاد شده بود، ضروری می‌کردند که بازسازی و تداوم نظام سرمایه‌داری تضمین شوند. به این معنی که توسعه‌ی اقتصاد ملی و شکوفایی سرمایه‌داری وابسته به تشکیل شرایط کلی تولید در سطح جهان بودند. تحقق این اهداف اتخاذ ابزارهای مناسب اقتصادی را ضروری می‌کرد. از آن‌جا که اوضاع نابسامان اقتصادی و فقدان امنیت سیاسی، سرمایه‌داران اروپایی را برای سازمان‌دهی تولید تشویق نمی‌کرد، دولت‌های بورژوازی موظف بودند که به ناچار صنایع سنگین، بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی را برای بازسازی خسارات جنگی تحت کنترل خویش در آوردند. تحت نظارت حکومت‌های محافظه‌کار اروپای غربی صنایع سنگین و معادن زغال سنگ دولتی شدند و بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی تحت کنترل مستقیم دولت‌های ملی قرار گرفتند. به غیر از این، توسعه‌ی اقتصادی از یک سو، بستگی به بهبود روابط تجاری داشت که فقط از طریق تقسیم کار جهانی و ایجاد یک پول معتبر جهانی ممکن می‌شد. از سوی دیگر، تحقق چنین برنامه‌ای دست‌رسی به انرژی فسیلی ارزان را ضروری می‌کرد که به وسیله‌ی آن یکی از شروط اصلی روند ارزش‌افزایی سرمایه‌تشدید و روند ایجاد ارزش اضافی نسبی مهیا شود. لیکن پراکندگی جغرافیایی این منابع به دولت‌های سرمایه‌داری تحمیل می‌کرد که برای بازسازی و تداوم خویش کنترل آن‌ها را به سلطه‌ی خود در آورد. بنابراین نکته‌ی بعدی امنیت سیاسی بود که تضمین آن بستگی به تشکیل نهادهای جهانی و قراردادهای نظامی و بین‌المللی داشت. سرانجام این عهدنامه‌ها، این ابزارهای اقتصادی و کلیت نظام سرمایه‌داری باید به وسیله‌ی یک ایدئولوژی مناسب توجیه و از طریق نهادهای سیاسی نمایندگی و تضمین می‌شدند. آلت‌فاتر این دوران گسست و گذار را "عصر عبور پاکس بریتانیایی به پاکس آمریکایی" می‌نامد. پاکس به تعریف او،

سوسیالیستی" قرار گرفته بودند. بنابراین شوروی موفق شد که با وجود فن‌آوری عقب افتاده‌تر تا سال ۱۹۴۵ میلادی یک قدرت نظامی غیر قابل تصور در برابر ارتش آلمان نازی مستقر سازد. فقط در جبهه‌ی شرقی، ارتش سرخ ۵ برابر سرباز، ۵ برابر تانک، ۷ برابر توپ، ۱۷ برابر هواپیمای جنگی بیشتر از نازیان آلمانی در اختیار داشت، در حالی که در جبهه‌ی غربی قدرت نظامی ارتش آمریکا، انگلستان و نیروی مقاومت فرانسه به ۲۰ برابر تانک و ۲۵ برابر هواپیمای جنگی نسبت به تسلیحات ارتش آلمان تخمین زده می‌شد.^{۵۳}

قوای متفقان از سوی جبهه‌های شرقی و غربی سنگرهای نازیان آلمانی را یکی پس از دیگری منهدم ساختند و به سوی برلین لشکر کشیدند. شکست نظامی آلمان در اروپا و ژاپن در خاور دور به معنی پایان جنگ جهانی دوم و مصادف با آغاز نقش آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری بود. همان‌گونه که پال کندی به درستی طرح می‌کند، ایالات متحده صنایع تولیدی و منابع علمی خود را به مراتب سازنده‌تر از کشورهای دیگر در اختیار تجهیزات جنگی گذاشت و شرایط شرکت‌شان خود را در جنگ جهانی دوم مهیا کرد. به همین دلیل آمریکا هم‌زمان در دو جنگ (اروپا و خاور دور) شرکت کرد و پیروز شد.

«در این دوران تنها ایالات متحده منابع مولد و فن‌آوری در اختیار داشت که هم در دو جنگ بزرگ متداول (غیر اتمی) شرکت کرده و هم چنین متخصص، منابع خام و پول (تقریباً دو میلیارد دلار) سرمایه‌گذاری کند و یک سلاح جدید بسازد که شاید کار می‌کرد، اما شاید هم نه. نابودی هیروشیما و تسخیر برلین توسط ارتش سرخ فقط نشانه‌های پایان یک جنگ دیگر نبودند، آن‌ها برجسب‌های آغاز یک نظم نوین شدند.»^{۵۴}

^{۵۳} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹);, ebd., S. ۵۲۶

^{۵۴} ebd., S. ۵۲۲

برای تثبیت نظام اجتماعی از درون و ممانعت از "بحران بزرگ" باید ابتکار نهادی را به کار می‌بست و در تدارک یک توافق اجتماعی میان کارمزدی و سرمایه بود که روند ارزش افزایی سرمایه و رقابت فراکسیون‌های متفاوت سرمایه را ممکن و بر همکاری طبقه‌ی کارگر استوار سازد و یا این که مقاومت جنبش کارگری را به عقب براند. گسترش جامعه‌ی مدنی، توافق اجتماعی و مقبولیت حکومت سیاسی نشانه‌های استحکام درونی نظام سرمایه‌داری و شرط ارتقاء کشور در هیرارشی نظام سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا می‌شد.

آمریکا برای تحقق اهداف هژمونیک خویش از سال ۱۹۴۴ میلادی در شهر برتون‌وودز یک سلسله کنفرانس‌هایی را با شرکت ۴۴ کشور جهان برگزار کرد. در سال بعد سیستم ارزی برتون‌وودز به کار گرفته شد و "بانک جهانی" و "صندوق پول جهانی" نظارت و تثبیت آن‌را به عهده گرفتند. آمریکا با برپایی این سیستم، تضمین سیاسی نرخ ثابت دلار را با ارزهای دیگر و طلا به عهده گرفت. تبدیل دلار به پول معتبر جهانی سبب تحکیم هژمونی آمریکا در نهادهای اقتصادی بین‌المللی چون "بانک جهانی" و "صندوق پول جهانی" بود. دلار به عنوان پول جهانی وظایف متفاوت و متناقضی مانند ارز مقایسه‌ای، ارز ذخیره‌ای و ارز دخالتی (برای مقابله با بحران اقتصادی) را به عهده گرفت.^{۵۶}

به این ترتیب، شرایط بیرونی برای توسعه‌ی اقتصاد ملی ممکن شد. تبدیل دلار به پول معتبر و ثابت جهانی نقش روغن کاری برای بهبود روابط تجاری و سرمایه‌گذاری را ایفا می‌کرد. با تضمین سیاسی نرخ ثابت ارزها هر دولتی می‌توانست، اضافه درآمد خود را در تجارت با یک کشور، در مقابل کمبود درآمد با کشور سوم حساب کند. تنظیم روابط تجاری به عهده‌ی سازمان گات (قرارداد کلی گمرک و تجارت) گذاشته شد که تحت نظارت آمریکا قرار داشت. از این به بعد، دیگر طراحی سیاست اقتصاد ملی بر خلاف زمان قبل از جنگ زیر نفوذ بازار جهانی نبود. قبل از جنگ کشورهای سرمایه‌داری برای موفقیت در بازارهای جهانی، نرخ ارزهای خود را با افزایش حجم

«یک مجموعه از شرایط مناسب اقتصادی برای انباشت، از تنظیم عملی روابط اجتماعی و از دخالت سیاسی است که یک سیستم هژمونیک را تحکیم می‌کند.»^{۵۵}

همان‌گونه که پیشتر با رجوع به گرامشی مطرح کردم، مفهوم هژمونی به معنی "توافق زره‌وار به وسیله‌ی اجبار" است. توفیق یک پروژه‌ی هژمونیک نیز فقط از طریق اعمال اجبار از یک سو و ایجاد توافق از سوی دیگر، ممکن می‌شود. ایالات متحده پس از پایان جنگ هژمونی‌شان را با سازمان‌دهی کشورهای سرمایه‌داری در یک هیرارشی نظامی، سیاسی و اقتصادی زیر نفوذشان متحقق کرد. اعمال اجبار در این رابطه دو جنبه متفاوت داشت. اول این‌که، کشورهای تحت نفوذ آمریکا از امکانات شکوفایی اقتصادی به مراتب کم‌تر از خودشان بهره می‌بردند. دوم این‌که، آمریکا باید قدرت آن‌را داشت که حتا برخی از کشورها را از امکانات توسعه‌ی اقتصادی محروم می‌ساخت. نقش هژمونی آمریکا برای ایجاد توافق وابسته به شایستگی رهبری آن‌ها و ایجاد چشم‌اندازی برای امنیت نظامی، توسعه‌ی اقتصادی و ایجاد شرایط یک زندگی مرفه و جذاب برای مردم بود. بنابراین ایجاد توافق با دولت‌های تحت نفوذ آمریکا از یک سو، ائتلاف‌های سیاسی و انعقاد قراردادهای اقتصادی و نظامی را در بر داشت و از سوی دیگر، بایستی هیرارشی نظم جهانی چنان سازمان‌دهی می‌شد که ارتقاء کشورهای تحت نفوذ را ممکن می‌ساخت.

شرایط ارتقاء در هیرارشی جهانی وابسته به این بود که دولت باید نخست از طریق انعقاد قراردادهای بین‌المللی امنیت نظامی و تمامیت ارضی خویش را از بیرون تضمین می‌کرد. با تشکیل هویت ملی و فراگیر، انبوه مردم را برای سازندگی و توسعه‌ی اقتصادی متقاعد کرده و تمامی منابع انسانی، مالی و فن‌آوری را برای تحقق این هدف به کار می‌گرفت. با ایجاد شرایط کلی تولید و پشتیبانی از تولیدات داخلی (گمرک و یارانه‌ی تولیدی) اقتصاد ملی را در برابر رقبای جهانی محفوظ و تقویت می‌کرد. سپس تولیدات را نه تنها از نظر کمی با مصرف بازار داخلی هماهنگ می‌ساخت، بلکه کیفیت تولیدات را برای رقابت در بازار جهانی و صادرات بهبود می‌داد. دولت در اقدام بعدی

^{۵۵} Altvater, Elmar (۱۹۸۷): Sachzwang Weltmarkt, Verschuldungskrise, blockierte Industrialisierung, ökologische Gefahren - Der Fall Brasilien, Hamburg, S. ۱۹۸

^{۵۶} vgl. Altvater, Elmar/Hübner, Kurt (۱۹۸۷) (Hrsg.): Ursachen und Verlauf der internationalen Schuldenkrise, in: Die Armut der Nationen, Berlin, S. ۱۹

بودند. بنابراین دولت‌های سرمایه‌داری برای توفیق برنامه‌ی اقتصادی خویش وظیفه داشتند که از طریق معاهدات اقتصادی و نظامی استفاده‌ی درازمدت خویش از انرژی فسیلی ارزان را تضمین سازند. بنابراین اوضاع جغرافیایی و منابع انرژی فسیلی یک کشور، آن‌را تبدیل به یک حوزه برای رقابت دولت‌ها می‌کرد.

در این دوره کنسرن‌های آمریکایی و انگلیسی با کابینه‌ی وقت ایران به نخست‌وزیری ساعد برای کسب امتیاز استخراج نفت در استان بلوچستان و کرمان مذاکره می‌کردند. چندی نگذشت که معاون کمیسر امور خارجی شوروی، کافتارادزه، به تهران آمد و خواهان امتیاز انکشاف و استخراج نفت و سایر مواد معدنی در ناحیه‌ی شمال ایران برای اتحاد جماهیر شد. او قراردادی همراه داشت که تأسیس یک خط لوله‌ی نفتی از آذربایجان شوروی تا خلیج فارس را نیز در بر می‌گرفت. این طرح حفظ امنیت این تأسیسات را به ارتش سرخ محول می‌کرد. از آن‌جا که این قرارداد استقلال ملی ایران را خدشه دار می‌ساخت، کابینه‌ی ساعد بدون مذاکره‌ی طولانی آن را رد کرد.^{۶۰}

شوروی برای تحقق منافع مادی و طرح امنیتی خویش سه اهرم متفاوت در ایران داشت. در مجلس چهاردهم ۹ تن از اعضای حزب توده انتخاب شده بودند و "شورای متحده‌ی مرکزی کارگران" موفق شده بود که پس از انفعال سندیکای مستقل، جنبش کارگری کشور را تحت نفوذ خویش در آورد. اهرم سوم، طرح مسائل ملی و ایجاد تشنج‌های منطقه‌ای در شمال ایران بود که برای شوروی ممکن می‌کرد که حکومت کشور را تحت فشار بگذارد و متزلزل سازد.^{۶۱} بنابراین غیر منتظره نبود، زمانی که حزب توده بلافاصله به پشتیبانی از قرارداد پیشنهادی شوروی روی آورد، در حالی که تا کنون شعار لغو امتیاز نفت جنوب برای انگلستان را در سرلوحه‌ی مبارزات سیاسی خویش قرار داده بود. نظریه‌پردازان حزب توده و فعالان "شورای متحده‌ی مرکزی کارگران" بسیج شدند که از طریق تظاهرات، تبلیغات و اعتصاب‌های کارگری دولت را

پول پایین می‌آوردند، تا به این روال، بحران بیکاری خویش را به کشورهای دیگر منتقل سازند.^{۵۷}

بنابراین با استقرار سیستم ارزی برتون‌وودز و تشکیل نهادهای اقتصادی جهانی، نه تنها روابط تجاری کشورها بهبود یافت، بلکه رقابت در سطح جهان محدود شد. هر کشوری که خواستار شرکت در این نظم جهانی بود، باید به اجبار تعویض ارز ملی خویش با دلار آمریکایی، استقرار بازار آزاد و تضمین سیاسی مالکیت خصوصی را می‌پذیرفت. در حالی که انگلستان به نقش هژمونیک آمریکا تن داد، شوروی پس از چندی دیگر در جلسه‌های برتون‌وودز شرکت نکرد، زیرا ایالات متحده خواهان تضمین نفوذ اقتصادی خویش در کشورهای دیگر و بخصوص اروپا بود. سپس شوروی از طریق عوامل خویش به تبلیغ برای "سوسیالیسم" روی آورد و به جنبش کمونیستی در اروپای غربی دامن زد. دولت آمریکا در برابر وام‌های ارزان مالی را تحت "برنامه‌ی مارشال" برای بازسازی کشورهای ویران شده‌ی اروپای غربی و ژاپن در نظر گرفت.^{۵۸} از طریق وام‌های ارزان دوران جهانی دلار از اروپا تا خاورودر آغاز شد و سیستم مالی آمریکا را تبدیل به مرکز جهان سرمایه‌داری کرد. سرکردگی سیاسی و نظامی ایالات متحده صدور سرمایه‌ی مولد از آمریکا را به اروپای غربی و ژاپن آسان‌تر می‌ساخت و صنایع و اقتصاد مسلط آمریکایی منجر به همان تحولات اجتماعی شدند که با مفهوم فوردیسم قابل درک بودند.^{۵۹}

استقلال سیاست اقتصادی برای دولت‌ها، همکاری و توافق طبقاتی میان کارمزدی و سرمایه و الویت سود اقتصادی در برابر بهره مالی، سیاست توسعه‌ی کشورهای مدرن بورژوازی را معین می‌کردند و تحقق "شیوه‌ی زندگی آمریکایی" چشم‌انداز عملی و مناسبی برای سازمان‌دهی جدید زندگی شهری بود. لیکن تحقق چنین برنامه‌ای فقط با استفاده از انرژی فسیلی ارزان ممکن می‌شد که منابع آن از نظر جغرافیایی پراکنده

^{۵۷} vgl. Nitsch, Manfred (۱۹۸۷): Das Mangment der internationalen Währungs- und Finanzbeziehungen in der Krise, in: Altvater, Elmar u. a. (Hrsg.): Die Armut der Nationen, Berlin, S. ۲۹f.

^{۵۸} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹):, ebd., S. ۵۴۳, ۵۳۷

^{۵۹} vgl. Aglietta, Michel (۱۹۷۹): Die gegenwärtigen Grundzügen der Internationalisierung des Kapitals, in: Die Internationalisierung des Kapitals - Neue Theorien in der internationalen Diskussion, Deubner, Christian u. a. (Hrsg.), S. ۷۰ff., Frankfurt am Main/New York, S. ۷۲

^{۶۰} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۱۷۷f.

^{۶۱} vgl. Geyer, D. (۱۹۵۵):, ebd., S. ۵۷

مجلس پانزدهم صبر کند. لیکن او شرط برگزاری انتخابات را تضمین تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور می‌دانست در حالی که ارتش سرخ چون گذشته مناطق شمالی ایران را تحت تصرف خویش داشت. عهدنامه‌ی متفقان، شوروی، آمریکا و انگلستان را موظف می‌کرد که تمامیت ارضی و استقلال ملی ایران را به رسمیت بشناسند و حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ، کشور را از قوای نظامی خویش تخلیه کنند.^{۶۵}

سرانجام قوام با سفیر شوروی در تهران، سادچیکوف، به توافق رسید و عهدنامه‌ای را در ماه آوریل ۱۹۴۹ میلادی منتشر کرد که در آن نه تنها یک پیش‌قرارداد امتیاز نفت شمال برای شوروی در نظر گرفته شده بود، بلکه شوروی را متعهد می‌کرد که تا اواسط ماه مه همان سال، ارتش سرخ را از ایران بیرون کشد. همزمان کابینه‌ی قوام عهدنامه‌ای را برای رسمی کردن خودمختاری آذربایجان و کردستان تدارک دید. مظفر فیروز این عهدنامه را با نمایندگی "فرقه‌ی دموکرات آذربایجان" و قوام آن را با قاضی محمد به امضاء رساندند.

قانونمندی مبارزات طبقاتی برای منافع صنفی کارگران همراه با فعالیت گسترده‌ی "شورای متحده‌ی مرکزی کارگران" بود. دیگر مانعی چون "تولیدات بدون وقفه برای حمایت از جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیسم" در مقابل جنبش کارگری ایران قرار نداشت. بزرگ‌ترین اعتصاب‌ها در شرکت نفت ایران و انگلستان در ناحیه‌ی خوزستان متحقق شدند، در حالی که مدیریت کنسرن حاضر به تجدید نظر در سیاست ضد کارگری خویش نبود.^{۶۶} ایالات متحده از وقایع سیاسی در ایران نگران بود، زیرا سیاست تشنج زدایی قوام را سبب افزایش نفوذ شوروی در ایران می‌دانست. در اواسط ماه یولی ۱۹۴۶ میلادی دولت آمریکا برنامه‌ی خویش را برای تعیین آینده‌ی ایران در چندین نکته انتشار داد.

«استقلال، تمامیت ارضی و پیشرفت اجتماعی ایران باید محفوظ بمانند. (برای تحقق این اهداف) پیش‌برد روابط دوستانه‌ی ایران با تمامی کشورها، ممانعت از تقسیم کشور

زیر فشار بگذارند و افکار عمومی را برای حفظ منافع شوروی در کشور منحرف سازند.^{۶۲}

نزاع پیرامون قرارداد نفت شمال پس از سازمان‌دهی اعتصاب‌های کارگری به تصرف کارخانه‌ها و خطوط راه‌آهن و زد و خوردهای خیابانی کشید. هواداران حزب توده و اعضای "شورای متحده‌ی مرکزی کارگران" از یک طرف و جریان‌های شبه فاشیستی و ملی - مذهبی از طرف دیگر، عوامل اغتشاش بودند و دولت مرکزی را تضعیف و متزلزل می‌ساختند. کابینه پس از کابینه سرنگون می‌شد و ناآرامی اوضاع به پایان نمی‌رسید. اوج اغتشاش در ماه دسامبر ۱۹۴۵ میلادی بود، زمانی که "فرقه‌ی دموکرات آذربایجان" به رهبری پیشه‌وری و با حمایت ارتش سرخ خود مختاری استان آذربایجان را اعلام کرد. هم‌زمان "حزب دموکرات کردستان" نیز به رهبری قاضی محمد تشکیل جمهوری کردستان را اعلام داشت.^{۶۳}

کابینه‌ی حکیمی در ژانویه ۱۹۴۶ میلادی مسئله‌ی ایران با شوروی را در شورای امنیت سازمان ملل متحده که تازه در لندن تأسیس شده بود، ارجاع داد. دولت ایران با رجوع به اصل ۳۵ عهدنامه‌ی سازمان ملل متحده، شوروی را متهم به دخالت در امور داخلی کشور می‌کرد. در این جلسه شورای امنیت به سفیر ایران پیشنهاد کرد که مسئله‌ی تخلیه‌ی خاک کشور را با شوروی در میان بگذارد و نتایج آن را گزارش بدهد. از آن‌جا که کابینه‌ی حکیمی برنامه‌ای برای پایان اغتشاش در کشور نداشت، به ناچار کناره‌گیری کرد. کابینه‌ی بعدی توسط قوام‌السلطنه تشکیل شد. او سیاست تشنج زدایی را برگزید و سه تن از اعضای حزب توده را به عضویت کابینه‌ی خویش در آورد. در قدم بعدی فعالیت سیاسی حزب توده و مبارزات صنفی "شورای متحده‌ی مرکزی کارگران" را قانونی ساخت.^{۶۴} او سپس برای بهبود روابط خارجی با شوروی در ماه فوریه ۱۹۴۶ میلادی به مسکو سفر کرد. قوام در مذاکراتش موفق شد که دیپلماسی شوروی را متقاعد سازد که برای کسب امتیاز نفت شمال تا پایان انتخابات

^{۶۲} مقایسه، کی مرام، م - (۱۳۷۴): همانجا، ص ۱۰۲ ادامه، و

مقایسه عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲): بحران دمکراسی در ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، تهران، ص ۱۰۲

^{۶۳} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۱۷۷f.

^{۶۴} vgl. ebd., S. ۱۸۱

^{۶۵} vgl. Kauz, Rudolf (۱۹۹۵): Politische Parteien und Bevölkerung in Iran, in: Islamkundliche Untersuchungen, Bd. ۱۹۱, Berlin, , ebd., ۱۳۲f.

^{۶۶} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۱۸۳f.

حزب توده از کابینه اخراج شدند و سرکوب سراسری جنبش کارگری در ایام مبارزات انتخاباتی مجلس پانزدهم آغاز شد. ارتش ایران تحت نظر ژنرال ریدلی به بهانه‌ی تضمین امنیت انتخابات وارد آذربایجان شد و مقاومت اعضای "فرقه‌ی دموکرات آذربایجان" را در هم شکست. چند روز بعد از این فاجعه ارتش روانه‌ی کردستان شد. سران "حزب دموکرات کردستان" از عاقبت هواداران "فرقه‌ی دموکرات آذربایجان" درس عبرت گرفتند و از مقاومت صرف نظر کردند. اما این تصمیم باعث نشد که آن‌ها نیز مانند برخی از سران جنبش آذربایجان در دادگاه نظامی محکوم و به دار آویخته نشوند.

با سیاست جدید قوام تمام اهرم‌های اعمال نفوذ شوروی در ایران شکسته شدند. دولت شوروی در انتظار تصویب امتیاز نفت شمال در مجلس پانزدهم ناظر کشتار و سرکوب هوادارانش در ایران بود، بدون این که اعتراضی کند و یا واکنشی نشان دهد. حزب توده بعد از وقوع این فجایع، انتخابات مجلس را بایکوت کرد، با وجودی که قدرت سازمان‌دهی و نفوذ سیاسی خود را به کلی از دست نداده بود. در انتخابات مجلس پانزدهم هواداران محمد رضا شاه و جریان‌های ملی - مذهبی موفق به کسب اکثریت آراء شدند و با حمایت سیاسی آمریکا و انگلستان از تصویب پیش‌قرارداد امتیاز نفت شمال سر باز زدند.^{۶۸}

به این ترتیب، تمامیت ارضی ایران تضمین شد و نفوذ شوروی در کشور به پایان رسید. از هم اکنون باید آینده‌ی ایران به عنوان پمپ بنزین ارزان کشورهای سرمایه‌داری معین می‌شد. از این رو، ایران باید به بهانه‌ی استقلال ملی و در تطبیق با روح عهدنامه‌ی سازمان ملل متحده در اواسط هیرارشی جهان سرمایه‌داری مستقر می‌شد. بنابراین تثبیت اوضاع اقتصادی و امنیت نظامی ایران در دستور برنامه‌ی سیاسی آمریکا قرار گرفتند که البته فقط از طریق قراردادهای نظامی و تشدید روابط دیپلماتیک ممکن می‌شدند. ایالات متحده برای ایران یک وام ارزان در نظر گرفت که از طریق تهیه‌ی تجهیزات نظامی برای ارتش شاهنشاهی امنیت داخلی کشور را تضمین سازد. در سال ۱۹۴۷ میلادی ایران ۵۱ میلیون دلار وام از آمریکا دریافت کرد که باید در طول ۱۲

میان بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی و یا جذب در حوزه‌ی نفوذی شوروی، استقرار امنیت داخلی، ممانعت از دخالت کشورهای خارجی، تقویت اقتصاد ایران، پیش‌برد دموکراسی برای جلوگیری از استقرار یک رژیم دیکتاتوری، ممانعت از سمت‌گیری ایران به سوی شوروی (بدون ایجاد سوءظن برای اتحاد جماهیر که محاصره شده)، پیش‌برد هر دو هیئت اعزامی ریدلی و شووارتسکویف (ارتش و ژاندارمری) برای تضمین امنیت اوضاع داخلی، تحویل تجهیزات (غیر نظامی)، نفی وام‌های اقتصادی، اما شاید اعزام هیئت مشاورتی، پیش‌برد همکاری با صندوق پول جهانی، پیشنهاد به واگذار نکردن امتیاز به اتحاد جماهیر شوروی و تبلیغ اصول دموکراسی.^{۶۷}

بنابراین منافع آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری ایجاد می‌کرد که ایران به ظاهر مستقل بماند و به عنوان یک کشور هم‌مرز با شوروی تحت نفوذ ایالات متحده در آید. حفظ تمامیت ارضی، تضمین نظام سرمایه‌داری، تشکیل بلوک نظامی با همکاری ترکیه و یونان طرح‌هایی بودند که آمریکا با همکاری انگلستان برای آینده‌ی ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم در نظر داشتند. جلوگیری از دستیابی شوروی به آب‌های گرم و منابع انرژی فسیلی در منطقه‌ی خلیج فارس در اولویت برنامه‌ی سیاسی آمریکا برای خاورمیانه قرار داشت که با زبان عامیانه‌ی سیاسی چون "ضرورت تشکیل کمربند بهداشتی در مقابل گسترش ویروس کمونیسم" بیان می‌شد. از این رو، غیر منتظره نبود که دیپلماسی انگلستان و آمریکا کابینه‌ی قوام را زیر فشار گذاشتند که در سیاست خویش پیرامون منافع شوروی در ایران و همکاری با حزب توده تجدید نظر کند.

سرانجام دولت انگلستان سبب اغتشاش عشایر استان فارس شد. قوای عشایر به شهرهای اصفهان، شیراز، اردکان، هرمزگان، کازرون و بوشهر تاختند و پس از انهدام اماکن حزب توده و "شورای متحده‌ی مرکزی کارگران" در قطعنامه‌ی از قوام خواستند که وزرای حزب توده را از کابینه‌ی خویش اخراج کرده و مابقی اعضای آن را بازداشت و زندانی کند. پس از قیام عشایر قوام سیاست خویش را به کلی تغییر داد. وزرای

^{۶۷} z. n. Kauz, Rudolf (۱۹۹۵):, ebd., S. ۲۲۱f.

^{۶۸} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۱۸۵f., ۱۸۷f.

شوروی از طرف دیگر. اهداف بلوک هوادار شوروی مقاومت در برابر گسترش امپریالیسم، جلوگیری از یک جنگ جهانی، تقویت دموکراسی و انهدام مابقی فاشیسم در جهان هستند.»^{۷۱}

بنابراین دیگر سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار نظام "سوسیالیستی" مسئله‌ی شوروی و کمینفرم نبودند و پی‌گیری اهداف دموکراتیک و "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" استراتژی مناسبی تلقی می‌شدند که صلح میان دو بلوک سیاسی و ایدئولوژیک را تضمین سازند.^{۷۲} پس از تأسیس پیمان ناتو در سال ۱۹۴۸ میلادی جنگ روانی و تبلیغاتی میان بلوک‌های سیاسی به اوج خود رسید. از این پس، استالین دستور به محاصره‌ی نظامی و اقتصادی برلین غربی داد. در برابر ترومن قانون نظام وظیفه‌ی کشور را دوباره به کار بست و فرمان کمک رسانی به پایتخت آلمان را از طریق نیروی هوایی آمریکا صادر کرد. برلین غربی به مدت ۱۱ ماه در محاصره‌ی ارتش سرخ بود و هواپیماهای آمریکایی آذوقه و تدارکات ضروری زندگی را برای اهالی بخش غربی شهر به آن‌جا حمل می‌کردند. پس از امتحان موفقیت آمیز بمب اتمی شوروی در سال ۱۹۴۹ میلادی مونوپل آمریکا در تسلیحات اتمی شکسته شد. تکامل بمب افکن دورپرواز (بیزون) به ارتش سرخ امکان می‌داد که آمریکا را با بمب اتمی ویران سازد. پس از تشکیل ارتش آلمان غربی و ادغام آن در پیمان ناتو شوروی پیمان ورشو را به سرکردگی خود سازمان‌دهی کرد که یک قوای نظامی هم‌وزن در برابر کشورهای امپریالیستی مستقر سازد.^{۷۳}

از این به بعد، ایدئولوژی بلوک‌های سیاسی شکل گرفت و درک روزمره‌ی فعالان سیاسی را نسل اندر نسل به چنبره‌ی خود کشید. دموکراسی در برابر توتالیتریسم، سرمایه‌داری در برابر کمونیسم، دنیای خیر و آزادی در برابر دنیای شر و بردگی مستقر شدند. هر جریان و هر جنبشی که در برابر یک بلوک قرار می‌گرفت، به اجبار متعلق به بلوک متقابل محسوب می‌شد. تحت چنین شرایطی شکست هر گونه سیاست

^{۷۱} Claudin, Fernando (۱۹۷۸): Die Krise der Kommunistischen Bewegung - Von der Komintern zur Kominform, Bd. ۲, Berlin (west), S. ۹۷f.

^{۷۲} vgl. ebd.

^{۷۳} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹): ebd., S. ۵۶۱f., ۵۷۶, ۵۸۱

سال و با بهره‌ی ۵۲٪ باز پرداخت می‌شد. در قرارداد نظامی که در ماه اکتبر همین سال بسته شد، "هیئت اعزامی گنمیش" که فقط موظف به آموزش ارتش و ژاندارمری ایران بود، تبدیل به "هیئت اعزامی آرمیش" شد و مسئولیت‌های عملی نظامی را نیز به عهده گرفت. از طریق این قرارداد برای دولت ایران ممنوع شد که از کشورهای دیگر کمک‌های نظامی دریافت کند.^{۶۹}

استقرار ایران در اواسط هیرارشی جهان سرمایه‌داری نتیجه‌ی روندی بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم به سرکردگی آمریکا جریان داشت و با مفاهیمی مانند "پرده‌ی آهنین" و "جنگ سرد" بیان می‌شد. رئیس‌جمهور وقت آمریکا ترومن نام داشت که در ماه مارس ۱۹۴۷ میلادی سیاست آمریکا در برابر شوروی را تحت عنوان دکترین ترومن تدوین کرد.

«یک شیوه‌ی زندگی بر اساس اراده‌ی اکثریت جامعه ساخته می‌شود و خودش را از طریق نهادهای مدنی، حکومت کثرت‌گرا، انتخابات آزاد، تضمین آزادی‌های فردی، آزادی بیان و دین و فقدان سرکوب سیاسی نمایان می‌کند. دومین شیوه‌ی زندگی بر این اساس استوار است که اراده‌ی یک اقلیت بر اکثریت جامعه تحمیل شود و آزادی‌های فردی به وسیله‌ی ترور و سرکوب، کنترل مطبوعات و انتخابات قلابی سلب شوند.»^{۷۰}

در روند تشکیل بلوک‌های سیاسی و ایدئولوژیک و در پی تشدید رقابت نظامی میان شوروی و آمریکا، به دستور استالین در سال ۱۹۴۷ میلادی کمینفرم با همکاری ۹ حزب کمونیستی در لهستان تأسیس شد. دوباره برنامه‌ی "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" که از طریق کمینترن تدوین شده بود، در دستور مبارزات سیاسی و تبلیغات عوامل شوروی در کشورهای دیگر قرار گرفت. سخنگوی کمینفرم زیدانف نام داشت که ضرورت تأسیس آن‌را در کنگره‌ی اول این سازمان چنین توجیه کرد،

«در جهان دو بلوک هستند، بلوک امپریالیستی و ضد دموکراسی تحت رهبری آمریکا از یک طرف و بلوک ضد امپریالیستی و دموکراتیک تحت رهبری اتحاد جماهیر

^{۶۹} vgl., ebd. S. ۱۹۵f.

^{۷۰} z. n. Kennedy, Paul (۱۹۸۹): ebd., S. ۵۵۴

کند. هم‌زمان نیروی دریایی انگلستان بنادر ایران در خلیج فارس را محاصره و بایکوت کرد. اوضاع اقتصادی در ایران همواره سخت‌تر می‌شد و کابینه‌ی مصدق برنامه‌ای برای حل بحران سیاسی نداشت. او پس از ۱۵ ماه نخست وزیری خواهان اداره‌ی مستقیم وزرات دفاع شد که تا کنون تحت نظر محمد رضا شاه بود. محمد رضا شاه درخواست مصدق را رد کرد و قوام‌السلطنه را جانشین او ساخت. در تاریخ ۲۱ ژوئیه‌ی ۱۹۵۲ میلادی جبهه‌ی ملی و فعالان حزب توده که دوباره در نهادهای "ضد امپریالیستی" متشکل شده بودند، چنان تظاهراتی برگزار کردند که محمد رضا شاه به ناچار پست نخست وزیری و وزارت دفاع را به مصدق محول کرد.^{۷۵}

از آن‌جا که برنامه‌ی مصدق، یعنی "موازنه‌ی منفی" در یک جهان دو قطبی غیر عملی بود و از آن‌جا که او در تحقق برنامه‌اش سرسختانه پافشاری می‌کرد، قادر به حل اوضاع بحرانی کشور نبود. بنابراین در حالی که وضعیت اقتصادی مردم همواره بدتر و کشور بی‌ثبات‌تر می‌شد، هواداران او یکی پس از دیگری به او پشت کردند. پس از آن که تلاش‌های ایالات متحده برای حل بحران نفت به نتیجه نرسیدند، آمریکا با انگلستان همراه شد و ایران را بایکوت و محاصره‌ی اقتصادی کرد. مصدق به بهانه‌ی تضمین امنیت کشور در ماه ژوئیه‌ی ۱۹۵۳ میلادی از محمد رضا شاه خواهان اختیارات تام به مدت شش ماه شد و از او خواست که مجلس شورای ملی را منحل سازد. هم‌زمان دولت آمریکا در تدرک کودتایی برای سرنگونی مصدق بود. متخصص خاورمیانه در سازمان سیا، کیم روزولت، به تهران فرستاده شد که کودتا را سازمان‌دهی کند. سپس ژنرال شووراتسکویف به تهران اعزام شد که سران ارتش شاهنشاهی را از حمایت آمریکا دلگرم سازد. در همان حال رئیس سازمان سیا، آلن دولس، در سویس با شاهزاده اشرف و چند تن از سران ارتش شاهنشاهی پیرامون طرح کودتا تبادل نظر می‌کرد. در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۵۳ میلادی پس از این‌که محمد رضا شاه ژنرال زاهدی را به جانشینی مصدق به پست نخست وزیری گماشت، به اروپا گریخت.

با دریافت این خبر، مردم به خیابان‌ها ریختند و مجسمه‌های شاهان پهلوی را سرنگون کردند. هم‌زمان کودتاگران که با "دلارهای آیت‌الله بهبهانی" از اهالی شهرنو و میدان

مستقل ملی از بدو طراحی آن برنامه‌ریزی شده بود. در شانزدهمین مجلس شورای ملی ایران گروهی از ملیان به هواداری از محمد مصدق خواهان دولتی کردن صنعت نفت کشور شدند. افکار عمومی ایران تحت تأثیر "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" قرار داشت و کارگران صنعت نفت برای دفاع از برنامه‌ی ملیان از اواخر ماه مارس ۱۹۵۱ میلادی وارد یک دوره از اعتصابات شدند. اوج مقاومت در ۱۲ آوریل همین سال در آبادان بود که ۴۰۰۰ تن از کارگران در برابر اداره‌ی حفاظت شرکت نفت ایران و انگلیس تظاهرات کردند. در زد و خوردهای خیابانی شش تن از کارگران ایرانی و سه تن از سربازان نیروی دریایی انگلستان به قتل رسیدند، در حالی که تعداد کثیری از تظاهرکنندگان به سختی مجروح شدند. از آن‌جا که کابینه‌ی علاء برای حل مشکل و پایان اعتصابات کارگری برنامه‌ای نداشت، محمد رضا شاه محمد مصدق را به پست نخست وزیری گماشت. مصدق برای گرفتن مسئولیت نخست وزیری، شرط ملی شدن صنعت نفت ایران را داشت که محمد رضا شاه با آن موافقت کرد. سرانجام در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۵۱ میلادی قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید.

«برای سعادت و رفاه ملت ایران و تضمین صلح جهانی، تصویب می‌شود که صنعت نفت در تمامی قسمت‌های کشور بدون استثناء ملی شده‌اند، یعنی تمامی امور کشف و استخراج نفت باید از طریق دولت عملی شوند.»^{۷۴}

برنامه‌ی سیاست خارجی جبهه‌ی ملی "موازنه‌ی منفی" نام داشت. مصدق بر خلاف سیاست خارجی سنتی ایران که تا کنون از طریق دادن امتیاز به دولت‌های امپریالیستی روسیه‌ی تزاری (شوروی) و انگلستان استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ کرده بود، ادعا داشت که گزینش این اهداف و حفظ منافع ملی بدون هیچ‌گونه باج‌دهی نیز ممکن می‌شود. پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران، دولت انگلستان آن‌را به رسمیت نشناخت و مدیریت شرکت نفت آبادان بیش از ۲۰۰۰۰ تن از کارگران را اخراج کرد و حاضر نبود که کارمزد بیش از ۳۰۰۰۰ تن از دیگر کارگران را پرداخت

^{۷۴} z. n. Atighetchi, A. (۱۹۸۳): Industrialisierung als Versuch der Überwindung der Unterentwicklung im Iran, Berlin, S. ۳۸

^{۷۵} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۲۰۲f.

سوسیالیستی" به شمار می‌رفت. همان‌گونه که پال کندی نقش نظامی آمریکا را در دوران جنگ سرد برجسته می‌کند،

«ایالات متحده بیش از یک میلیون سرباز در ۳۰ کشور مستقر کرده و عضو چهار پیمان دفاعی منطقه‌ای و هم‌کار فعال پنجمین آن‌ها بود، با ۴۲ کشور قراردادهای تدافعی داشت، عضو ۵۳ سازمان جهانی بود و کمک‌های نظامی در اختیار بیش از ۱۰۰ ملت جهان می‌گذاشت.»^{۷۹}

تا اواسط دهه‌ی ۵۰ میلادی قرن گذشته آمریکا موفق شد که به عنوان یک رهبر قدرتمند و شایسته سرکردگی جهان سرمایه‌داری را در مقابل "بلوک سوسیالیستی" به عهده بگیرد و هژمونی خویش را با تشکیل یک هیرارشی از کشورهای تحت نفوذش در چهار اصل اساسی نهادینه کند. اصل اول، امنیت نظامی بود که از طریق قراردادهای چند ملیتی مانند پیمان ناتو و عهدنامه‌ی بغداد تضمین شد. اصل دوم، تضمین سیاسی - نظامی برای استفاده از منابع انرژی فسیلی ارزان بود که از طریق حمایت آمریکا از ایران در دوران نزاع با شوروی در رابطه با امتیاز نفت شمال، طراحی کودتای ۲۸ مرداد و حمایت سیاسی از قراردادهای نفتی پنجاه درصدی میان کشورهای نفت خیز و کنسرن‌های جهانی تضمین شد. اصل سوم، کمک‌های مالی مستقیم و پرداخت وام‌های دراز مدت برای بازسازی شرایط کلی تولید، توسعه‌ی صنایع سنگین و سازمان‌دهی جدید نظام بانکی در اروپای غربی و ژاپن بودند که در چهار چوب "برنامه‌ی مارشال" متحقق شدند. اصل چهارم این طرح، تضمین سیاسی یک پول مقتدر و ثابت جهانی بود که از سال ۱۹۴۵ میلادی با تحقق سیستم ارزی برتون‌وودز منجر به توسعه‌ی اقتصاد کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و شکوفایی بازار جهانی شده بود.

از طریق سیستم ارزی برتون‌وودز از یک سو، روابط تجاری کشورها بهبود یافت و رقابت در بازار جهانی محدود شد و از سوی دیگر، استقلال اقتصاد ملی به دولت‌های سرمایه‌داری امکان داد که سیاست توسعه‌ی کشور را به میل خویش طراحی و عملی سازند. این عوامل اساسی شرایط تحقق و توفیق سیاست اقتصادی کینزی را در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری ممکن کردند. کینز با دو تز اساسی خود پارادایم

^{۷۹} vgl. ebd., S. ۵۸۰.

بسیج شده بودند با شعار "جاوید شاه" به خانه‌ی مصدق هجوم آوردند و آن‌را به آتش کشیدند. ژنرال زاهدی برای تمامی ایران حکومت نظامی اعلام کرد و قدرت سیاسی را به دست گرفت. تحت نظارت ژنرال تیمور بختیار یک اداره‌ی اطلاعاتی تشکیل شد و تمامی اعضای اپوزیسیون، روشنفکران و خبرنگاران منتقد، فعالان حزب توده دستگیر و زندانی شدند. چندی بعد یک دادگاه نمایشی مصدق را به مجازات زندان محکوم کرد در حالی که وزیر امور خارجه‌ی کابینه‌ی او، فاطمی، اعدام شد. با کودتای ۲۸ مرداد آینده‌ی ایران به عنوان پمپ بنزین ارزان کشورهای سرمایه‌داری معین شد و دولت شاهنشاهی به صورت نهایی در اواسط هیرارشی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا قرار گرفت.^{۷۶}

برای ایالات متحده به عنوان هژمونی جهان سرمایه‌داری و مبتکر پاکس آمریکایی یک نقش بخصوص به وجود آمد. تحت نظارت آمریکا میان دولت شاهنشاهی و کنسرسیوم نفت جهانی یک قرارداد جدید منعقد شد. طبق این قرارداد قانون ملی شدن صنعت نفت به رسمیت شناخته شد و ۵۰٪ درآمد انرژی فسیلی به دولت ایران تعلق گرفت، در حالی که استخراج نفت کشور به مقدار ۴۰٪ به آمریکا، ۴۰٪ به انگلستان، ۱۴٪ به هلند و ۶٪ به فرانسه واگذار شد. از طریق این قرارداد، قانون ملی شدن صنعت نفت یک جنبه‌ی ظاهری به خود گرفت زیرا دولت ایران، نه حق تعیین و کنترل مقدار استخراج نفت را داشت، نه می‌توانست قیمت نفت را معین کند و نه امکان تعیین مدیریت و تصمیم‌گیری در امور کنسرن را داشت.^{۷۷}

سپس ایران در سال ۱۹۵۵ میلادی بعد از انگلستان و پاکستان به عهدنامه‌ی بغداد پیوست که قبلاً از طریق ترکیه و عراق تحت نظارت آمریکا طراحی شده بود. هدف ایالات متحده مصون داشتن کشورهای خاورمیانه از نفوذ عوامل شوروی و تعهد نظامی متقابل آن‌ها در برابر تهاجم ممکنه‌ی ارتش سرخ جهت دست یابی به آب‌های گرم و منابع انرژی فسیلی در مناطق خلیج فارس بود.^{۷۸} تدارک عهدنامه‌ی بغداد فقط بخشی از فعالیت دیپلماسی و نظامی آمریکا برای محاصره‌ی اقتصادی و نظامی "بلوک

^{۷۶} vgl. ebd., S. ۲۰۴f.

^{۷۷} vgl. ebd., S. ۲۱۰.

^{۷۸} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹); ebd., S. ۵۸۶.

"شکوفایی دراز مدت اقتصادی" مواجه بودند که به عنوان "عصر طلایی سرمایه‌داری"، پروژه‌ی توافق طبقاتی سوسیال دموکراسی و دوران تشکیل "دولت‌های رفاه" در تاریخ ثبت شد.^{۸۲}

با دخالت فعال "دولت رفاه" در سیاست توسعه‌ی اقتصادی و تضمین بازسازی نیروی کار از طریق نهادهای اجتماعی، نقش پول به عنوان "خشونت اجتماعی" در برابر "کار آزاد دوگانه" تخفیف یافت و از این رو، در کشورهای پیشرفته‌ی مدرن سرمایه‌داری نه تنها محور اصلی تضاد از حوزه‌ی توزیع به حوزه‌ی تولید منتقل شد و جنبش کارگری به عنوان آنتاگونیسم سرمایه‌داری نقش حاشیه‌ای به خود گرفت، بلکه این زیربنای مساعد اقتصادی، سبب به میدان آمدن جنبش‌های نوین اجتماعی (دانشجویی، آزادی جنسی، محیط زیستی و صلح خواهی) گشت. با وجودی که سازمان‌دهی تضادهای اجتماعی تضمین قانونی داشت اما تشکیل دولت به وسیله‌ی احزاب با قوانینی مواجه می‌شد که بورژوازی برای حفاظت از منافع و جایگاه طبقاتی خویش تدوین کرده بود. به بیان دیگر، از آن‌جا که دولت مدرن بورژوایی "نهادی مختص به سازمان‌دهی جامعه‌ی طبقاتی" است، هر حزب و یا جریان سیاسی نمی‌تواند پس از کسب اکثریت آراء قدرت سیاسی را به دست گرفته و به میل خود از دستگاه دولتی استفاده کند. در نتیجه، قانون‌مداری احزاب منجر می‌شد که اهداف جنبش‌های اجتماعی تا راه‌یابی به پارلمان و یا کابینه تفکیک و مجزا شده و به این شیوه، برای هسته‌ی مرکزی دولت مدرن بورژوایی بی‌خطر شوند. همان‌گونه که یورگن هیسلر و یواخیم هیرش در بررسی سیستم حزبی جوامع مدرن بورژوایی به درستی برجسته می‌سازند،

«سیستم احزاب بخش پیچیده‌ی نهادهای تنظیم را نمایان می‌کنند که در آن اهداف متنوع آنتاگونیستی و شیوه‌ی فعالیت سیاسی به صورت تشکیلاتی، بیانی و سمت‌گیری سازمان‌دهی، تصفیه و با هم پیوسته می‌شوند که یک همکاری نسبتاً هماهنگ دولتی را که متضمن بازسازی تمامی جامعه است، ممکن و مقبول می‌سازد.»^{۸۳}

^{۸۲} Altvater, Elmar (۱۹۸۷); ebd., S. ۲۱۱

^{۸۳} Häusler Jürgen/Hirsch, Joachim (۱۹۸۷): Regulation und Parteien im Übergang zum "Post-Fordismus", in: Argument ۲۹. Jg., Heft ۵, Nr. ۱۶۵, S. ۶۵۱ff., Hamburg, S. ۶۵۵

سیاست توسعه‌ی اقتصادی را دگرگون ساخت. او بر خلاف پارادایم کلاسیک، که پیش‌فرض انباشت را پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌پنداشت، مدعی شد، که پیش‌فرض انباشت مقروضیت و سپس سرمایه‌گذاری است. با این معادله‌ی جدید، نه تنها کارفرمایان می‌توانستند با مقروضیت به بانک‌ها به سرمایه‌گذاری بپردازند، بلکه دولت نیز می‌توانست با مقروضیت دولتی فعالانه در توسعه‌ی اقتصادی و گسترش بخش خدماتی کشور فعال شود.

تزدوم کینز مقابله‌ی فعال دولت با رکود اقتصادی را در بر می‌گرفت. او مدعی شد، که دولت با افزایش حجم پول (که سبب تورم می‌شود) می‌تواند خریدار کالاها شود و هم جلوی رکود اقتصادی را بگیرد و هم فعالانه با بحران بیکاری مبارزه کند. به این ترتیب، کینز یک راه حل اقتصادی برای مقابله با "بحران زیاده تولید" ارائه کرد. یعنی زمانی که صنایع کشور توان بالایی داشتند و در برابر تولیدات مصرف انبوه وجود نداشت، دولت می‌توانست که از طریق یک بودجه‌ی منفی که به وسیله‌ی مقروضیت تأمین شده بود، مانع بحران اقتصادی و بیکاری شده و اشتغال همگانی را تضمین سازد. در حالی که پس از تحقق اشتغال همگانی بود که افزایش قیمت‌ها آغاز می‌شد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم دولت‌های مدرن سرمایه‌داری موفق شدند که تحت هژمونی آمریکا و با اعمال سیاست اقتصادی کینزی یک هماهنگی اقتصادی در کشور ایجاد کنند که در تعادل نسبی میان شاخص‌های نرخ بالای درآمد سرانه، محدودیت تورم، اشتغال همگانی و تراز مثبت توانی (مجموع تراز تجاری و تراز مالی) جلوه می‌کرد.^{۸۰} در راستای این موفقیت اقتصادی صدور سرمایه از آمریکا میان سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۲ میلادی نقش به‌سزایی بازی کرد. با سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نه تنها تولیدات گسترده‌ی لوازم خانگی برای مصرف درازمدت به اروپای غربی راه یافت، بلکه با گسترش "مناسبات مزدی" فوردیستی راه تولیدات انبوه به حوزه‌ی توزیع گشوده شد و شرایط مصرف انبوه را مهیا ساخت.^{۸۱} به این ترتیب، کشورهای مدرن و پیشرفته‌ی سرمایه‌داری تا اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی قرن گذشته با یک دوران استثنائی

^{۸۰} vgl. Altvater, Elmar, u. a. (۱۹۸۳): Alternative Wirtschaftspolitik jenseits des Keynesianismus, Opladen, S. ۱۲۹f.

^{۸۱} vgl. Aglietta, Michel (۱۹۷۹); ebd., S. ۷۴

سالیانه‌ی خود را برای توسعه‌ی صنایع و رشد اقتصادی کشورهای در حال رشد در نظر بگیرند.^{۸۵}

نکنه‌ی بعدی، تناقض نقش دلار به عنوان پول جهانی با پول ملی آمریکا بود، که خود را به دو صورت نشان می‌داد. اول این که، تضمین نرخ ثابت دلار با طلا و ارزهای دیگر یک تصمیم سیاسی بود و ربطی به رشد واقعی اقتصاد کشورهای متفاوت نداشت. در کشورهای متفاوت نرخ رشد درآمد سرانه، نرخ تورم و نرخ افزایش کارمزد متفاوت بودند و در نتیجه نرخ ثابت دلار نمی‌توانست، در دراز مدت نسبت به این نوسان‌ها بی اهمیت بماند.^{۸۶} دوم این که، دلار به عنوان پول جهانی از یک سو، باید به اندازه‌ی کافی وجود می‌داشت تا بتواند به عنوان مولد دورانی و پرداختی تجارت کالاها و تحرک سرمایه را تضمین کند. اما از سوی دیگر، مقدار دلار باید محدود می‌شد، که آمریکا بتواند تضمین سیاسی خود را برای تعویض دلار با مقدار تعیین شده‌ی طلا عملی سازد. در سال ۱۹۷۱ میلادی مقدار دلار موجود در مجموع ۶ برابر ارزش طلایی بود، که بانک مرکزی آمریکا در اختیار داشت. دلیل این پدیده خصلت دلار به عنوان ارز ذخیره‌ای بود. به بیان دیگر، دولت‌ها دلار را به جای طلا (لنگر ارزشی پول) پشتوانه‌ی ارز ملی خود قرار داده بودند.^{۸۷}

ضعف بعدی سیستم ارزی برتون‌وودز منطق سرمایه، یعنی اجبار "ارزش افزایشی ارزش" بود، که برای سودآوری نه تنها خود را از مهارهای سیاسی رها می‌کرد، بلکه تمام قراردادهای و حتی قراردادهایی را که خود بسته است، بی اعتبار و فسخ می‌نماید. رکود نسبی اقتصادی و تراز توانی منفی آمریکا در اواخر دهه‌ی ۵۰ میلادی قرن گذشته این واقعیت را نمایان می‌کرد. اشباع بازار اتومبیل و وسایل الکتریکی خانگی در آمریکا از یک سو و پایان دوران سازندگی کشورهای اروپایی و زاپن بعد از جنگ و تسخیر موقعیت سابقشان در بازار جهانی از سوی دیگر، عوامل رکود اقتصادی در آمریکا بودند. سرانجام این تحولات منجر به صدور سرمایه‌ی مولد از آمریکا شدند که نخست

^{۸۵} vgl. Nitsch, Manfred (۱۹۸۷); ebd., S. ۳۰f.

^{۸۶} vgl. Altwater, Elmar (۱۹۸۱): Die Zeitbombe auf dem Weltmarkt tickt, in: PROKLA, H. ۴۲, Berlin, S. ۹

^{۸۷} vgl. Altwater, Elmar/Mahnkopf, Birgit (۱۹۹۶): Grenzen der Globalisierung, Münster, S. ۱۸۴f.

پس از دخالت فعال "دولت رفاه" برای تضمین توسعه‌ی اقتصادی و تشدید روند ایجاد ارزش اضافی نسبی نه تنها فرم بخصوص استفاده از نیروی کار متحول شد، بلکه تمامی نهادهای جامعه‌ی مدنی و بخصوص سندیکا و احزاب تحت تأثیر آن قرار گرفتند. در حالی که سندیکاها فقط دفاع از منافع صنفی کارگران را در نظر داشتند، فرم بخصوص احزاب طبقاتی به "احزاب مردمی" متحول شد. هدف رقابت "احزاب مردمی" تشکیل هویت فراگیر و اتحاد گسترده‌ی ملی بود که نه تنها حل مشکلات اجتماعی را به تعویق می‌انداخت، بلکه مانع بروز خشونت و قیام‌های ناگهانی می‌شد. همان‌گونه که هیسلر و هیرش در بررسی حزب مردمی برجسته می‌سازند،

«حزب مردمی، شکل مدرن دستگاه احزاب بوروکراتیک با انبوهی از اعضاء و هواداران متنوع و نسبتاً پراکنده‌ی جامعه است که به صورت یک حزب فوردیستی تکامل یافته و تحت فشار شدید برای تطبیق با بازار جهانی قرار دارد که جامعه‌ی سرمایه‌داری را در اندازه‌ی بخصوص بالایی جلوه می‌دهد (...). احزاب مردمی خود را به عنوان نمایندگان بوروکراتیک، متمرکز و انتخاباتی انبوه مردم مستقر می‌سازند که بدواً برای تنظیم اجتماعی فعال و در مفهوم تهیه‌ی امکانات دولتی جهت بازسازی کلی سیستم اقتصادی و اجتماعی هدفمند شده بودند. با سستی وابستگی‌های سنتی - سیاسی جامعه (از یک سو) و تخصصی و بوروکراتیک شدن و استقلال دستگاه حزبی از سوی دیگر، نمایندگی اهداف (سیاسی) و رسیدگی به آن‌ها از جنبه‌ی تاکتیکی مجزا و (از نظر ساختار) بوروکراتیک متمرکز سازمان‌دهی شده و جلب اکثریت آراء تبدیل به استراتژی مقدم و نقطه‌ی ثابت سمت جویی جزب می‌شود.»^{۸۴}

همان‌گونه که هر آغازی یک پایان دارد، "عصر طلایی سرمایه‌داری" نیز در اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی قرن گذشته به دلیل نقاط ضعف سیستم ارزی برتون‌وودز خاتمه یافت. نخست از این رو که کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری خود را مجاز می‌دانستند، که با وجود تراز توانی مثبت به صورت نامحدود انباشت کنند. در کنفرانس اول برتون‌وودز پیشنهاد کینز برای ایجاد یک صندوق توسعه‌ی اقتصادی رد شد. این طرح کشورهای را که دارای تراز توانی مثبت بودند، موظف می‌کرد، که بخشی از درآمد

^{۸۴} ebd., S. ۶۶۱

جا انداخته و جهت تحقق ارزش افزایی ضروری سرمایه‌ی گلوبال در یک بازار گسترده‌ی جهانی با هم‌دیگر پیوند دهد.^{۹۰}

به غیر از تضمین روند ارزش افزایی سرمایه‌ی کنسرن‌های آمریکایی، اوضاع اقتصادی و اجتماعی در ایران بودند که دولت آمریکا را به عنوان هژمونی جهان سرمایه‌داری و طراح پاکس آمریکایی موظف می‌کردند که برای تغییرات ضروری در کشور دولت شاهنشاهی را تحت فشار قرار دهد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب اپوزیسیون، فعالیت سیاسی به صورت مخفی به دانشگاه‌ها کشیده شده بود. هم‌چنین دهه‌ی ۶۰ میلادی قرن گذشته شاهد اوج مبارزات ضد امپریالیستی و موفقیت کشورهای هم‌جوار در کسب استقلال ملی خویش بود. پشتوانه‌ی نظری این مبارزات اجتماعی از طریق قشر وسیعی از روشنفکران اورگانیک در سطح دنیا مهیا می‌شد و افکار عمومی جهانی تحت تأثیر گفتمان "وابستگی"، "مبادله‌ی نابرابر" و "بورژوازی کومپرادور" قرار داشت. در ضمن شکست نظامی آمریکا در ویتنام و کوبا به فعالان سیاسی در ایران نوید می‌داد که از طریق مبارزه‌ی مسلحانه و در اتحاد با عوامل ملی و مذهبی کشور قادر به شکست امپریالیسم جهانخواار هستند.

بنابراین روشن است که چرا آمریکا به درخواست ایران برای دریافت وام تسلیحاتی پاسخ مثبت نمی‌داد و خواهان بهبود شرایط کلی تولید در کشور بود. بخصوص رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جان اف کندی، اصرار بر اصلاحات ارضی در کشور داشت. به گمان او اصلاحات اجتماعی و توسعه‌ی اقتصادی موانعی در برابر تشکیل و گسترش جنبش‌های کمونیستی مانند ویتنام و کوبا می‌ساختند. از این رو، کابینه‌ی اقبال در دسامبر ۱۹۵۹ میلادی قانون اصلاحات ارضی را برای تصویب به مجلس نوزدهم ارائه کرد. در این طرح به غیر از اراضی دولتی تمامی زمین‌های زراعی که به مالکان بزرگ و اماکن دینی (اوقاف) تعلق داشتند، برای فروش به کشاورزان در نظر گرفته شده بودند. دولت هم موظف می‌شد که در مدت ۱۰ تا ۱۵ سال قیمت زمین را به مالکان بپردازد. در برابر کشاورزان متعهد می‌شدند که در مدت ۱۵ سال ۱۱۰٪ قیمت

به کشورهای مدرن و پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و سپس به کشورهای در حال رشد کشیده شدند و به صورت صنایع مونتاژ در بخش تولیدات اتوموبیل و وسایل الکتریکی خانگی به وقوع پیوستند.^{۸۸} بنا بر بررسی پال کندی آمریکا از اواسط دهه‌ی ۵۰ میلادی قرن گذشته به بعد با بحران هژمونی مواجه شد که با عبارت "گسترده‌ی زیاد از حد امپریالیسم" قابل درک است. به این معنی که هزینه‌ی حفظ نظام سرمایه‌داری جهانی به مراتب بیشتر از درآمد آن می‌باشد. معیار ارزیابی این پدیده تراز توانی قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری است.^{۸۹}

بنابراین آمریکا برای جلوگیری از بحران اقتصاد کشور و تضمین روند ارزش افزایی سرمایه باید منابع مادی و شرایط کلی تولیدی کشورهای تحت نفوذشان را جهت رشد اقتصادی به کار می‌بست. تحقق این سیاست در ایران به این معنی بود که دولت شاهنشاهی موظف شد، فراتر از تحویل انرژی فسیلی ارزان، مناسبات اقتصادی و سیاسی مساعدی را برای کنسرن‌های آمریکایی در کشور مهیا سازد. به این ترتیب، ایران نه تنها باید تبدیل به بازار فروش کالاهای آمریکایی می‌شد، بلکه با ورود فن‌آوری مونتاژ برای تولید بخشی از کالاهای فوردیستی مانند اتوموبیل و لوازم خانگی (تلویزیون، رادیو، یخچال، کولر و غیره) یک رژیم نوین انباشتی کسب می‌کرد و در استراتژی تقسیم کار و انباشت فوردیسم جهانی ادغام می‌شد. همان‌گونه که میشل آلیتا به درستی استراتژی فوردیسم جهانی را برجسته می‌سازد.

«اشتغال کارگران مزدی در مناطقی که تا کنون در آن‌ها شیوه‌های دیگر تولیدی ادامه داشته‌اند، یک شرط اصلی برای جهانی شدن مناسبات مزدی (فوردیستی) است که به عنوان روند سیستماتیک و وسعت‌گیرنده، نشانه‌ی قطعی روابط نوین اقتصادی گلوبال پس از پایان جنگ دوم جهانی می‌باشد. در این ارتباط وجود یک مرکز سرمایه‌داری قدرتمند اجتناب‌ناپذیر است که نیروی کار را در روند تولیدات پراکنده‌ی جغرافیایی

^{۸۸} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۳۴, ۳۹f.

^{۸۹} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹): ebd.

^{۹۰} vgl. Aglietta, Michel (۱۹۷۹):, ebd., S. ۷۵

ایران بودند، محمد رضا شاه تحقق اصلاحات کشوری را به عهده گرفت. او "انقلاب سفید" را در ۶ اصل تدوین کرد که اولین آن‌ها شامل اصلاحات ارضی می‌شد. سپس برای تضمین مقبولیت آن برگزاری یک referendum را در نظر گرفت. روحانیان بار دیگر به رهبری شیخ روح‌الله خمینی مردم را برای تحریم referendum بسیج کردند و در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۶۳ میلادی فاجعه‌ی ۱۵ خرداد را به راه انداختند. اغتشاش در مجموع سه روز به طول انجامید تا به کلی سرکوب شد در حالی که بازاریان به مدت دو هفته به اعتصاب خویش ادامه دادند. سپس خمینی به عنوان یکی از عوامل این ناآرامی بازداشت و پس از چندی از زندان آزاد شد. بیش از یک سال طول نکشید که او به ترکیه تبعید شد، یعنی زمانی که کابینه‌ی منصور قانون مصونیت شهروندان آمریکایی را به تصویب مجلس رساند و خمینی مردم را برای مقابله با آن تهییج کرد. با سرکوب جریان‌های ارتجاعی و با براندازی موانع توسعه در کشور نظام سرمایه‌داری در ایران یک فرم نوین یافت که با مفهوم "رژیم سرکرده‌ی توسعه" قابل درک می‌شود.^{۹۱}

تصویب قوانین اصلاحات ارضی، انتخابات "انجمن‌های ایالتی و ولایتی" و مصونیت شهروندان آمریکایی با فشار سیاسی و اقتصادی ایالات متحده جهت صدور سرمایه به ایران بر دولت شاهنشاهی تحمیل شد. لیکن با فرم نوینی که دولت برای توسعه‌ی اقتصادی کشور به خود گرفت و آن سیاست خارجی و داخلی که متحقق ساخت، سیر تحولات اجتماعی را به همان سوی منحرف کرد که نتیجه‌ای بیش از "انقلاب اسلامی" نداشت.

با وجود بهبود اوضاع برای تشکیل فوردیسم جهانی و تضمین روند ارزش افزایی سرمایه، دهه‌ی ۷۰ قرن گذشته برای جهان سرمایه‌داری و قدرت هژمونیک آمریکایی آن دوران بسیار سختی بود. در سال ۱۹۷۱ میلادی کابینه‌ی نیکسون مجبور به لغو یک جانبه‌ی سیستم ارزی برتون‌وودز شد. با این وجود تا بهار ۱۹۷۳ میلادی کورس‌های ثابت ارزهای دیگر با دلار معتبر بودند. پس از لغو کورس ثابت ارزها با دلار و تشکیل ارزهای شناور نه تنها بازار بورس ارزها شکل گرفت، بلکه راه برای تحقق گلوبالیسم هموار شد. تشکیل ارزهای شناور مصادف با تورم دلار بود زیرا که دولت‌های اروپایی

تخمینی زمین زراعی را به حساب دولت واریز کنند. دولت شاهنشاهی برای تحقق این برنامه تأسیس بانک عمران را در نظر گرفته بود.

پس از طرح قانون اصلاحات ارضی در مجلس نوزدهم همان عواملی را که گرامشی به درستی انگل‌های اجتماعی می‌نامد با هم متحد شدند و برای ممانعت از تصویب آن در برابر دولت صف آرایی کردند. مالکان، سران عشایر، بازاریان و روحانیان تصویب قانون اصلاحات ارضی و تقسیم زمین‌های زراعی میان کشاورزان را برای کشور مضر می‌دانستند. در صدر این افشار ارتجاعی، آیت‌الله بروجردی قرار داشت که به عنوان سرکرده‌ی مجتهدان تشیع ظاهریه فتوای تحریم این قانون را صادر کرد.

پس از وفات آیت‌الله بروجردی دولت اوضاع را مناسب دید که تحت نظارت علی امینی که در سال ۱۹۶۱ میلادی به پست نخست وزیری رسیده بود، برنامه‌ی اصلاحات ارضی را در کشور متحقق سازد. نخست رئیس ساواک، ژنرال تیمور بختیار، در دفاع از منافع عشایر بختیاری در آمد و در ماه ژوئیه‌ی ۱۹۶۱ میلادی تهران و شهرهای دیگر کشور را به اغتشاش کشید. پس از بازداشت و تبعید او مالکان و روحانیان به رهبری شیخ روح‌الله خمینی به میدان آمدند. از آن‌جا که حدود ۳۰٪ زمین‌های زراعی به اوقاف تعلق داشت و روحانیان بدون نظارت دولت از آن‌ها بهره برداری می‌کردند، تقسیم اراضی اوقاف به معنی پایان استقلال مادی روحانیان از دولت مرکزی بود. در حالی که اولین موج اصلاحات ارضی عملی می‌شد، شیخ روح‌الله خمینی برای ممانعت از تقسیم اراضی میان کشاورزان در صدر ارتجاعی‌ترین افشار مملکت قرار گرفت و همواره مردم را بر علیه دولت و اقلیت‌های مذهبی تهییج می‌کرد.

در سال ۱۹۶۲ میلادی کابینه‌ی علم قانون انتخاباتی "انجمن‌های ایالتی و ولایتی" را برای تصویب به مجلس ارائه داد. از آن‌جا که این لایحه برای زنان و اقلیت‌های مذهبی نیز حقوق انتخاباتی قائل می‌شد، بار دیگر افشار ارتجاعی و انگل‌های اجتماعی به رهبری شیخ روح‌الله خمینی در برابر دولت صف آرایی کردند. مقاومت آن‌ها چنان شدید بود که سرانجام نخست وزیر کوتاه آمد و از تصویب این قانون در مجلس منصرف شد. از آن‌جا که اوضاع اقتصادی و امنیتی کشور نابسامان بود و نه آمریکا و نه "صندوق پول جهانی" بدون اقدام در راستای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی حاضر به پرداخت وام به

^{۹۱} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۲۱۲ff.

منطقه‌ای شدن اقتصاد جهانی و پیروزی پارادایم سیاست اقتصادی نولیبرالیسم

پس از لغو سیستم ارزی برتون‌وودز عوامل موفقیت سیاست توسعه‌ی اقتصادی، توافق تاریخی کارمزدی و سرمایه و تشکیل جوامع مرفه در کشورهای مدرن سرمایه‌داری بر طرف شدند. با تشکیل بازار آزاد ارزها و ارزهای شناور راه برای گلوبالیسم گشوده شد که استقلال دولت را جهت طراحی و اعمال سیاست اقتصاد ملی، زمینه‌ی مناسب همکاری و توافق طبقاتی و اعتقاد به الویت سود اقتصادی در برابر بهره مالی را دگرگون ساخت.

به این ترتیب، پس از تشکیل بازار آزاد ارزها حوزه‌ی اقتصادی از حوزه‌ی سیاسی همواره مجزاتر شد. حوزه‌ی سیاسی شهروندانی را در بر می‌گیرد، که سیاست اقتصادی دولت را با اکثریت آراء تأیید و یا تکذیب می‌کنند. حوزه‌ی اقتصادی تمامی شرایط کلی تولید را در بر دارد و حوزه‌ی انباشت است. در واقع با ایجاد بازار آزاد ارزها مرزهای ملی به عنوان مرزهای اقتصادی برای سرمایه گشوده شدند. بدیهی است که تحت چنین اوضاعی اجبار "ارزش افزایی ارزش"، سرمایه‌ی مولد را از یک سو، برای گسترش بازار خویش متمایل به صادرات می‌کند. بهبود تولیدات از نظر کیفی و افزایش کمی آن‌ها نشانه‌های این تمایل هستند. سرمایه‌ی مولد از سوی دیگر، برای تنزل هزینه‌ی تولیدات، روند تولید را در اجزاء متفاوت تقسیم کرده و مکان تولید را در آنجایی مستقر می‌سازد که بهترین شرایط کلی برای تولید وجود دارند. تشکیل کنسرن‌های چند ملیتی نشانه‌ای این تمایل است.

از آنجا که "دیالکتیک تحولات و تنظیم" در برابر هر تمایلی عوامل متضاد آن را نیز فعال می‌کند، دولت مدرن بورژوازی باید به عنوان "نهادهی مختص به سازمان‌دهی جامعه‌ی طبقاتی" برای حفظ مقبولیت سیاسی خویش و تداوم صلح اجتماعی همواره با یک برنامه‌ی اقتصادی مناسب در تلاش باشد، که مدام بخش بزرگتری از ثروت انباشته شده‌ی جهانی را روی حوزه‌ی سیاسی خود جذب کند. با توفیق این ترفند دولت قادر خواهد شد که از طریق تقسیم ثروت اجتماعی، آن تضادی را که در حوزه‌ی توزیع

غربی و ژاپن برای تقویت صادرات کشورشان ارز ملی خویش را زیر ارزش واقعی آن (بارآوری نیروی کار) معین کرده بودند. بنابراین تورم دلار در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ میلادی نتیجه‌ی ارزش متفاوت واقعی ارزها بود که با قدرت خرید آن‌ها ارتباطی نداشت. لیکن لغو سیستم ارزی برتون‌وودز به این معنی نبود که از این پس ارزهای شناور ارزش واقعی ارزهای ملی را بازتاب می‌دادند. بانک مرکزی از این به بعد برای تعیین ارزش ارز ملی یک نقش برجسته‌ای به خود گرفت. لغو سیستم ارزی برتون‌وودز و تورم دلار عوامل بحران انرژی بودند، زیرا اعضای سازمان اوپک (کشورهای صادر کننده نفت) در یک شرایط سیاسی بخصوص، یعنی "گسترده‌ی زیاد از حد امپریالیسم آمریکا" و بحران هژمونی ایالات متحده جهت حل و فصل مسائل سیاسی و نظامی در خاورمیانه، موفق به ائتلاف برای افزایش چهار برابری قیمت نفت خام (بدون محاسبه‌ی تورم) شدند و به این ترتیب، اولین بحران سرمایه‌داری را پس از پایان جنگ دوم جهانی به بار آوردند.^{۹۲}

لغو سیستم ارزی برتون‌وودز یک تصمیم اقتصادی بود اما از آنجا که منجر به تعویض اوضاع اقتصادی و تحول زمینه‌ی بازسازی نیروی کار شد، تحولات اجتماعی و سیاسی را به بار آورد که بدون بررسی و درک آن‌ها نه اوضاع اقتصاد جهانی و شیوه‌ی نبرد طبقاتی و نه جنگ‌های کنونی در خاورمیانه قابل فهم می‌شوند. از یک سو، روند منطقه‌ای شدن اقتصاد جهانی و رقابت ارزهای منطقه‌ای و از سوی دیگر، تغییر نقش جغرافیای سیاسی ایران در خاورمیانه هستند که در دو بخش بعدی بررسی می‌شوند.

^{۹۲} vgl. ebd., S. ۲۳۴f., und

Altvater, Elmar (۲۰۰۴): Von der Währungskonkurrenz zum Währungskrieg: Was passiert, wenn der Ölpreis nicht in US-Dollar fakturiert wird?, in: Schurkenstaat und Staatsterrorismus - Die Konturen einer militärischen Globalisierung, Agenda Frieden ۴۶ - Österreischisches Studienzentrum für

Frieden und Konfliktlösung (Hrsg.), S. ۱۷۸ff., Münster, S. ۱۸۰.

مستقل از دولت و یا دولت‌ها "هماهنگی ارزی" را از طریق حجم پول و بهره‌ی سرمایه طراحی و عملی می‌سازد.^{۹۴}

به این ترتیب، دیگر اعمال سیاست اقتصادی کینزی برای مقابله با بحران عملی به نظر نمی‌رسد. در دوران سیستم ارزی برتون‌وودز و استقلال دولت جهت طراحی و اعمال سیاست اقتصاد ملی، دولت قادر بود که با افزایش حجم پول و با وجود خطر تورم به عنوان خریدار کالاها در بازار شرکت کند، تا این‌که دوران رکود اقتصادی سپری شود. در دوران گلوبالیسم و با وجود تحرک سرمایه و ارزش‌های شناور در بازار گلوبال ارزش‌ها این سیاست اقتصادی دیگر عملی نیست، زیرا افزایش حجم پول مسبب تورم، نوسان نرخ ارز ملی و یا منطقه‌ای با ارزش‌های معتبر دیگر و سلب اعتماد سرمایه‌داران به آن می‌شود. نتیجه‌ی تحقق این سیاست اقتصادی تبدیل سرمایه‌ی مالی به ارز دیگر، گریز سرمایه، سقوط نرخ ارز ملی و یا منطقه‌ای، محدودیت سرمایه‌گذاری و ایجاد رکود اقتصادی و افزایش بیکاری است. با تغییر پارادایم سیاست اقتصادی و فرم بخصوص به کارگیری نیروی کار، فرم دولت‌های مدرن بورژوازی نیز از "دولت رفاه" به "دولت رقابتی" متحول می‌شود. مشکل اساسی این نوع دولت‌ها مانند گذشته اجبار "ارزش‌افزایی ارزش" تحت شرایط نوین گلوبالیسم است که از یک سو، به صورت تحرک نا محدود جهانی سرمایه و بخصوص سرمایه‌ی مالی مشاهده می‌شود و از سوی دیگر، نبرد طبقاتی را به دلیل فرم نوین به کارگیری نیروی کار دوباره فعال می‌کند. "دولت رقابتی" در برابر این دو پدیده و برای تنظیم روابط اجتماعی و تضمین صلح در جامعه، با ترفندهای تشکیل بازار مشترک، عقب نشینی در امور اقتصادی، ایجاد پول معتبر جهانی از طریق تشکیل "هماهنگی ارزی" و افزایش جذابیت حوزه‌ی تولیدی (توسط ایجاد شرایط کلی تولید) واکنش نشان می‌دهد.^{۹۵}

بنابراین تمایل سرمایه به بازار جهانی و تثبیت آن به عنوان حوزه‌ی انباشت ثروت منجر به تعویض پارادایم سیاست اقتصادی دولت‌های مدرن بورژوازی می‌شوند. از آن‌جا که روند ارزش‌افزایی سرمایه بر استثمار "کار آزاد دوگانه" استوار است و با

^{۹۴} vgl. Altvater, Elmar/Mahnkopf. Birgit (۱۹۹۶); ebd., S. ۳۷۳

^{۹۵} vgl. Hirsch, Joachim (۱۹۹۴): Vom fordistischen Sicherheitsstaat zum nationalen Wettbewerbsstaat, in: ARGUMENT, H. ۲۰۳, Hamburg, S. ۸

منجر به نقش آنتاگونیستی طبقه‌ی کارگر در برابر بورژوازی می‌شود، مهار ساخته، نقش پول به عنوان "خشونت اجتماعی" در برابر "کار آزاد دوگانه" را خفیف کرده و صلح اجتماعی را تضمین سازد. به این ترتیب، دولت نه تنها تأییده‌ی سیاسی خود را به صورت جلب اکثریت آراء تضمین می‌کند، بلکه فرم بخصوص خود را به عنوان "دولت رفاه" محفوظ می‌دارد. تحقق این سیاست در دوران گلوبالیسم باعث تغییر پارادایم سیاسی اقتصادی دولت‌ها شده است.

از نظر سیاسی دولت باید با کشورهای همسایه قراردادهایی را منعقد سازد، که حوزه‌ی تحت نفوذش را گسترش داده و ابتکار عمل را در مقابل کنسرن‌های بین‌المللی، سرمایه‌ی مالی جهانی و سوداگران بازارهای ارزی به کلی از دست ندهد. نتیجه‌ی انعقاد این قراردادها تشکیل بلوک‌های متفاوت اقتصادی چون نفتا (بازار مشترک آمریکای شمالی)، افتا (بازار مشترک آسیایی) و اروپای متحده (بازار مشترک اروپا) هستند که روابط تجاری آن‌ها از طریق یک ارز معتبر ملی (دلار آمریکایی، ین ژاپنی) و یا یک ارز معتبر چند ملیتی (یورو اروپایی) تضمین می‌شود. البته فقط کشورهای می‌توانند در بازار مشترک شرکت کنند که امکان جنگ را مابین خود منتفی کرده‌اند.^{۹۳}

از نظر اقتصادی دولت‌ها روند عقب نشینی در امور اقتصادی را آغاز می‌کنند. با تحقق این سیاست، از یک سو، کارخانه‌ها و مؤسسه‌های سودآور دولتی خصوصی می‌شوند، دولت به کاهش مقروضیت خود می‌پردازد، یارانه‌ها کاهش می‌یابند و یا حتا در امور فرهنگی - اجتماعی به کلی حذف می‌شوند. از سوی دیگر، دولت‌ها تحقق سیاست اقتصاد منوتاری (پولی) را به عهده می‌گیرند که اعتماد سرمایه‌ی جهانی به ارز ملی کشور و یا ارز چند ملیتی منطقه را جلب کنند. موفقیت این برنامه بستگی به ایجاد "هماهنگی ارزی" از نظر زمان و مکان دارد، زیرا اعتبار ارز (ملی و یا منطقه‌ای) در دوران گلوبالیسم وابسته به تورم و نوسان نرخ آن با ارزش‌های معتبر دیگر است. اعمال این سیاست اقتصادی را بانک مرکزی کشوری و یا منطقه‌ای به عهده دارد، که ظاهراً

^{۹۳} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۴۲ff.

تاریخی می‌سازد و حفظ "کار آزاد دوگانه" در نظام سرمایه‌داری فقط جنبه‌ی ایدئولوژیک دارد که هویت آن را تشکیل می‌دهد.^{۹۸}

از آن‌جا که من نقد و معرفی کتاب موشه پوستون (زمان، کار و حکومت اجتماعی، ۲۰۰۳) را در جای دیگری ارائه خواهم کرد، فقط به طرح این نکته بسنده می‌کنم که نه در دوران حیات مارکس دولت مدرن بورژوایی به صورت دولت دخالت‌گر ("دولت رفاه"، "دولت رقابتی") شکل گرفته بود که او عمل کرد تنظیمی آن را بررسی کند و نه کتاب پوستون بررسی دولت مدرن بورژوایی را در دستور تحقیق خود دارد. لیکن طرح این نکته به این معنی نیست که دولت دخالت‌گر نقش فاعل تاریخی را ایفا می‌کند، بلکه فقط به این معنی که دولت به عنوان "نهادی مختص به سازمان‌دهی جامعه‌ی طبقاتی" پس از بروز بحران ارزش افزایی سرمایه از طریق ایجاد ارزش اضافی نسبی، تحت اصل "دیالکتیک تحولات و تنظیم" فعال شده و چرخ تاریخ را به عقب می‌راند. به بیان دیگر، دولت مدرن بورژوایی روند ارزش افزایی سرمایه را از طریق ایجاد ارزش اضافی مطلق تضمین می‌کند.

در واقع سیاست اقتصادی نولیبرالیسم که در اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی قرن گذشته توسط مارگرت تاچر در انگلستان و رونالد ریگان در آمریکا متحقق شد، واکنشی در برابر بحران ارزش افزایی سرمایه از طریق ایجاد ارزش اضافی نسبی بود و به درستی یک نقطه‌ی عطف تاریخی برای بازگشت به دوران تولید ارزش اضافی مطلق قلمداد می‌شود. موفقیت تحقق این سیاست اقتصادی بستگی به عدم مقاومت طبقاتی و اجتماعی دارد. از آن‌جا که با تشکیل بازار آزاد ارزش‌های ملی به عنوان مرزهای اقتصادی برای سرمایه گشوده شده‌اند و با ایجاد ارزش‌های شناور حدودی برای تحرک سرمایه وجود ندارد و از آن‌جا که نبرد طبقاتی در حوزه‌ی ملی و یا منطقه‌ای سازمان‌دهی می‌شود، در نتیجه جنبش کارگری قادر نیست که مقاومت هم‌وزنی را در برابر سرمایه و دولت بورژوایی سازمان‌دهی کند.

زمانی که تحرک سرمایه در چهارچوب مرزهای ملی به عنوان مرز اقتصادی صورت می‌گرفت، مقدار کارمزد وابسته به مقدار انباشت ارزش اضافی از یک سو و توان

^{۹۸} vgl. ebd., S. ۱۲۸, ۱۳۵, ۱۳۸

کسب مدت کار اضافی ممکن می‌شود و از آن‌جا که محدودیت مدت کار (بیولوژیک و یا نهادی) روند تولید ارزش اضافی نسبی را فعال می‌کند، در نتیجه زمانی روند انباشت با حدود خویش مواجه می‌شود. یعنی با در نظر داشتن یک سطح کلی از بارآوری کار، سرمایه دیگر قادر نیست که با جای‌گزین کردن فن‌آوری (سرمایه‌ی ثابت، کار مرده) به جای کارمزدی (سرمایه‌ی متغیر، کار زنده) ضرورت استفاده از نیرو و مدت کار را به کلی زائد سازد. همان‌گونه که در مقدمه‌ی این نوشته نیز طرح کردم، بنا بر بررسی پوستون این تضاد اصلی سرمایه‌داری است که در حوزه‌ی تولید به صورت انبوه ثروت مادی (تولید از طریق سرمایه‌ی ثابت و یا کار مرده) در برابر ارزش اضافی (تولید از طریق سرمایه‌ی متغیر و یا کار زنده) قرار می‌گیرد و به صورت روند نزولی نرخ سود بروز می‌کند.^{۹۶} همان‌گونه که پوستون ادامه می‌دهد،

«مدت کار مادی است که سرمایه‌داری از آن ثروت و روابط اجتماعی می‌سازد. مدت کار بستگی به یک شکل زندگی اجتماعی دارد که در آن انسان‌ها از طریق کار خودشان محکوم شده‌اند و مجبور هستند که از این حکومت پاسداری کنند. این امر که به وسیله‌ی اشکال اجتماعی توجیه می‌شود (...)، تکامل سریع فن‌آوری و ضرورت توسعه‌ی مداوم (اقتصادی) را اجباری می‌سازد. البته آن‌ها ضرورت استفاده‌ی مستقیم از کار انسانی در روند تولید را، بدون در نظر داشتن تکامل فن‌آوری و انباشت ثروت مادی ابدی می‌کنند. به پی‌روی از مارکس این امور بخصوص تاریخی عوامل مسلطی هستند که کار در خصلت دوگانه‌اش، (یعنی) به عنوان فعالیت برای تولید و گوهر بخصوص تاریخ اجتماعی، هویت سرمایه‌داری را می‌سازند.»^{۹۷}

بنا بر بررسی پوستون محور اصلی تضاد در حوزه‌ی تولید (میان سرمایه‌ی ثابت و متغیر) و نه در حوزه‌ی توزیع (میان کارمزدی و سرمایه) مستقر است. او نتیجه می‌گیرد که سوبیکت تاریخی نیز سرمایه است و نه پرولتاریا، یعنی آن‌گونه که "مارکسیست‌های سنتی" قلمداد می‌کنند. از نظر او اجبار "ارزش افزایی ارزش"، سرمایه را تبدیل به فاعل

^{۹۶} vgl. Postone, Moishe (۲۰۰۳):, ebd., S. ۴۶۷f.

^{۹۷} ebd., S. ۴۵۵

"صندوق پول جهانی" برنامه‌ای برای نوسازی اقتصادی این کشورها در نظر گرفته شد که عملی کردن آن به غیر از تشدید روند گلوبالیسم و تحکیم روند ایجاد ارزش اضافی مطلق نبود. بنا بر بررسی آلت‌فاتر تعیین نرخ بهره یک تصمیم استراتژیک است و با انگیزه‌ی سیاسی، یعنی برای خلع مالکیت دولتی و تشدید روند خصوصی‌سازی و تثبیت ایجاد ارزش اضافی مطلق اتخاذ می‌شود.

«بهره‌های واقعی و آن سودی را که سرمایه‌گذاران می‌خواهند به بالا برده می‌شوند. (...) دیگر تولید ارزش اضافی نسبی در صنعت فوردیستی برای سودی را که بازارهای گلوبال مالی می‌طلبند، کافی نیست. (...) تداوم انباشت سرمایه‌داری خواهان تصرف و نه فقط از جریان روند تولید، (یعنی برداشت از تولید ارزش اضافی نسبی، بلکه خلع مالکیت، (یعنی) گسترش تولید ارزش اضافی مطلق و انتقال آن به مراکز گلوبال اقتصادی سرمایه‌داری جهانی است.»^{۹۸}

بنابراین بهره‌های بالا در بازارهای گلوبال فقط به این دلیل به سهام‌داران قابل پرداخت نیستند که هم چون گذشته از طریق رشد اقتصادی و ایجاد ارزش اضافی نسبی انباشت ثروت اجتماعی سازمان‌دهی و ممکن می‌شود، بلکه به دلیل محدودیت ایجاد ارزش اضافی نسبی، یک روند جهانی خشونت آمیز برای تحکیم ایجاد ارزش اضافی مطلق و خلع مالکیت دولتی به نفع سهام‌داران سازمان‌دهی می‌شود. در رابطه با فرم آخری انباشت، یعنی تقسیم ثروت به نفع سهام‌داران نتیجه‌ای به جزء افزایش فقر دولتی پیش بینی نمی‌شود. همان‌گونه که تضمین روند ارزش افزایی سرمایه از طریق ایجاد ارزش اضافی نسبی یک انقلاب صنعتی تلقی می‌شود، تحقق آن به وسیله‌ی خلع مالکیت دولتی و تحکیم ایجاد ارزش اضافی مطلق نشانه‌ی سازمان‌دهی یک ضد انقلاب نولیبرالیستی است که در سطح جهان از طریق مقروضیت برنامه‌ریزی و عملی می‌شود.

بنابراین فرم ایجاد ارزش اضافی جنبه‌ی تاریخی دارد و تحقق آن به صورت نسبی و یا مطلق از یک سو، بستگی به تشدید تضاد در حوزه‌ی تولید، یعنی تضاد میان سرمایه‌ی ثابت (فن‌آوری، کار مرده، مولد ثروت مادی) و سرمایه‌ی متغیر (کارمزدی و مولد ارزش اضافی) دارد و از سوی دیگر، وابسته به عدم مقاومت در جامعه‌ی مدنی و در

سازمان‌دهی جنبش کارگری از سوی دیگر بود- به بیان دیگر، تقسیم ارزش اضافی وابسته به توازن قوا میان طبقات مسلط جامعه، یعنی میان کارگران (کارمزد)، مالکان (رانت)، سرمایه‌داران (سودسرمایه، بهره‌ی سرمایه‌ی مالی) و دولت بورژوازی (مالیات) بود. از آن‌جا که در دوران گلوبالیسم تحرک سرمایه به مرزهای ملی به عنوان مرز اقتصادی محدود نمی‌شود و بازارهای وام و ارز جهانی شده‌اند، معیار ارزش افزایی سرمایه آن حداقل سودی است، که در بازار جهانی وام پرداخت می‌شود- تحت چنین شرایطی، سرمایه‌داران با پشتیبانی دولت‌های مدرن بورژوازی یک تعرض گسترده به سندیکاها را جهت تضعیف آن‌ها سازمان‌دهی کرده‌اند. انگیزه‌ی سرمایه‌داران تحکیم روند ایجاد ارزش اضافی مطلق است که از طریق کاهش کارمزد مستقیم، کاهش کارمزد غیر مستقیم (حقوق بازنشستگی و بیمه)، کاهش کارمزد برای اضافه‌کاری، افزایش شدت کار، تطبیق ساعات کار با ضرورت‌های روند تولید و حدود تقاضای بازار و لغو قراردادهای کار همگانی متحقق می‌شود. همان‌گونه که آلت‌فاتر اوضاع کار مزدی را در دوران گلوبالیسم به درستی برجسته می‌سازد،

«در این مکان گلوبال با یک رژیم زمانی (بارآوری کار بر حسب زمان) که گلوبالیزه شده، دیگر کارمزدهای متفاوت ملی وجود ندارند. (بلکه) به مراتب بیشتر یک برابری خشن (کارمزدها) به طرف پایین واقعی می‌شود. البته این فقط یک روند می‌باشد زیرا مقاومت در تمامی جهان در برابر آن بسیار بزرگ است. با وجودی که کشمکش‌ها و نبردها منطقه‌ای و ملی هستند اما بدون واسطه ابعاد گلوبال دارند.»^{۹۹}

هم‌زمان دولت‌های مدرن بورژوازی و در رأس آن‌ها آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری ایجاد ارزش اضافی مطلق را در سطح جهان سازمان‌دهی می‌کنند. ابزار تحقق این برنامه سیاست بهره‌های بالا و سازمان‌دهی مقروضیت است. این سیاست اقتصادی در اواسط دهه‌ی ۸۰ قرن گذشته از طریق کابینه‌ی رونالد ریگان عملی شد و تمامی کشورهای در حال توسعه را که به دلار و به "بانک جهانی" مقروض بودند، به بحران اقتصادی و خطر ورشکستگی کشید. سپس با دخالت "بانک جهانی" و

^{۹۸} Altwater, Elmar (۲۰۰۶): Das Ende des Kapitalismus, wie wir ihn kennen - Eine radikale Kapitalismuskritik, ۲. Auflage, Münster, S. ۶۴

^{۹۹} ebd., S. ۶۶

در دوران هم‌کاری و رقابت بلوک‌های اقتصادی، کشورهای خاورمیانه به عنوان میدان‌های فرعی وقایع جهانی یک نقش بخصوص دارند. "دولت‌های رقابتی" به دلیل وابستگی سرمایه‌داری به مصرف انرژی فسیلی که تداوم تولیدات انبوه فوردیستی و بازسازی نیروی کار در جوامع مدرن بورژوازی را تضمین می‌کند، برای منابع نفتی نقش استراتژیک قائل می‌شوند. وجود و وفور نفت در خاورمیانه، کشورهای این منطقه را تبدیل به پمپ بنزین ارزان آن‌ها می‌کند. بنابراین رقابت و تضاد برای دسترسی به انرژی فسیلی روابط "دولت‌های رقابتی" را در سه منطقه‌ی متفاوت اقتصاد جهانی با کشورهای خاورمیانه معین می‌کنند. همان‌گونه که در جای دیگری طرح کردم،

«نفوذ بلوک‌های اقتصادی رقیب برای دسترسی به منابع استراتژیک بستگی به توازن قوا دارد. اگر یک منطقه برنده شود، دیگران می‌بازند. اصولی مانند انتخابات دموکراتیک و رعایت حقوق بشر رفتار سیاسی دولت‌های رقابتی در رهبری بلوک‌های اقتصادی را در برابر کشورهای صادرکننده نفت در حوزه‌ی خلیج (فارس) معین نمی‌کنند، بلکه منافع آن‌ها.»^{۱۰۲}

بنابراین در دوران گلوبالیسم و رقابت بلوک‌های اقتصادی نیز سیاست جغرافیای اقتصادی و جغرافیای سیاسی با یکدیگر در ارتباط تنگاتنگ می‌مانند. موفقیت یک سیاست توسعه‌ی اقتصادی در یک اوضاع حساس جغرافیای سیاسی فقط بستگی به امکانات موجود مانند وفور منابع انرژی فسیلی ندارد، بلکه وابسته به یک دولت مقتدر است که با حفظ تمامیت ارضی و تضمین استقلال کشور استخراج و اداره‌ی امور آن‌ها را به عهده بگیرد. دولت مصدق نیز همین ادعا را داشت که البته بعدها محمد رضا شاه پس از لغو سیستم ارزی برتون‌وودز و تشدید بحران هژمونی آمریکا به آن بسنده نکرد و مدعی سرکردگی در خاورمیانه شد. فقط از طریق شناخت عوامل و تاریخ این نزاع‌ها و توجیه ایدئولوژیک آن‌ها، جنگ‌های موجود در خاورمیانه قابل درک می‌شوند که دنباله‌ی این نوشته به بررسی آن‌ها اختصاص داده شده است.

حوزه‌ی توزیع، یعنی تضاد میان کارمزدی و سرمایه است. از آن‌جا که نیروی کار خالق ارزش اضافی و ارزش اضافی یک فرم بخصوص تاریخی برای تولید ثروت اجتماعی است و از آن‌جا که نیروی کار نه فقط یک فعالیت هدفمند برای تولید، بلکه یک رابطه‌ی اجتماعی است و جامعه بر آن بنا می‌شود، در نتیجه با تغییر شیوه‌ی استفاده از نیروی کار و فرم ایجاد ارزش اضافی نه تنها فرهنگ سیاسی و شیوه‌ی نبرد طبقاتی متحول می‌شود، بلکه تمامی روابط اجتماعی، ساختار نهادهای جامعه‌ی مدنی، نقش هژمونیک دولت مدرن بورژوازی و همچنین روابط بین‌المللی تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند.

به بیان دیگر، با تشکیل بازار آزاد ارزها و ارزش‌های شناور، نه تنها سیاست اقتصادی از فرم کینزی به سوی فرم مسلط نولیبرالیستی منحرف شده، بلکه با تحکیم ایجاد ارزش اضافی مطلق، سرمایه‌داری در دوران گلوبالیسم فرم نوینی گرفته است که به صورت "دولت رقابتی" در سه منطقه‌ی متفاوت جهان (آمریکای شمالی، اروپا و خاوردور) در بلوک‌های اقتصادی (نفتا، اروپای متحده و افا) قرار دارد. دیوید لوتواک برای بررسی روابط بلوک‌های اقتصادی میان میدان اصلی و میدان‌های فرعی وقایع جهانی تمایز قائل می‌شود و همان‌گونه که ادامه می‌دهد،

«اکنون در دیگر مناطق قابل تأسف این جهان جنگ‌های ارضی چون گذشته ادامه دارند. در این میدان‌های فرعی قدرت نظامی مانند دوران قدیم مهم است و همچنین دیپلماسی که در فرم کلاسیک خود، (یعنی) از طریق تهدید به خشونت نظامی برای هراس دشمن و یا تقویت هم‌پیمان ضعیف‌تر خویش قدرت و نفوذ کسب می‌کند. اما در میدان اصلی وقایع جهانی که آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها و ژاپنی‌ها و دیگر کشورهای مدرن صنعتی هم‌کاری و همچنین رقابت می‌کنند، وضعیت به صورت رادیکال عوض شده است. دیگر جنگ میان آن‌ها قابل تصور نیست. (...) به بیان دیگر در میدان اصلی وقایع جهانی قدرت نظامی و دیپلماسی در مفهوم کلاسیک معنی سنتی خویش را از دست داده‌اند.»^{۱۰۱}

^{۱۰۱} Luttwak, Edward N. (۱۹۹۴): Weltwirtschaftskrieg, Export als Waffe - Aus Partnern werden Gegner, Hamburg, S. ۳۶f.

^{۱۰۲} Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۴۶

توطئه‌ی قدرت‌های کلونیالیستی می‌دانست و رد می‌کرد، اما به اجبار رقابت دولت‌های عربی را برای تشکیل یک جمهوری واحد به دنبال داشت. به بیان دیگر، تحقق پان‌عربیسم وابسته به این بود که طبقه‌ی حاکم کدام کشور به سرکردگی تمامی اعراب در آید و یک پاکس عربی و هیرارشی نوین را برای جذب کشورهای دیگر عربی سازمان‌دهی کند.

روشن است که توفیق پان‌عربیسم به معنی کنترل منابع انرژی فسیلی در خاورمیانه به وسیله‌ی یک دولت متمرکز ناسیونالیستی عرب بود که نقش هژمونیک آمریکا در جهان سرمایه‌داری را مختل می‌ساخت. بنابراین دفاع بلاشرط ایالات متحده از اسرائیل بستگی به منافع مستقیم آمریکا در خاورمیانه داشت. با شکست قاطعانه‌ی سوریه و مصر در جنگ یان‌کیپور تشکیل یک هیرارشی نوین و سازمان‌دهی پاکس عربی عملاً غیر ممکن شدند.

لیکن بحران هژمونی آمریکا فقط محدود به بروز جنبش‌های استقلال ملی نمی‌شد و ناتوانی ایالات متحده برای تنظیم روابط اقتصاد جهانی را نیز در بر می‌گرفت. پس از لغو سیستم ارزی برتون‌وودز و تشکیل بازار آزاد ارزها، دلار با تورم مواجه شد. به این ترتیب، پس از ایجاد ارزهای شناور بارآوری واقعی نیروی کار در آمریکا نسبت به رقبای اروپایی و آسیای شرقی‌اش در تورم دلار بازتاب یافت. تورم دلار مصادف با سقوط قیمت واقعی نفت خام در بازار جهانی بود زیرا از این پس قیمت نفت دیگر با یک پول ثابت جهانی و یا طلا پرداخت نمی‌شد. بنابراین کشورهای اوپک از بحران هژمونیک آمریکا استفاده کردند و قیمت نفت خام را میان سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ میلادی چهار برابر (بدون محاسبه‌ی تورم) بالا بردند. افزایش قیمت نفت منجر به اولین بحران سرمایه‌داری پس از پایان جنگ دوم جهانی شد و ثروت جهانی (قدرت پرداخت جهانی) را به سوی کشورهای صادرکننده‌ی نفت سرازیر کرد.^{۱۰۴}

تعویض نقش استراتژیک ایران در خاورمیانه

نه فقط لغو سیستم ارزی برتون‌وودز، بلکه گشایش جنگ یان‌کیپور میان اسرائیل و کشورهای عربی نشانه‌ی شدت بحران هژمونی آمریکا در اوایل دهه‌ی ۷۰ قرن گذشته بود. در این جنگ ارتش اسرائیل به مدت شش روز نیروی هوایی سوریه و مصر را مهندم ساخت و صحرای سینا (مصر) و مناطق مهم استراتژیک در خاور نزدیک مانند بلندی‌های جولان (سوریه) را تسخیر کرد. در این دوران دیگر آمریکا قادر نبود که به عنوان سرکرده‌ی جهان سرمایه‌داری هماهنگی پاکس آمریکایی را از طریق توافق تضمین سازد. مبارزات مسلحانه برای کسب استقلال ملی تمامی کشورهای جهان سوم را در بر گرفته بود و آمریکا را گام به گام به عقب می‌راند. لیکن عقب نشینی آمریکا مستقیماً به معنی افزایش نفوذ شوروی در این مناطق نبود زیرا بسیاری از کشورها پس از کسب استقلال ملی با ایدئولوژی بخصوص خویش در جوار "بلوک سوسیالیستی" و کشورهای غربی به صورت "ملت‌های غیر متعهد" مستقر می‌شدند.

در کشورهای عربی ایدئولوژی پان‌عربیسم عمومیت داشت که به صورت واکنشی به سیاست کلونیالیسم کشورهای اروپایی و امپراطوری عثمانی در اواخر قرن ۱۹ میلادی ایجاد شده بود. مهم‌ترین نظریه‌پرداز پان‌عربیسم ساتی الحسوری (وفات ۱۹۶۱ میلادی) نام داشت که هویت تاریخی و دینی و زبان مشترک اعراب را عوامل اتحاد برای تشکیل یک دولت مرکزی می‌دانست. به نظر او ملت عرب مستحق قدرت سیاسی و حیثیت جهانی که در دوران خلافت امویان داشته است، می‌باشد. پس از پایان جنگ دوم جهانی تحت ریاست جمهوری جمال عبدالناصر پان‌عربیسم تبدیل به ایدئولوژی دولت مصر شد. اتحاد سوریه و مصر که از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ میلادی با همکاری یمن شکل گرفته بود، مذاکراتی را برای الحاق عراق به این "جمهوری" دنبال می‌کرد.^{۱۰۳} با وجودی که ایدئولوژی پان‌عربیسم مرزهای کشورهای عربی را نتیجه‌ی

Elger, Ralf/Stolleis, Friderike (۲۰۰۰)(Hrsg.): Kleines Islam-Lexikon, Bundeszentrale für politische Bildung, Bonn, S. ۲۳۹

^{۱۰۴} Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۲۳۴f.

^{۱۰۳} vgl. Kng, Hans (۲۰۰۶): Der Islam, Geschichte, Gegenwart, Zukunft; Piper, München, S. ۳۰۰,

۵۳۸ff., und

بعث ۵ سال بعد دوباره در عراق کودتا کرد و تحت آرمان‌های "استقلال از کلونیالیسم"، "اتحاد ملت عرب" و "سوسیالیسم برای تحقق عدالت اجتماعی" قدرت سیاسی را به دست گرفت. از آن‌جا که بعثیسم یک ایدئولوژی ناسیونالیستی و مطلق‌گرا است، بعثیان در یک سرکوب خونین تمامی اپوزیسیون و بخصوص کمونیست‌ها را که به مبانی انترناسیونالیسم اعتقاد داشتند، نابود کردند.^{۱۰۷}

با ظهور بعثیسم و تشکیل دولت‌های ناسیونالیستی در عراق و سوریه منافع آمریکا در خاورمیانه و تداوم پاکس آمریکایی در خطر جدی قرار داشتند. از این پس تضعیف پان‌عربیسم و تخریب پاکس عربی از یک سو و ایجاد توازن قوای نظامی در خاورمیانه از سوی دیگر، تبدیل به سیاست خارجی آمریکا در منطقه شدند. از آن‌جا که دولت انگلستان در سال ۱۹۶۷ میلادی برنامه‌ی عقب نشینی نظامی از خاورمیانه را ریخته بود، مسئله‌ی تضمین امنیت منطقه ضروری می‌شد. به این ترتیب، بهترین شرایط ممکنه برای استقرار دولت شاهنشاهی به عنوان قدرت نظامی خاورمیانه آماده شد. پس از افزایش قیمت نفت، هم ایران قدرت خرید تجهیزات نظامی را داشت و هم اوضاع جغرافیای سیاسی کشور تحقق چنین سیاستی را ضروری می‌ساخت. ایران از شمال با مناطق نفت خیز قفقاز و از طریق خلیج فارس با کشورهای نفت خیز عرب هم‌جوار بود. به تخمین در حوزه‌ی خلیج فارس ۵۶٪ و در حوزه‌ی دریایی خزر ۱۶٪ منابع نفت خام کشف شده وجود دارند. از آن‌جا که ایران در دوران جنگ سرد صاحب طولی‌ترین ساحل با خلیج فارس بود و مالک نیمی از دریای خزر به شمار می‌رفت، نه تنها یک پمپ بنزین ارزان برای جهان سرمایه‌داری محسوب می‌شد، بلکه به دلیل همجواری با شوروی موقعیت جغرافیای سیاسی بسیار حساسی داشت.

در دسامبر ۱۹۷۱ میلادی ارتش انگلستان خلیج فارس و پایگاه نظامی‌اش در کانال سوئز را از قوای خویش تخلیه کرد. یک روز قبل از این وقایع ایران از ادعای خود پیرامون بحرین گذشت و سه جزیره‌ی تمب بزرگ، تمب کوچک و ابوموسی را در نواحی تنگه‌ی هرمز تسخیر کرد. این جزایر تا آن زمان به امارات عربی تعلق داشتند.

^{۱۰۷} vgl. Fürtig, Henner (۲۰۰۳): Kleine Geschichte des Irak - Von der Gründung ۱۹۲۱ bis zur Gegenwart, München, S. ۴۵f., ۵۰, ۷۱

بحران هژمونی آمریکا و گسترش پان‌عربیسم در خاورمیانه از یک سو و افزایش قدرت پرداخت و اوضاع بخصوص جغرافیایی ایران از سوی دیگر، عواملی بودند که منجر به تعویض نقش استراتژیک دولت شاهنشاهی در منطقه شدند. ایالات متحده برای حفظ منافع خویش و تضمین تداوم پاکس آمریکایی مجبور بود که در خاورمیانه یک توازن قوای نظامی سازمان‌دهی کند. تحقق این سیاست همواره ضروری‌تر می‌شد، زیرا در سال ۱۹۶۸ میلادی بعثیان در عراق پس از یک کودتای نظامی قدرت سیاسی را بدست گرفته بودند. پس از کودتای قبلی که در سال ۱۹۵۸ میلادی به وسیله‌ی ژنرال قاسم به وقوع پیوسته بود، عراق از پیمان نظامی بغداد کناره گرفت و مرزهای آبی کشور را به ۱۲ مایل وسعت داد. از این پس، پیمان سنتو با همکاری مابقی اعضای پیمان بغداد جایگزین آن شد.^{۱۰۵}

ایدئولوژی بعثیسم در تکامل پان‌عربیسم به وسیله‌ی میشل افلاق تدوین شده است. او در دهه‌ی ۴۰ میلادی قرن گذشته در میان روشنفکران و سیاستمداران عرب برای تشکیل یک دولت متمرکز ملی تبلیغ می‌کرد. به نظر او جهان عرب طبیعتاً یک کشور متحد بوده که از طریق دولت‌های کلونیالیستی در امارات متفاوت تجزیه شده است. بنابراین دولت‌های عرب باید متحد شده و یک حکومت متمرکز ملی تشکیل دهند. همان‌گونه که او تأکید دارد،

«از آن‌جا که مرزهای مناطق عربی مرزهای مشترک تمامی ملت عرب هستند، مرزهای کلی وطن عربی و مرز موجودیت همه‌ی اعراب محسوب می‌شوند.»^{۱۰۶}

افلاق دبیر کل حزب "البعث العربیه" (تولد دوباره‌ی عرب) بود که در تاریخ ۴ آوریل ۱۹۴۷ میلادی در سوریه تشکیل شد. بعثیان در سال ۱۹۵۲ میلادی با حزب سوسیالیستی عرب تحت نام "البعث العربیه الاشتراکیه" (حزب سوسیالیستی تولد دوباره‌ی عرب) متحد شدند. پس از یک کودتای ناموفق در سال ۱۹۶۳ میلادی، حزب

^{۱۰۵} vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹): ebd., ۵۸۶, und

vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): Der Golfkrieg zwischen Iran und Irak (۱۹۸۰-۸۸) - Eine konflikttheoretische Analyse, Frankfurt am Main, S. ۱۱۳, ۱۱۹

^{۱۰۶} vgl. Fürtig, Henner (۱۹۹۲): Der irakisch-iranische Krieg ۱۹۸۰-۱۹۸۸, Ursachen, Verlauf, Folgen, Berlin, S. ۱۱

عراق می‌توانست منجر به قیام کردها در ایران شود، محمد رضا شاه پس از بازگشت از الجزایر بلافاصله از حمایت نظامی قوای بارزانی سر باز زد. تحت چنین اوضاعی بعثیان عراقی موفق شدند که تا پایان بهار همین سال قیام عشایر کرد را سرکوب کنند.^{۱۰۸}

دولت شاهنشاهی برای تثبیت نقش هژمونیک ایران در خاورمیانه چندین قرارداد با کشورهای منطقه منعقد کرد و از طریق وام‌های ارزان و کمک‌های مستقیم مالی موفق به جلب رضایت آن‌ها برای نقش نوین کشور شد. برای نمونه به هندوستان ۳۰۰ میلیون دلار و به مصر ۱۱ میلیارد دلار وام ارزان تعلق گرفت. در حالی که پاکستان ۱۸۷ میلیون دلار کمک مالی دریافت کرد. سپس برای پشتیبانی از توسعه‌ی اقتصادی کشورهای فقیر و عقب مانده‌ی آسیا و آفریقا یک بودجه به مقدار ۷ میلیارد دلار در نظر گرفته شد.

با استقرار ایران به عنوان ژاندارم منطقه، آمریکا به تمامی اهداف استراتژیک خود در خاورمیانه رسید. پس از تخلیه‌ی خلیج فارس از نیروی دریایی انگلستان نه منطقه از قدرت نظامی تهی شد و نه کودتای بعثیان در عراق به کشورهای خلیج فارس سرایت کرد و امارات عربی را متزلزل ساخت. به غیر از این، دولت آمریکا از طریق تجهیز ارتش شاهنشاهی با مدرن‌ترین تسلیحات نظامی نه تنها مانعی در برابر افزایش نفوذ شوروی در منطقه ساخت، بلکه دلارهای نفتی را که پس از افزایش قیمت نفت به ایران سرازیر شده بودند، به ایالات متحده کشید.^{۱۰۹}

درآمد نفتی ایران پس از افزایش قیمت نفت از ۴۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ میلادی به ۱۸٫۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۵ میلادی رسید. در قراردادی که در سال ۱۹۷۵ میلادی میان آمریکا و ایران منعقد شد، دولت شاهنشاهی تضمین کرد که در عرض ۵ سال ۱۵ میلیارد دلار کالا و فن‌آوری از ایالات متحده خریداری کند. در این قرارداد ۸ نیروگاه اتمی و سوخت هسته‌ای به قیمت ۴۶ میلیارد دلار، فن‌آوری غیر نظامی به قیمت ۲۴۲۳ میلیارد دلار و تسلیحات نظامی به قیمت ۵ میلیارد دلار در

^{۱۰۸} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۲۶۴f.

^{۱۰۹} vgl. ebd., S. ۲۸۶

دولت بعثی عراق در واکنش به این وقایع روابط دیپلماتیک خود را با ایران گسست و بیش از ۶۰۰۰۰ تن عراقی ایرانی‌تبار را از کشور اخراج کرد. سپس در ماه آوریل ۱۹۷۲ میلادی یک "پیمان دوستی" با شوروی منعقد کرد که یکی از اصول آن پشتیبانی نظامی متقابل در دوران جنگ بود.

یک ماه پس از این واقعه رئیس‌جمهور آمریکا، ریچارد نیکسون و وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، هنری کیسینجر، به ایران شتافتند که وظیفه‌ی آتی دولت شاهنشاهی را به عنوان "لنگر شرقی سیاست آمریکا در خاورمیانه" با محمد رضا شاه در میان بگذارند. در طی این سفر میان ایالات متحده و ایران یک قرارداد منعقد شد که طبق آن آمریکا تعهد کرد، ارتش شاهنشاهی را به تمامی تسلیحات نظامی به غیر از بمب اتمی مجهز سازد. از جمله مدرن‌ترین بمب افکن‌های آمریکایی مانند فانتوم ۱۴ و ۱۵ در نظر گرفته شده بودند. این برنامه در لوای "دکترین نیکسون" عملی شد که تضمین امنیت خلیج فارس را به عهده‌ی ایران و عربستان سعودی می‌گذاشت. هم‌زمان تضعیف دولت بعثی عراق در نظر گرفته شد که باید از طریق پشتیبانی جنبش ملی کردها به رهبری بارزانی عملی می‌شد. ایران از یک سو، تعداد سربازان ارتش شاهنشاهی را از ۱۶۱۰۰۰ (۱۹۷۰ میلادی) به ۳۵۰۰۰۰ (۱۹۷۸ میلادی) تن افزایش داد و از سوی دیگر، پشتیبانی مالی و نظامی از قوای بارزانی را در برنامه‌ی سیاست خارجی خویش قرار داد. سپس ایران در سال ۱۹۷۳ میلادی به کمک امیر عمان شتافت و ارتش شاهنشاهی قیام چریک‌های ظفار را به خاک و خون کشید. از این پس ۳۰۰۰۰ سرباز ایرانی در عمان مستقر شدند.

پشتیبانی نظامی ایران از قوای بارزانی بعثیان عراقی را با خطر سرنگونی مواجه کرد. تا سال ۱۹۷۵ میلادی عشایر کرد عراق قوای نظامی بعثیان را به عقب راندند و در حوالی چاه‌های نفت کرکوک مستقر شدند. سرانجام دولت عراق به اجبار نقش ایران را به عنوان قدرت نظامی خاورمیانه پذیرفت و در جوار جلسه‌ی کشورهای اوپک در الجزایر به عهدنامه‌ی الجیر تن داد. این قرارداد که پس از میانجیگری رئیس‌جمهور الجزایر، هاری بومدینه، در تاریخ ۶ مارس ۱۹۷۵ میلادی میان محمد رضا شاه و نایب ریاست جمهوری عراق، صدام حسین، امضا شد، مرز جنوب غربی ایران با عراق را وسط شط‌العرب معین کرد و خواهان تفاهم دو کشور شد. از آن‌جا که موفقیت کردهای

لیکن با اصلاحات ارضی فقط کشاورزانی صاحب زمین زراعی شدند که قراردادهای سنتی (نسق) با مالکان داشتند و به عنوان رعیت تحت سلطه‌ی مالک بودند. به صورت تخمینی ۳۵٪ تا ۴۵٪ اهالی روستاها شامل خوش‌نشینان می‌شدند که از طریق کار فصلی در تولیدات زراعی و یا کار مزدی (بنایی، دلاکی، حمالی) امرار معاش می‌کردند. میان سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ میلادی میان‌گین کارمزد کارگران کشاورزی ۳۸۷٪ (بدون محاسبه‌ی تورم) افزایش داشت. اما کشاورزی ایران قادر نبود که برای تمامی روستاییان امکان شغلی فراهم کند. به این ترتیب، بخش بزرگی از روستاییان به ناچار برای امرار معاش از طریق کار مزدی روانه‌ی شهرها شدند و در حاشیه‌ی آن‌جا در آلونک‌های خودساخته که فاقد هر گونه امکان زندگی انسانی بودند، مسکون شدند. از آن‌جا که بازسازی نیروی کار آن‌ها بسیار ارزان بود، نه تنها به عنوان "ارتش ذخیره‌ی کار" یک تأثیر منفی بر سطح کارمزدها گذاشتند، بلکه به دلیل کارمزد پایین و نرخ بالای ارزش اضافی نقش بسیار بزرگی در روند ارزش افزایی سرمایه و انباشت ثروت اجتماعی داشتند.^{۱۱۲}

شهرنشینان جدید فقط شامل خوش‌نشینان روستایی نمی‌شدند زیرا بخش بزرگی از کشاورزان که به علت ناکامی در تولیدات زراعی مقروض و سلب مالکیت شده بود، نیز راهی شهرها شد. در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ میلادی خانوارهای کشاورزی ۱۶۵۷ ریال درآمد داشتند، در حالی که ۶۰٪ آن‌ها بیش از ۴۰۰۰۰ ریال مقروض بودند که البته سالیانه به مقدار ۱۰٪ افزایش می‌یافت.^{۱۱۳} پس از اصلاحات ارضی ساختار طبقاتی روستاها متنوع شد و اقشار جدیدی مانند صرافان، بازاریان، کارمندان دولتی و متخصصان کشاورزی به عنوان طبقه‌ی حاکم در روستاها مستقر شدند. طبقه‌ی حاکم روستایی ۲۰۰۰۰۰ تن را در بر می‌گرفت که بیش از ۵۰٪ زمین‌های زراعی را کنترل می‌کرد.^{۱۱۴}

^{۱۱۲} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰);, ebd., S. ۲۴۰ f.

^{۱۱۳} vgl. Plank, U. (۱۹۷۴): Iranische Dörfer nach der Bodenreform - Sozialorganisation und Sozialökonomie, in: Schriften des Deutschen Orient-Instituts – Materialien und Dokumente, Opladen, S. ۱۱۳ f.

^{۱۱۴} vgl. Heshmati, M. (۱۹۸۳);, ebd., S. ۱۱۳, ۲۷۳, und

نظر گرفته شده بودند. چندی بعد بودجه‌ی این قرارداد به ۴۰ میلیارد دلار افزایش یافت^{۱۱۱} و ایران فقط تا سال ۱۹۷۶ میلادی در مجموع ۶۱۰ میلیارد دلار تسلیحات نظامی از آمریکا خریداری کرد و به این ترتیب، مبدل به بزرگترین خریدار سلاح‌های آمریکایی در جهان شد.^{۱۱۱}

بدیهی است که تسلیحات مدرن ارتش شاهنشاهی، افزایش درآمد نفتی و نقش نوین ایران در خاورمیانه عواملی بودند که ایران را به عنوان هژمونی منطقه مستقر می‌ساختند. لیکن از آن‌جا که سیاست به کلی و تحقق یک سیاست خارجی بخصوص نیاز به زمینه‌ی مناسب مادی، یعنی رشد هماهنگ اقتصادی دارد، در نتیجه استقرار هژمونی ضروری می‌کرد که دولت به عنوان "نهاده‌ی مختص به سازمان‌دهی جامعه‌ی طبقاتی" از یک سو، شرایط توسعه‌ی اقتصاد ملی، یعنی شرایط کلی تولید را مهیا سازد و از سوی دیگر، برای تحقق صلح اجتماعی طبقه‌ی کارگر را نه تنها در حوزه‌ی تولید، بلکه در حوزه‌ی توزیع جذب پروژه‌ی تحولات اجتماعی کند. دولت ایران با پنج برنامه‌ی میان مدت اقتصادی و "انقلاب سفید" تمامی جامعه را دگرگون ساخت. در این ارتباط اصلاحات ارضی یک نقش اساسی ایفا کرد. تقسیم اراضی میان کشاورزان در سه فاز متفاوت عملی شد و در دسامبر ۱۹۶۸ میلادی به پایان رسید. به این ترتیب، شیوه‌ی سنتی زراعت به صورت مالکیت خصوصی بر شرایط کلی تولید (زمین، شخم و آب) و تقسیم کار اشتراکی، یعنی بنه و صحرا به پایان رسیدند و با استقرار بازار در روستاها نظام سرمایه‌داری به عقب افتاده‌ترین مناطق کشور نیز رسوخ کرد. با تشکیل نهادهای دولتی و صنفی برای کشاورزان، همبستگی عشیره‌ای روستاییان منهدم شد. پس از تقسیم اراضی تمامی کشاورزان موظف به عضویت در اصناف شدند و نهادها و بانک‌های دولتی فروش ماشین‌آلات و فن‌آوری کشاورزی، خرید تولیدات زراعی، پرداخت وام ارزان به کشاورزان و دریافت اقساط قیمت زمین از زارعان و پرداخت آن‌ها را به مالکان به عهده گرفتند.

^{۱۱۱} vgl. Heshmati, M. (۱۹۸۳): Die Weiße Revolution und deren Wirkung auf die sozioökonomische Entwicklung Persiens - Autonomie eines gescheiterten Modernisierungskonzeptes, Frankfurt am Main, S. ۱۱۹ f.

^{۱۱۲} vgl. Halliday, Fred (۱۹۷۹): Iran - Analyse einer Gesellschaft im Entwicklungskrieg, Berlin, S. ۷۰, ۷۳ f., ۹۳ f.

ورود سرمایه‌ی صنعتی و پشتیبانی دولتی از تولیدات داخلی و افزایش قیمت نفت باعث شدند که از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۷۸ میلادی میانگین درآمد سرانه‌ی سالیانه‌ی کشور ۲۲٪ و میانگین تولیدات داخلی سرانه‌ی سالیانه‌ی کشور ۲۲٪ افزایش بیابند.^{۱۱۸} با تشدید توسعه‌ی اقتصادی بازار کار در ایران نیز به کلی متحول شد. میان سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۸ میلادی اشتغال در کشاورزی از ۴۵٪ به ۳۴٪، در بخش صنعتی از ۲۵٪ به ۳۶٪ و در بخش خدماتی از ۲۷٪ به ۲۹٪ تمامی شاغلان کشور رسید.^{۱۱۹}

اما ورود تولیدات فوردیستی، توسعه‌ی اقتصادی و تحولات بازار کار در ایران به این معنی نبود که تمامی مردم کشور از انباشت ثروت اجتماعی بهره بردند و در حوزه‌ی توزیع ادغام شدند. دلیل این ناهماهنگی فقدان یک سازمان اجتماعی برای دفاع از منافع طبقاتی کارگران بود. دولت شاهنشاهی سرسختانه انگیزه‌ی تشکیل هر نهاد کارگری را سرکوب می‌کرد و فعالان جنبش کارگری را به حزب توده به عنوان ستون پنجم شوروی در ایران نسبت می‌داد. در حالی که توفیق تولیدات انبوه فوردیستی بستگی به افزایش واقعی کارمزد (قدرت خرید) و سازمان‌دهی نوین "مناسبات مزدی" داشت. به این ترتیب، دیگر حوزه‌ی تولید و حوزه‌ی توزیع بلاشروط از هم مجزا نیستند و دو فاز متفاوت دوران سرمایه محسوب می‌شوند که متقابلاً هم دیگر را تقویت می‌کنند. به بیان دیگر، قانون انباشت ثروت اجتماعی، یعنی روند ارزش افزایی سرمایه در برابر تولیدات انبوه فوردیستی، مصرف انبوه کالاها و ادغام طبقه‌ی کارگر در حوزه‌ی توزیع را نیز ضروری می‌کرد. لیکن دولت شاهنشاهی ایران قادر نبود که این مسائل ساده‌ی اقتصادی را درک کند.

بنابراین تقسیم ناهماهنگ ثروت اجتماعی نتیجه‌ی فقدان نهادهای جام-عه‌ی مدنی برای تحقق منافع صنفی کارگران بود. برای نمونه در دهه‌ی ۷۰ میلادی قرن گذشته

^{۱۱۸} vgl. Mardjani, A.-A. (۱۹۹۶): Islamisierung eines Wirtschafts- und Gesellschaftssystem - Dargestellt am Beispiel der sozioökonomischen Umgestaltung in der Islamischen Republik Iran, Dortmund, S. ۵۸

^{۱۱۹} vgl. Atighetchi, A. (۱۹۸۳); ebd., S. ۱۸۶

به غیر از تحولات روستاها زندگی شهری در کشور نیز از اواخر دهه‌ی ۵۰ میلادی قرن گذشته به بعد دگرگون شد. ایران به دلیل امکانات تولیدی از یک سو و بحران روند ارزش افزایی سرمایه در کشورهای مدرن سرمایه‌داری از سوی دیگر، تبدیل به مکانی برای صدور سرمایه‌ی مولد شد. بنابراین کشور فراتر از تولید و صادرات مواد خام و انرژی فسیلی به جهان سرمایه‌داری در استراتژی فوردیسم گلوبال قرار گرفت و در تقسیم کار جهانی تبدیل به مکان تولید کالاهای مصرفی دراز مدت شد و از این پس، یک رژیم انباشتی نوین کسب کرد. با سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین و ماشین‌آلات صنعتی، مونتاژ اتوموبیل و کامیون، تولیدات متنوع پتروشیمی و مونتاژ وسایل الکتریکی خانگی سیستم تولیدی فوردیستی به ایران نیز انتقال یافت و شرایط تولیدات انبوه در کشور به وجود آمد. از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۸ میلادی در مجموع ۱۱۸۳۸ میلیارد دلار به ایران سرمایه‌ی مولد وارد شد که فقط ۳۰ میلیارد دلار از آن در طول آخرین برنامه‌ی پنج ساله‌ی نظام شاهنشاهی، یعنی میان مارس ۱۹۷۳ تا مارس ۱۹۷۸ میلادی به وقوع پیوست. از این مجموعه ۱۳٪ در پتروشیمی، ۱۳٪ در صنایع سنگین، ۸٪ در مونتاژ اتوموبیل و کامیون، ۱۷٪ در تولیدات صنایع الکتریکی و ۴۵٪ در صنعت کشاورزی و تولیدات مواد غذایی سرمایه‌گذاری شدند.^{۱۱۵}

دولت شاهنشاهی برای پشتیبانی از تولیدات داخلی از یک سو، وام‌های ارزان در نظر گرفت که مقدار آن از ۷۲۱ میلیارد ریال در سال ۱۹۷۴ میلادی به ۸۵ میلیارد ریال در سال بعد افزایش یافت.^{۱۱۶} از سوی دیگر، برای کارخانه‌های مونتاژ شرایط فوق‌العاده قائل شد. برای نمونه صنایع مونتاژ ۱۰٪ تا ۵۰٪ کمتر مالیات و ۲۰٪ تا ۱۰۰٪ کمتر گمرک برای واردات قطعات تولیدی می‌دادند.^{۱۱۷}

vgl. Mehner, H. (۱۹۷۸): Die iranische Agrarwirtschaft - ihre Struktur und gegenwärtige Produktion, in: Orient, Jg. ۱۹, Nr. ۱, S. ۳۴ff., Hamburg, S. ۳۷

^{۱۱۵} vgl. Atighetchi, A. (۱۹۸۳): Industrialisierung als Versuch der Überwindung der

Unterentwicklung in Iran, Berlin, S. ۱۳۵f., und

vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۲۲۴

^{۱۱۶} vgl. Atighetchi, A. (۱۹۸۳); ebd., S. ۱۰۴

^{۱۱۷} vgl. Alalafi, M.-H. (۱۹۹۰): Peripherer Fordismus im Iran - Drei Jahrzehnte Widersprüche in der Regulation eines teilmodernisierten Landes (۱۹۵۲-۱۹۸۲), Frankfurt am Main, S. ۲۷۳

نه در حد تورم افزایش می‌یافتند و نه حاصل آن‌ها به دلایل احتکار و گران‌فروشی بازاریان به طبقه‌ی کارگر می‌رسید. برای نمونه با وجودی که ارز ایران سالانه ۲۰٪ تورم داشت، اما یارانه‌ها میان سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷ میلادی برای نان ۶۱۲٪، برای برنج ۶۱۹٪، برای گوشت ۲۱۶٪، برای شکر ۲۲٪ و برای روغن نباتی ۲۶٪ افزوده شدند.^{۱۲۵} هم‌زمان قیمت کالاهای مصرفی دراز مدت ۳۳۵٪ افزایش داشتند، در حالی که میانگین کارمزد (بدون محاسبه‌ی تورم) در همین زمان فقط ۳۱٪ بالا رفته بود.

مقایسه‌ی شهر و روستا، تقسیم ناهماهنگ ثروت اجتماعی را به مراتب روشن‌تر می‌کند. در بررسی که در سال ۱۹۷۶ میلادی به پایان رسید، روشن شد که روستاییان فقط ۸۲۷٪ کالاها را مصرف می‌کردند، با وجودی که ۵۳٪ مردم کشور را تشکیل می‌دادند. مصرف شهرنشینان ۹۳۸٪ کالاها را در بر می‌گرفت، در حالی که فقط ۴۲۱٪ مردم کشور بودند. در برابر طبقه‌ی حاکم کشور که فقط از ۸٪ مردم تشکیل می‌شد، ۸۵۰٪ تمامی کالاها را مصرف می‌کرد.^{۱۲۶}

در رأس طبقه‌ی حاکم کشور اعضای خاندان پهلوی قرار داشتند که از تمامی امکانات دولتی بهره می‌بردند. دولت وام‌های ارزان در اختیار آن‌ها می‌گذاشت و بنا به مایحتاج شرکت‌های آن‌ها شرایط کلی تولید ایجاد می‌کرد. کارخانه‌های آن‌ها از پرداخت مالیات معاف بودند و به واردات آن‌ها گمرک تعلق نمی‌گرفت. آن‌ها مالک ۲۰٪ تا ۵۰٪ سهام ۱۶ بانک ایران به شمار می‌رفتند و در تمامی بخش‌های سودآور تولیدی و خدماتی کشور شریک بودند. محمد رضا شاه که در سال ۱۹۵۸ میلادی "بنیاد پهلوی" را با ۱۰ میلیارد ریال تأسیس کرده بود، ثروتمندترین شخص مملکت محسوب می‌شد. فعالیت اقتصادی "بنیاد پهلوی" چنان با صنایع دولتی آمیخته بود که تجزیه آن‌ها غیر قابل تصور به نظر می‌رسید. پس از خاندان پهلوی ۱۰۰ فامیل از متمول‌ترین خانواده‌های ایرانی به شمار می‌رفتند. آن‌ها مالک ۳۱۶ شرکت و کارخانه‌ی بزرگ کشور بودند و

^{۱۲۵} vgl. ebd., S. ۲۸۹

^{۱۲۶} vgl. Greussing, Kurt (۱۹۸۷): Vom "guten König" zum Imam- Staatsmacht und Gesellschaft im Iran, Berlin, S. ۱۹۹

۹۵٪ تا ۹۷٪ خانوارهای ایران فقط ۳۰٪ تا ۴۰٪ درآمد ملی را در اختیار داشتند،^{۱۲۰} در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ میلادی در مجموع ۸۰٪ ثروت غیر دولتی در اختیار ۱٪ مردم ایران قرار داشت^{۱۲۱} و ۳۸۳٪ یارانه‌ی دولتی برای پشتیبانی از توسعه‌ی اقتصادی به ۶٪ مردم تعلق می‌گرفت.^{۱۲۲}

در یک گزارش از سال ۱۹۷۴ میلادی کارمزد ۲۳۳۵۱۶ کارگر از ۲۷۷۹ کارخانه با بیش از ۵۰ کارگر بررسی شد. در این گزارش کارمزد کارگر ساده ۱۶ ریال، کارگر باند تولید ۲۱ ریال، سرکارگر ۴۳ ریال و کارگر ماهر ۶۹ ریال در ساعت ارزیابی شده است. ۵۰٪ از خانوارهای کارگران کمتر از ۱۰۰ ریال در هفته درآمد سرانه داشتند، در حالی که درآمد هفتگی سرانه‌ی ۵۳۴٪ از آن‌ها به بیش از ۵۰۱ ریال می‌رسید. تفاوت درآمد کارگران به مراتب شدیدتر بود، اگر که پراکندگی جغرافیایی در نظر گرفته می‌شد. برای نمونه یک کارگر ساده در تهران ۱۱۶۰ ریال در هفته درآمد داشت، در حالی که برای همان کار در بلوچستان ۲۹۷ ریال کارمزد در هفته پرداخت می‌شد.^{۱۲۳} هم‌زمان مدیران کارخانه‌ها، کارمندان عالی رتبه و حتی یک منشی که به دو زبان متفاوت تسلط داشت، قادر بودند که کارمزدهایی را مطالبه و دریافت کنند که در اروپا و آمریکا پرداخت می‌شدند.^{۱۲۴}

در مقایسه با کارمزد، هزینه‌ی بازسازی نیروی کار بسیار بالا بود. اجاره و قیمت کالاهایی که یارانه‌ی دولتی به آن‌ها تعلق نمی‌گرفت در سطح قیمت‌های بازار جهانی بود. دولت معمولاً برای مواد غذایی یارانه تعیین می‌کرد. اما کمک‌های مستقیم دولتی

^{۱۲۰} vgl. Döbele, R. (۱۹۸۲): Entwicklung und Unterentwicklung - Das Beispiel Iran, Saarbrücken, S. ۳۳۷

^{۱۲۱} vgl. Ebert, H-G./Fürtig, H./Müller, H-G. (۱۹۸۷): Die Islamische Republik Iran - Historische Herkunft, Ökonomische Grundlagen, staatsrechtliche Struktur, Barthel, G. (Hrsg.), Berlin, S. ۸۱

^{۱۲۲} vgl. Wöhlert, T. (۱۹۹۰): Unterentwicklung, Transformation und Krieg - Der Fall Iran - Die sozioökonomische und politische Entwicklung der Islamischen Republik Iran im Zeichen des Golfkrieges, Berlin, S. ۳۳

^{۱۲۳} vgl. Motadel, I. (۱۹۸۷): Iran - Von der Schah-Dynastie zum islamischen Gottesstaat, in: Reihe Sozialwissenschaften, Bd. ۱۱, Pfaffenweiler, S. ۵۴f.

^{۱۲۴} vgl. Graham, R. (۱۹۹۹): Die Illusion der Macht, Frankfurt am Main, S. ۱۰۵f., und vgl. Allafi, M-H. (۱۹۹۰):, ebd. S. ۲۸۶

هر کس که به عضویت حزب رستاخیز در نمی‌آمد، مشکوک بود که با "ارتجاع سیاه و سرخ" هم‌کاری و یا هم‌سوئی می‌کند. دولت شاهنشاهی سعی داشت که از این طریق مخالفان خود، یعنی از هواداران جبهه‌ی ملی گرفته تا روحانیان غیر سلطنتی و اعضای حزب توده را شناسایی کرده و از دستگاه دیوان‌سالاری پاکسازی کند. دبیر کل حزب رستاخیز، نخست وزیر ایران، امیر عباس هویدا بود که ادعا داشت، ۲۱ میلیون فعال حزبی تحت فرمان خود دارد. تبلیغات دولتی و مجله‌ی رستاخیز از تمامی شهروندان کشور می‌خواستند که اگر به عضویت این حزب در نمی‌آیند، برای خود پاسپورت تهیه کرده و کشور را به سوی تبعید ترک کنند.

ایدئولوژی حکومتی با ضرورت مدرنیزاسیون کشور توجیه می‌شد و رستاخیزیان مدعی بودند که با تحقق تمامی اصول "انقلاب سفید" ایران به همان شکوه و جلالی خواهد رسید که هخامنشیان ۲۵۰۰ سال پیش با تشکیل حکومت شاهنشاهی برای کشور به ارث گذاشته بودند. به غیر از این، هویت تاریخی شاهنشاهی کشور ادعای هژمونی ایران در خاورمیانه را از نظر تاریخی توجیه می‌کرد زیرا که وسعت امپراطوری هخامنشیان از کوهستان هندوکوش گرفته و فراتر از بین‌النهرین (عراق و سوریه) کرانه‌های دریای مدیترانه را نیز در بر می‌گرفت. به این ترتیب، در برابر پان‌عربیسم یک ایدئولوژی ایرانی خصمانه مستقر می‌شد که نه تنها تنوع ملت‌های کشور را انکار می‌کرد، بلکه به وسیله‌ی زبان فارسی فرهنگ مسلط حکومتی را بازتاب می‌داد.

در اکتبر ۱۹۷۰ میلادی دولت ایران به مناسبت تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی کشور بزرگترین جشن قرن گذشته را برگزار کرد که ۶۲ میلیارد مارک آلمانی هزینه برداشت. محمد رضا شاه در سخنرانی خویش از کورش کبیر یاد کرد که یهودیان را از اسارت بابلان آزاد ساخت و خود را جانشین به حق او دانست. سپس تاریخ شاهنشاهی را که ۶۰۰ سال قبل از شروع تاریخ مسیحیان آغاز شده بود، تاریخ رسمی ایران اعلام کرد و به این منوال، نه تنها تاریخ آغاز تمدن ایران را فرای کشورهای مدرن اروپایی و آمریکا قرار داد، بلکه برای هویت دینی ایرانیان یک نقش حاشیه‌ای قائل شد.^{۱۳۰}

^{۱۳۰} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۲۶۹f.

در شمال تهران در کاخ‌های با شکوه زندگی می‌کردند.^{۱۲۷} هم زمان فقط در حاشیه‌ی پایتخت ۳۰۰۰۰۰ نفر در آلودگی‌های خودساخته به سر می‌بردند و تعداد بیشتری تحت همین شرایط نکبت‌بار در تهران زندگی می‌کردند.^{۱۲۸}

با وجود تضاد فاحش ابژکتیو طبقاتی دولت شاهنشاهی مجبور بود که برای انحراف افکار عمومی و تشکیل مقبولیت حکومت خویش یک ایدئولوژی مناسب بسازد. این ایدئولوژی باید افکار عمومی را تحت تأثیر خویش قرار می‌داد و انبوه فرودستان جامعه را قانع می‌کرد که وقایع ابژکتیو اجتماعی به صورت "ابژکتیو" اشتباه هستند. تشکیل و ترویج ایدئولوژی حکومت به عهده‌ی "حزب رستاخیز ملی" بود. این حزب به فرمان محمد رضا شاه از وحدت دو حزب دولتی به نام‌های "حزب مردم" و "حزب ایران نوین" در سال ۱۹۷۵ میلادی تشکیل شد و برای ترویج ایدئولوژی حکومتی سه وظیفه‌ی متفاوت داشت، اول، باید گفتمان مسلط اجتماعی را جهت مقبولیت حکومت پهلویان متشکل و افکار عمومی را غیر سیاسی می‌کرد، دوم، باید برای نظارت و پاسداری از دیوان‌سالاری فعال می‌شد و سوم، باید مانند قوای شبه نظامی برای سرکوب جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی در اختیار حکومت قرار می‌گرفت. در روز تأسیس حزب رستاخیز محمد رضا شاه برای مردم مفهوم کرد که چه چشم‌اندازی از آینده‌ی کشور دارد.

«هر ایرانی که از یک نظر سیاسی برخوردار است، به این معنی که او به قانون اساسی کشور، نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن (انقلاب سفید در سال ۱۹۶۲ میلادی) ایمان دارد، باید به عضویت این حزب در آید.»^{۱۲۹}

^{۱۲۷} vgl. Ravasani, S. (۱۹۷۸): Iran - Entwicklung der Gesellschaft, der Wirtschaft und des Staates, Stuttgart, S. ۱۰۹f., ۲۱۲f., und

Massarrat, Mohssen (۱۹۷۹): Iran; Von der ökonomischen Krise zur sozialen Revolution - Analysen, Informationen, Dokumente, Offenbach, S. ۴۳

^{۱۲۸} vgl. Heshmati, M. (۱۹۸۳); ebd., S. ۱۹۹f.

^{۱۲۹} vgl. Graham, R. (۱۹۷۹); ebd., S. ۱۶۷, und

vgl. Behbahani, A-R-G. (۱۹۸۷): Gesellschaftspolitische Konzeptionen im Iran vor und nach der Revolution von ۱۹۷۹-۱۹۸۷, Konstanz, S. ۲۶۹

می‌کشید. نظریه‌ی تشکیل "جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی" به زودی فراگیر شد، زیرا از یک سو، نقد تضادهای ایزدگرایانه در جامعه بود و از سوی دیگر، هیچ کسی قدرت تصور کابوس حکومت روحانیان و بازاریان را به شکل استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران نداشت. به بیان دیگر، با تأسیس حسینیه‌ی ارشاد نه تنها نقش اجتماعی بورژوازی سنتی، یعنی روحانیان و بازاریان به عنوان ارتجاع سیاه حاشیه‌ای نشد، بلکه دولت شاهنشاهی ماری در آستین خود پرورد که سرانجام به عمرش خاتمه داد.

بنابراین حکومت شاهنشاهی قادر نبود که برای تضادهای اویکتیو اجتماعی یک توجیه مناسب ایجاد کند و با بسط هویت جدید شبه‌مدرن و ملی، مخالفان برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود را به حاشیه‌ی جامعه براند و یا آن‌ها را به صورت منفی (جانی، تروریست) جذب پروژه‌ی اجتماعی خویش سازد. نشانه‌ی شکست حکومت در ترویج هویت جدید و ادغام جنبش‌های اجتماعی در پروژه‌ی تحولات دولتی، تزلزل اوضاع سیاسی کشور از درون بود. لیکن این محمد رضا شاه بی‌خرد قادر به درک حساسیت وضعیت موجود اجتماعی نمی‌شد. او خودپسندانه به خود عناوینی چون "خدایگان"، "شاه شاهان"، "شاهنشاه آریامهر" و "بزرگ ارتش داران" می‌داد و از مردم تحت شعار "خدا، شاه، میهن" تبعیت بی چون و چرا می‌طلبید. واژه‌های ملت و مردم برای او بیگانه بودند زیرا شهروندان ایران را رمه می‌پنداشت. درآمد هنگفت نفتی به او امکان می‌داد که به وسیله‌ی نیروی انتظامی نهادهای مدنی (احزاب، سندیکا، اصناف) را سرکوب و از تشکیل آن‌ها جلوگیری کند و با گسترش دیوان‌سالاری اداره‌ی تمامی شئون اجتماعی و برنامه‌ریزی اقتصادی را به سلطه‌ی حکومت خویش در آورد. همان‌گونه که ولفگانگ هاین به درستی نقش ارزش مصرف نفت را برای توسعه‌ی اقتصادی و تکامل ساختار دولتی در جوامع صادر کننده‌ی نفت برجسته می‌کند،

«وابستگی یک جامعه به صدور نفت پس از مدتی ساختار بخصوص سیاسی پدید می‌آورد (...). که از این طریق زمینه‌ی مادی و ساختار توسعه‌ی اقتصاد داخلی را با

بدیهی است که بورژوازی سنتی، یعنی روحانیان و بازاریان با هویت نوین کشور و ایدئولوژی "حزب رستاخیز" موافق نبودند. مخالفت آن‌ها با حکومت شاهنشاهی همواره تشدید می‌شد، بخصوص از وقتی که دو اصل متفاوت "انقلاب سفید" یعنی، "اصلاحات ارضی" و "مبارزه با گران‌فروشی" مستقیماً منافع مادی آن‌ها را در معرض خطر قرار داده بودند. دیگر برای روحانیان و بازاریان تردیدی وجود نداشت که حکومت شاهنشاهی انگیزه‌ی حذف آن‌ها را به عنوان طبقه‌ی حاکم کشور در برنامه‌ی سیاسی خود قرار داده است.

بورژوازی سنتی ایران در برابر ایدئولوژی "حزب رستاخیز" و تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی کشور، "دین مبین اسلام"، یعنی فرم بخصوص تشیع ظاهریه را سرچشمه‌ی هویت ایرانیان و بنیان ساختاری کشور قلمداد می‌کرد. روشن است که دولت شاهنشاهی نه می‌توانست قدرت اجتماعی و توانایی سازمان‌دهی روحانیان و بازاریان را نادیده بگیرد و نه محمد رضا شاه حاضر بود که به عنوان ظل‌الله فی‌الارض از مشروعیت دینی حکومت خویش صرف نظر کند. از این رو، دولت شاهنشاهی از یک سو، سازمان دولتی اوقاف و سپاه دین را تشکیل داد و از سوی دیگر، محمد رضا شاه به زیارت کعبه می‌رفت و جیره خوارانش پشتیبانی امامان شیعه از او را دلیل سلامت بدنی و موفقیت حکومتی او معرفی می‌کردند. در حالی که سازمان امنیت کشور (ساواک) از انتشار هر مقاله و کتابی که جنبه‌ی روشنگری داشت، ممانعت می‌کرد و منتقدان دربار و اسلام را به صلابه می‌کشید، حسینیه‌ی ارشاد تأسیس شد که "مسلمانان لیبرال" یک تفسیر مدرن از اسلام ارائه بدهند. به بیان دیگر، حکومت شاهنشاهی نیاز به یک تفسیر نوین از اسلام داشت که هم برای سلطنت محمد رضا شاه مشروعیت دینی بسازد و هم سیاست مدرنیزاسیون دولت را جهت تحقق توسعه‌ی اقتصادی و تحولات اجتماعی ضروری جلوه دهد. به همین دلایل برنامه‌ی حسینیه‌ی ارشاد نیز مبارزه با "ارتجاع سیاه و سرخ" قلمداد شد و اسلامیان با عمامه و کراوات، در کشور و در تبعید به خدمت تحقق این برنامه‌ی شوم در آمدند.

تولید افکار مخرب، مرتجع و متعزز اسلامیان یک سری مباحث کاذب مانند "غرب زدگی"، "جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی" و "اقتصاد توحیدی" بود که گفتمان مسلط اجتماعی را معین می‌کرد و اندیشه‌ی نسل آرمان‌گرای انقلاب را به چنبره‌ی خویش

«با برنامه‌ی تسلیحاتی که شاه برای توسعه‌ی ارتش شاهنشاهی در نظر گرفته، فقط می‌توان پرسید: آیا ایران در فکر استقرار یک امپراطوری جهانی است؟»^{۱۳۲}

حمایت از محمد رضا شاه و نقش نوین استراتژیک ایران در خارومیانه برای پنتاگون به این معنی بود که از یک سو، با فروش تسلیحات نظامی دلارهای کلان نفتی به آمریکا سرازیر شوند و از سوی دیگر، ارتش شاهنشاهی به عنوان قوای ژاندارم منطقه از پاكس آمریکایی و منافع کشورهای سرمایه‌داری پاسداری کند، بدون این‌که ایالات متحده هزینه‌ی مالی و انسانی آن‌را متحمل شود. لیکن محمد رضا شاه با افزایش قدرت نظامی ایران در خاورمیانه انگیزه‌ی کنترل خلیج فارس و ارتقاء کشور در هیرارشی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا را داشت. بنابراین قابل توضیح است که چرا آمریکا با وجودی که بیش از ۳۰۰۰۰ سرباز در ایران مستقر داشت، دیگر از دولت شاهنشاهی حمایت نکرد و ناظر روند انقلاب بهمن شد. بنابراین حکومت محمد رضا شاه نه پشتیبانی در امور خارجی و نه ثباتی در درون جامعه داشت. با وجود رشد واقعی اقتصادی در کشور نه طبقه‌ی کارگر جذب پروژه‌ی تحولات حکومتی شد و نه هویت جدید شبه‌مدرن و ملی گسترش یافت. با وجود تبلیغات "حزب رستاخیز" نه کسی حاضر به تبعیت بی‌چون و چرا از محمد رضا شاه بود و نه کسی برای نقش نوین ایران در خاورمیانه ارزشی قائل می‌شد. همان‌گونه که در جای دیگری در توضیح سرنگونی حکومت شاهنشاهی ایران طرح کردم،

«یک رژیم سرکرده‌ی توسعه که از درون به وسیله‌ی نهادها (جامعه‌ی مدنی) تثبیت نیست و از طریق قدرت‌های خارجی به عنوان یک عامل نامطمئن برای یک منطقه‌ی حساس تلقی می‌شود، باید در یک دوره‌ی ناموفق توسعه‌ی فوردیستی با حدود توانایی تنظیم، ادغام اجتماعی و هم‌چنین مقبولیت سیاسی خویش مواجه شود. پس از آغاز انقلاب منفعل در یک سیستم که از طریق نهادها (جامعه‌ی مدنی) منظم نیست، به اجبار بحران‌های درونی سیستم (بحران‌های کوچک) به یک بحران (کلی) سیستم (بحران بزرگ) تکامل می‌یابند.»^{۱۳۳}

^{۱۳۲} z. n. Halliday, Fred (۱۹۷۹):, ebd., S. ۹۶

^{۱۳۳} Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۲۸۷

درجه‌ی بالایی متأثر می‌سازد، این بستگی الف) به خصلت وابسته و منزوی صنعت نفت و ب) به تکامل فوق‌العاده‌ی دولت در جوامع صادرکننده‌ی نفت دارد.»^{۱۳۱}

دسترسی محمد رضا شاه به دلارهای کلان نفتی به او تلقین می‌کرد که با اتکا به سازمان امنیت کشور، ارتش شاهنشاهی و "حزب رستاخیز" دیگر در نظر گرفتن اراده‌ی مردمی و نیازهای اجتماعی ضروری نیست و اهداف سیاست داخلی و خارجی او بلاشرط قابل تحقق هستند. او در سخنرانی‌هایش مدام نقش نظامی ایران در خاورمیانه، خلیج فارس و اقیانوس هند را برجسته می‌ساخت و مدعی بود که فقط به سرکردگی دولت شاهنشاهی "صلح منطقه" ممکن می‌شود. موفقیت ارتش شاهنشاهی در سرکوب چریک‌های عمان، تضعیف بعثیان به وسیله‌ی قوای بارزانی و تحمیل قرارداد الجیر به دولت عراق، محمد رضا شاه را در پیگیری اهداف نظامی‌اش تقویت می‌کردند. او به عنوان حامی سومالی دولت اتیوپی را تهدید به جنگ می‌کرد، در حالی که نیروی هوایی شاهنشاهی وارد حریم "جمهوری دموکراتیک خلق یمن" و شوروی می‌شد. افزایش قدرت نظامی ایران که از طریق خریداری مدرن‌ترین تسلیحات نظامی به وسیله‌ی دلارهای نفتی ممکن شده بود و تعویض نقش استراتژیک کشور در خاورمیانه، محمد رضا شاه را در دیدگاهش تقویت می‌کردند که ایران در شرایط موجود قادر است به عنوان قدرت هژمونیک منطقه در هیرارشی موجود جهان سرمایه‌داری به مراتب بالاتری ارتقاء بیابد. بدون تردید طرح چنین ادعایی می‌توانست برای سیاست‌مداران آمریکا یک خطر جدی تلقی شود، زیرا از این پس، نه فقط کنترل منابع نفتی خلیج فارس و شاهراه حمل و نقل انرژی فسیلی (تنگه‌ی هرمز) به کنترل حکومت شاهنشاهی در می‌آمد، بلکه نقش ایالات متحده به عنوان سرکرده‌ی جهان سرمایه‌داری و طراح پاكس آمریکایی خدشه دار می‌شد. بنابراین مخالفت سفیر آمریکا، ریچارد هلمس، با برنامه‌ی تسلیحاتی محمد رضا شاه و با بخشی از قراردادهای نظامی ایران با ایالات متحده قابل درک است. هم‌زمان ژنرال آمریکایی، جورج بران، افزایش قدرت نظامی ایران را یک خطر جدی برای نقش هژمونیک آمریکا و ثبات نظامی در خارومیانه تلقی می‌کرد. به نظر او،

^{۱۳۱} Hein, Wolfgang (۱۹۸۱): Zur politischen Ökonomie ölexportierender Länder, oder Tausch- und Gebrauchswerte der Abhängigkeit vom Ölexport, in: PROKLA, H. ۴۲, S. ۹۵ff., Berlin, S. ۹۶

کرمانی در مسجد شاه‌عبدالعظیم ناصرالدین شاه را ترور کرد. چندی بعد افغانی نیز در تبعید وفات یافت و دولت ایران موفق به مجازات او نشد.^{۱۳۴}

کمتر از یک قرن از وفات افغانی گذشت تا ایدئولوژی پان‌اسلامیسم موضوع قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شد. برای نمونه در مقدمه‌ی همین قانون به آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی النبیا (۲۱) استناد شده که بنا بر آن ابعاد کلی سیاست خارجی حکومت اسلامی معین می‌شوند. در آیه‌ی یاد شده آمده است.

«این امت شماس است که امتی یگانه است و من پروردگار شما هستم، پس مرا بپرستید.»

همان‌گونه که در مقدمه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی پی گرفته می‌شود،

«قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند به ویژه در گسترش روابط بین‌المللی، با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردم می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند (...) و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد.»

در اصل ۱۱ همین قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی موظف به تشکیل امت اسلامی می‌شود.

«همه مسلمانان یک امت‌اند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پی‌گیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد.»

ایدئولوژی پان‌اسلامیسم برای تثبیت نظام جمهوری اسلامی در ایران بسیار سازنده عمل کرد. شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی" چکیده‌ی برنامه‌ی سیاست خارجی اسلامیان در ایران بود. از همان آغاز تمامی ناظران باید متقاعد می‌شدند که سران جمهوری اسلامی نه "بلوک سوسیالیستی" به سرکردگی شوروی را به رسمیت می‌شناسند و نه در هیرارشی جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی آمریکا نقش سازنده‌ای را بازی خواهند کرد. اسلامیان ایرانی به رهبری آیت‌الله خمینی برنامه‌ی اتحاد امت

^{۱۳۴} vgl., ebd., S. ۱۰۹f.

بنابراین انقلاب بهمن را می‌توان نشانه‌ی بحران کلی سیاست خارجی و بحران گسترده‌ی سیاست داخلی، یعنی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی "رژیم سرکرده‌ی توسعه" در ایران قلمداد کرد. اما پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی و استقرار جمهوری اسلامی مسئله‌ی هژمونی در خاورمیانه حل نشد. این‌بار اسلامیان با اهداف سیاسی خویش و ایدئولوژی پان‌اسلامیسم مدعی سرکردگی در خاورمیانه شدند. به بیان دیگر، اسلامیان مانند محمد رضا شاه خواهان ارتقاء در هیرارشی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا نبودند، بلکه مانند بعثیان انگیزه‌ی تشکیل یک هیرارشی نوین به سرکردگی خود را داشتند. همان‌گونه که بعثیان عراقی مرزهای "کشورهای عرب" را به رسمیت نمی‌شناسند و خواهان اتحاد ملت عرب به رهبری خویش می‌شوند، اسلامیان ایران نیز مدعی رهبری "جهان اسلام" و تشکیل امت اسلامی هستند و به این ترتیب، مرزهای "کشورهای مسلمان" را مردود می‌کنند.

اولین نظریه‌پرداز پان‌اسلامیسم سید جمال‌الدین اسدآبادی (وفات ۱۸۹۷ میلادی) نام داشت. او خود را افغانی می‌نامید زیرا هویت ایرانی و منسوبیت به تشیع را عللی برای نفاق و موانعی برای تحقق اهداف سیاسی خویش تلقی می‌کرد. به نظر او تاریخ و فرهنگ اسلامی سرچشمه‌های مناسبی برای هویت بودند که از طریق آن‌ها اتحاد مسلمانان را برای مقاومت در برابر کشورهای کلونیالیستی ممکن می‌کردند. او با خرافات، اعتقاد به جادو و تقلید بلاشروط از مجتهدان مخالفت می‌کرد و مدعی بود که روش تقلید باید به نفع ترویج یک ایدئولوژی پان‌اسلامیستی که هویت مسلمانان را می‌سازد و آن‌ها را در برابر کشورهای کلونیالیستی متشکل می‌کند، تجدید نظر شود.

افغانی در دوران اقامتش در هندوستان به نقد افکار ماتریالیستی احمد خان روی آورد و برای تهییج مسلمانان او را متهم به شرک کرد. سپس به مسئله‌ی اسلام و سوسیالیسم پرداخت. او در یکی از نوشته‌هایش (انتشار ۱۹۳۱ میلادی) از طبقه‌ی عمال (کارکنان) و حقوق آن‌ها یاد می‌کند و تولیدات اشتراکی را متناقض با شریعت نمی‌داند. او در دوران اقامتش در ایران ایدئولوژی پان‌اسلامیسم را ترویج می‌کرد و به همین دلیل در سال ۱۸۷۹ میلادی از ایران تبعید شد. سپس در استانبول با ملکم خان در نشر مجله‌ی "قانون" همکاری داشت. نزاع او با حکومت قاجار و ناصرالدین شاه میان سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ میلادی به اوج خود رسید. سرانجام یکی از مریدان افغانی به نام میرزا رضا

برای قیام تهییج کرد. دولت بعثی برای مقابله با دخالت اسلامیان در امور داخلی کشور در ماه مارس همین سال سفیر ایران را از عراق اخراج کرد. در برابر شورای انقلاب اسلامی تمامی کارکنان سفارت ایران در عراق را به کشور فرا خواند. در حالی که اسلامیان عراقی منجر به اغتشاش در امور داخلی کشور می‌شدند، عوامل بعثی در خرابکاری صنایع نفت ایران دخیل بودند. سرانجام دولت بعثیان علمای شیعه را دستگیر و آیت‌الله محمد باقر صدر را به اتهام خیانت ملی به جوخه‌ی اعدام سپرد. از این پس، اعضای حزب "الدعوت الاسلامیه" به ترور بعثیان روی آوردند. در اوایل ماه آوریل ۱۹۸۰ میلادی نایب ریاست جمهوری عراق، طارق عزیز، در یک ترور زخمی شد ولی جان سالم به در برد. یک عراقی ایرانی‌تبار به نام سمیر غلام مأمور قتل او بود. چندی بعد سخن‌گوی امور خارجی جمهوری اسلامی، صادق قطب‌زاده، اعلام کرد که رهبری ایران تصمیم به سرنگونی دولت عراق گرفته است. در روز بعد حکومت بعثیان تمامی اعضای دستگیر شده‌ی حزب "الدعوت الاسلامیه" را به جوخه‌ی اعدام سپرد و بیش از ۳۰۰۰۰ عراقی ایرانی‌تبار را از کشور اخراج کرد. در برابر اسلامیان در ایران سه روز عزای ملی اعلام کردند و تظاهرات ضد بعثی به راه انداختند.^{۱۳۶}

در حالی که رسانه‌های ارتباط جمعی ایران شیعیان عراقی را برای قیام تهییج می‌کردند، برنامه‌های رادیو و تلویزیونی عراق اعراب خوزستان را به شورش فرا می‌خواندند. از تاریخ ۹ آوریل ۱۹۸۰ میلادی درگیری‌های نظامی بر سر مرزهای ایران و عراق آغاز شدند. تا شروع جنگ در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی در مجموع ۲۴۲ برخورد نظامی بر سر مرزهای ایران و عراق در گرفتند. چهار روز قبل از اعلام جنگ، صدام حسین در تلویزیون عراق قرارداد الجیر را پاره کرد و اهالی عرب خوزستان را به هواداری و اتحاد با عراق فرا خواند. سپس ارتش عراق از چهار جبهه‌ی متفاوت با ۲۰۰۰۰۰ سرباز از مرزهای ایران گذشت، در حالی که قبل از آن جنگنده‌های عراق پایگاه‌های نیروی هوایی ایران را بمباران کرده بودند.

عراق در آغاز جنگ در اوضاع بسیار مناسبی قرار داشت. ایدئولوژی بعثیسم نه تنها سربازان عراقی را برای تسخیر "عربستان" (خوزستان) تهییج می‌کرد، بلکه با ایجاد

^{۱۳۶} vgl., ebd., S. ۳۶۹f.

اسلامی و تشکیل یک هیرارش‌ی نوین و پاکس اسلامی را به سرکردگی خویش در نظر داشتند.

با وجودی که اسلامیان به صورت عربان اهداف سیاست داخلی و خارجی حکومت خویش را بیان می‌کردند، کسی قادر به درک و تحلیل ابعاد مخرب، مرتجع و متعرض ایدئولوژی آن‌ها نمی‌شد. آیت‌الله خمینی بارها در تبعید خلیج فارس را خلیج اسلامی نامید و مدعی شد که پس از سرنگونی شاه حکومت اسلامی دیگر وظیفه‌ی ژاندارم منطقه را برای محافظت از منافع کشورهای غربی به عهده نمی‌گیرد. هنوز چندی از انقلاب بهمن سپری نشده بود که جناح راست حزب بعث عراق به رهبری صدام حسین قدرت سیاسی را در دست گرفت و ریاست جمهوری کشور، حسن‌البکر، را سرنگون کرد. سپس بعثیان عراقی از اسلامیان ایرانی خواستند که به نشانه‌ی خصلت ضدامپریالیستی انقلاب خویش، حقوق تمامی شطالعرب را به آن‌ها واگذار کنند و اداره‌ی جزایر تمب بزرگ، تمب کوچک و ابوموسی را به عهده‌ی امارت عربی بگذارند.^{۱۳۵}

به نظر می‌رسد که بعثیان عراقی نیز آیت‌الله خمینی را به کلی اشتباه فهمیده بودند، زیرا او هیچ‌گاه مرزهای کشوری را که پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی از طریق دول امپریالیستی معین شده بودند، به رسمیت نشناخت. او در سخنرانی‌هایش به بین‌النهرین (عراق و سوریه)، شامات (سوریه و لبنان) و حجاز (عربستان سعودی) اشاره می‌کرد و با استفاده از نام‌های تاریخی این مناطق بر اهداف پان‌اسلامیستی خویش انگشت می‌گذاشت. به بیان دیگر، استقرار جمهوری اسلامی در ایران نمی‌توانست منجر به آرامش خاورمیانه شود، زیرا منافع طبقه‌ی حاکم ایران و عراق به صورت دو ایدئولوژی آشتی‌ناپذیر، یعنی پان‌اسلامیسم و پان‌عربیسم در برابر هم‌دیگر قرار گرفته بودند.

پس از انقلاب بهمن بلافاصله ناآرامی میان شیعیان عراقی آغاز شد. در برابر حکومت بعثی، اهالی عرب خوزستان را به قیام تهییج کرد. در ماه فوریه‌ی ۱۹۸۰ میلادی آیت‌الله سید عبدالله شیرازی شیعیان عراق را به سرنگونی حکومت بعثیان فرا خواند. هم‌زمان آیت‌الله محمد باقر صدر، دبیر اول حزب "الدعوت الاسلامیه" شیعیان عراق را

^{۱۳۵} vgl., ebd., S. ۸۸

آمریکا پس از گشایش جنگ بلافاصله بی طرفی خود را اعلام کرد، با وجودی که هوادار دولت عراق بود. شوروی در برابر یک سیاست متوازن در پیش گرفت که هم روابط سیاسی و اقتصادی خود را با ایران گسترده سازد، بدون این که به جنبش اسلامیان بهای چندان بدهد و هم عراق را تا حد ممکن به سلطه‌ی خویش در آورد. اتخاذ این سیاست‌ها برای دو ابر قدرت جهان به این دلیل بود که اسلامیان ایران در تلاش تشکیل یک هیرارش‌ی پان‌اسلامیستی بودند در حالی که بعثیان عراق با هدف سرکردگی جهان عرب انگیزه‌ی سازمان‌دهی یک هیرارش‌ی پان‌عربیستی را داشتند. از آن‌جا که نه سران جمهوری اسلامی و نه بعثیان عراقی سلطه‌ی شوروی و یا هژمونی آمریکا را می‌پذیرفتند، جنگ میان ایران و عراق نیز تبدیل به یک جنگ نیابتی میان ابر قدرت‌های جهان نشد. دیپلماسی شوروی و آمریکا از اوضاع موجود در خاورمیانه رضایت کامل داشتند، یعنی زمانی که دو قدرت مستقل در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان در یک جنگ فرسایشی هم‌دیگر را ضعیف می‌کردند.^{۱۳۸}

در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ی ۴۷۹ را تصویب کرد و در آن حکومت‌های ایران و عراق را فراخواند که به جنگ پایان دهند و مسائل مرزی خویش را از طریق مذاکرات حل و فصل کنند. حکومت اسلامی این قطعنامه را رد کرد زیرا دلیلی برای مذاکرات با بعثیان نمی‌دید تا زمانی که ارتش عراق سرزمین ایران را تحت تسخیر خود داشت. دولت بعثی عراق نیز تازه جنگ را آغاز کرده بود و در موفقیت نظامی خود تردید نمی‌کرد.^{۱۳۹}

با شروع جنگ میان ایران و عراق گروگان‌های آمریکایی نقش خود را برای انحراف افکار عمومی و بسیج مردم ایران در برابر دشمن خارجی از دست دادند. حکومت ایران در اواسط ماه ژانویه ۱۹۸۱ میلادی با سفرای آمریکا در الجزایر بر سر آزادی گروگان‌ها توافق کرد و در تاریخ ۲۰ ژانویه همین سال، ۵۲ گروگان آمریکایی پس از ۴۴۴ روز اسارت به سوی فرانکفورت در آلمان غربی پرواز کردند. رئیس‌جمهور آمریکا، جیمی کارتر، جهت استقبال از آن‌ها در فرودگاه حضور داشت، در حالی که چند

^{۱۳۸} vgl. Maull, H. (۱۹۸۸): Die Supermächte in der Golfregion, in: Steinbach, Udo (Hrsg.): Der Golfkrieg, S. ۱۱۱ff., Hamburg, S. ۱۲۰f.

^{۱۳۹} vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. ۲۷۶

دشمن خارجی، جنبش شیعیان جنوب کشور به راحتی قابل سرکوب می‌شد. به غیر از این، وجهه‌ی بعثیان عراق در جهان عرب منزلت نوینی می‌یافت. بخصوص پس از اخراج مصر از "اجتماع عربی" برای بعثیان عراقی ممکن بود که به سرکردگی کشورهای عربی در بیایند. "اجتماع عربی" پس از امضای قرارداد کمپ دیوید میان انور سادات و مناحیم بگین، سران مصر را متهم به خیانت به اصول پان‌عربیسم می‌کرد.

در برابر اوضاع سیاسی و نظامی ایران بسیار سخت بود. دانشجویان خط امام پس از تسخیر سفارت ایالات متحده در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۹ میلادی ۵۲ تن کارمند آمریکایی را در گروگان داشتند و از آن پس، ایران تحت بایکوت اقتصادی قرار گرفته بود. بیش از ۸۰ تن ژنرال و افسران بالا رتبه‌ی ارتش شاهنشاهی به جوخه‌ی اعدام سپرده و بیش از ۱۲۰۰۰ تن به علت بی‌ایمانی به اسلام و "انقلاب اسلامی" پاکسازی شده بودند، در حالی که بیش از ۱۰۰ تن از خلبانان نیروی هوایی شاهنشاهی در زندان به سر می‌بردند. با این وجود آیت‌الله خمینی آغاز جنگ را عنایت الهی تلقی می‌کرد، زیرا او از آن پس قادر شد که بدون مقاومت گسترده‌ی مردمی سیاست تشکیل دارالاسلام و دارالحرب را متحقق سازد. سرکوب و ارباب دگراندیشان که به گمان برخی از مفسران وقایع سیاسی در روند "انقلاب فرهنگی" به اوج خود رسیده بود، شدت بیشتری گرفت. شعار "حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله" به فعالان سیاسی تداعی می‌کرد، کسانی که هوادار حزب‌الله نیستند و بدون چون و چرا از آیت‌الله خمینی تبعیت نمی‌کنند، عوامل نفاق در امت اسلامی محسوب می‌شوند و از آن‌جا که در حزب شیطان فعال‌اند، حکم قتل‌شان از هم‌اکنون صادر شده است.

با تمامی این وجود فعالان اپوزیسیون در خواب غفلت مبارزات ضد امپریالیستی به سر می‌بردند و به همین دلیل از تحلیل و شناخت قوای وحوش اسلامی که در انتظار موقعیت مناسبی برای ستاندن جان و مال و ناموس آن‌ها بود، عاجز بودند. بنابراین شروع جنگ منجر به یک اتحاد ملی برای دفاع از کشور و انقلاب شد که نه تنها رقابت سیاسی میان جناح‌های متفاوت اسلامیان را محدود ساخت، بلکه فعالان اپوزیسیون را برای مبارزه با امپریالیسم روانه‌ی جبهه‌های جنگ کرد.^{۱۳۷}

^{۱۳۷} vgl., ebd., S. ۳۷۰ff.

این تهاجم سران حزب جمهوری اسلامی بنی صدر را متهم به خیانت، وطن‌فروشی و ترویج کیش شخصیت کردند.^{۱۴۲}

اوضاع سیاسی در ایران به شدت بحرانی بود و هیچ جریانی عقب نمی‌نشست. مابقی مجله‌های سیاسی که هنوز ممنوع نشده بودند، مدام از فعالیت حزب‌الله گزارش می‌دادند و با افشای حزب جمهوری اسلامی به عنوان عامل اغتشاش، حکومت اسلامی را متزلزل می‌کردند. سرانجام دادستان کل کشور در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۸۱ میلادی انتشار مجله‌های "انقلاب اسلامی" (بنی صدر)، "میزان" (نهضت آزادی)، "آرمان ملت" (داریوش فروهر)، "جبهه‌ی ملی"، "مردم" (حزب توده) و "عدالت" (گروه مائویستی) را ممنوع کرد. به این ترتیب، سقوط نهایی فرهنگ سیاسی در ایران قطعی شد و هنر سیاست به زد و خوردهای خیابانی تنزل یافت. در صدر وحوش اسلامی حجت‌الاسلام هادی غفاری قرار داشت و شعار اوباش حزب‌الله، "خمینی عزیزم بگو که خون بریزم"، گویای برنامه‌ی سیاسی مرتجع، متعرض و مخرب آن‌ها برای شهروندان متمدن ایران بود.

نزاع در طبقه‌ی حاکم و زد و خوردهای خیابانی چنان شدت گرفت که دیگر امنیت رئیس‌جمهور کشور، بنی صدر، و سران مجاهدین خلق قابل تضمین نبود. سرانجام مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱ میلادی بنی صدر را از پست ریاست جمهوری برکنار کرد و آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر "انقلاب اسلامی" بر آن صحنه گذاشت. هفت روز پس از این ماجرا بنی صدر و مسعود رجوی به فرانسه گریختند و برای سرنگونی "رژیم خمینی و ملاتاریا" با همکاری حزب دموکرات کردستان و فعالان دیگر اپوزیسیون "شورای ملی مقاومت" را تشکیل دادند.

از آن پس دیگر مبارزه‌ی مسلحانه در ایران محدود به کردستان نمی‌شد. در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۸۱ میلادی مقر حزب جمهوری اسلامی و در تاریخ ۳۰ اوت همین سال دفتر ریاست جمهوری اسلامی در تهران منفجر شدند. بسیاری از سران رژیم و اعضای

^{۱۴۲} vgl. Fürtig, Henner (۱۹۸۸): Sechs Jahre irakisch-iranischer Krieg - eine Bilanz, in: Der Golfkrieg, Steinbach, Udo (Hrsg.), S. ۶۱ff., Hamburg, S. ۶۵, und Taheri, A. (۱۹۸۵): Chomini und die islamische Revolution, Hamburg, S. ۳۴۴

ساعت قبل جانشینش، رونالد ریگان، قسم‌نامه‌ی ریاست جمهوری آمریکا را ایراد کرده بود.^{۱۴۰}

آزادی‌گروگان‌های آمریکایی برای بخش بزرگی از اپوزیسیون نشانه‌ی خصلت امپریالیستی جمهوری اسلامی و مصداق تئوری آن‌ها بود. در حالی که پس از "انقلاب فرهنگی" اغلب سازمان‌های اپوزیسیون در کردستان مقاومت می‌کردند، سازمان مجاهدین خلق چون گذشته قدرت سازمان‌دهی در تمامی نقاط ایران را داشت. از آن‌جا که سران مجاهدین خلق جنگ عراق با ایران را در نیابت آمریکا تصور می‌کردند، مسعود رجوی پیشنهاد مذاکره با دولت عراق را برای پایان جنگ داد و حتا حاضر شد که برای رفع اختلاف دو کشور این وظیفه را شخصاً به عهده بگیرد. از آن پس، اسلامیان سازمان مجاهدین خلق را متهم به خیانت و وطن‌فروشی کردند.^{۱۴۱}

به غیر از مقاومت اپوزیسیون نزاع اسلامیان در طبقه‌ی حاکم، یعنی میان ریاست جمهوری، ابوالحسن بنی صدر، و دبیر اول حزب جمهوری اسلامی ایران، آیت‌الله بهشتی، به پایان نمی‌رسید. بنی صدر قادر نبود که اعضای کابینه‌ی مطلوب خویش را به تأیید مجلس در آورد. در آن‌جا حزب جمهوری اسلامی اکثریت آراء را داشت و حاضر نبود به غیر از رجایی، نخست‌وزیر دیگری را تحمل کند. بنی صدر برای تثبیت سیاست خود بارها به آیت‌الله خمینی شکایت کرد و در پی جلب پشتیبانی او بود در حالی که حزب جمهوری اسلامی در مجلس و با سازمان‌دهی حزب‌الله در خیابان‌ها عرصه‌ی سیاسی را همواره بر او تنگتر می‌کرد. بنی صدر سعی داشت به عنوان فرماندهی کل قوا با یک پیروزی بزرگ در جبهه‌ی جنگ به وجهه‌ی مردمی خویش بیفزاید و اعمال نفوذ سیاسی خود را از این طریق ممکن سازد. لیکن قبل از تهاجم به ارتش عراق برنامه و تاریخ آن را در روزنامه‌ی "انقلاب اسلامی" منتشر کرد. پس از شکست ارتش ایران در

^{۱۴۰} vgl. Wöhlert, T. (۱۹۹۰):, ebd. S. ۱۳۵, und

vgl. Encke, U. (۱۹۸۹): Ayatollah Khomeini - Leben, Revolution und Erbe, München, S. ۸۵

^{۱۴۱} vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. und

vgl. Greussing, Kurt (۱۹۸۷):, ebd. S. ۲۳۳

vgl. Motadel, I. (۱۹۸۷):, ebd., S. ۱۴۳

سنگر عقب راند و سرانجام در تاریخ ۲۴ مه ۱۹۸۲ میلادی ویرانه‌ی خرمشهر را دوباره به تسلط حکومت اسلامی در آورد. از آن پس، اوضاع جنگ به کلی تغییر کرد. بعثیان عراقی که در ارزیابی عواقب جنگ به کلی در اشتباه بودند، در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۸۲ میلادی به دولت ایران پیشنهاد صلح دادند. چندی نگذشت که سازمان ملل متحده در تاریخ ۱۲ ژوئیه همین سال قطعنامه‌ی ۵۱۴ را تصویب کرد که در آن آتش بس بین ایران و عراق و عقب نشینی ارتش دو کشور در پشت مرزهای بین‌المللی در نظر گرفته شده بودند. به غیر از این، شورای امنیت سازمان ملل متحده تعهد کرده بود که برای پاسداری از آتش بس قوای نظامی به آن‌جا نفرستد.^{۱۴۵}

تا فتح خرمشهر به تخمین بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن از ایرانیان در جنگ جان باخته بودند، ۲۵۰۰۰۰ تن معلول جنگی در بیمارستان‌های کشور به سر می‌بردند و ۲ میلیون نفر آوارهی جنگی محسوب می‌شدند. کشورهای امارات عربی، کویت و عربستان سعودی به حکومت اسلامی پیشنهاد کردند که گرامت جنگی ایران را به مقدار ۳۰ میلیارد دلار به عهده می‌گیرند اگر که ایران با قطعنامه‌ی ۵۱۴ سازمان ملل متحده موافقت کند. پس از امتناع حکومت اسلامی از قبول این پیشنهاد، کشورهای خلیج فارس گرامت جنگی را تا ۸۰ میلیارد دلار و سپس تا ۱۱۰ میلیارد دلار بالا بردند. اما از آن‌جا که اسلامیان ایران خواهان تشکیل یک هیرارش پان‌اسلامیستی به سرکردگی خود در خاورمیانه بودند و در صدور "انقلاب اسلامی" به کشورهای عرب کوتاه نمی‌آمدند، دست رد به سینه‌ی آن‌ها زدند. از آن پس عربستان سعودی، کویت و امارات عربی مبتکر تشکیل "شورای همکاری خلیج" شدند که در برابر سیاست خارجی جمهوری اسلامی در خاورمیانه یک مانع محکم بسازند. سپس تمامی هزینه‌ای را که به عنوان گرامت جنگی برای ایران در نظر گرفته بودند، به عنوان وام جهت تسلیحات نظامی در اختیار بعثیان عراقی گذاشتند و یا به سوی حوزه‌های علمیه در پاکستان سرازیر کردند که با ترویج اسلام وهابی که به صورت یک ایدئولوژی خشن اسلامی در تضاد با تشیع

حزب جمهوری اسلامی در این ترورها به قتل رسیدند. سپس حکومت اسلامی یک شبکه‌ی اطلاعاتی در کشور سازمان‌دهی کرد که بنا بر تبلیغات دولتی ۳۸ میلیون تن از "جاسوسان الله" را در بر می‌گرفت. به غیر از این، بازداشت، شکنجه و اعدام فعالان اپوزیسیون که پس از انقلاب بهمن بلافاصله آغاز شده بود، به اوج خود رسید.^{۱۴۳}

حزب توده با وجود قتل فعالان سیاسی و خفقان اجتماعی از حکومت اسلامی و رهبری آیت‌الله خمینی دفاع می‌کرد. نظریه‌پردازان آن میان "روحانیت دوراندیش" و "روحانیت عقب‌افتاده" تفاوت قائل می‌شدند و از "دوراندیشان" بلاشرط حمایت می‌کردند. در واقع "روحانیت دوراندیش" همان جناح مکتبی بود که پس از ائتلاف با جناح حجتی، حزب جمهوری اسلامی را برای سرکوب مردم ایران و اسلامی کردن کشور، یعنی تشکیل دارالاسلام و صدور انقلاب اسلامی، یعنی تشکیل دارالحرب به رهبری آیت‌الله خمینی تأسیس کرده بود. به نظر حزب توده "روحانیت دوراندیش" شامل جناح رادیکال خط امام می‌شد و خصلتاً ضد دیکتاتوری، ضد امپریالیسم و مردمی بود. بنابراین اعضای حزب توده با وجود ترور و توحش روزمره‌ی مردم که اسلامیان سازمان‌دهی آن‌ها را به عهده داشتند، با کمال وقاحت خود را "پیروی خط امام" می‌نامیدند و در داخل و خارج از کشور از حکومت اسلامی پشتیبانی می‌کردند.^{۱۴۴}

از این رو غیر منتظره نیست، زمانی که انگشت اتهام در لو رفتن کودتای لویزان در ماه مارس ۱۹۸۲ میلادی و کودتای نوژه در ماه ژوئن همین سال به سوی عوامل نفوذی حزب توده دراز است. در حالی که در کودتای اولی افسران ارتش (شاهنشاهی) شرکت داشتند، اعضای کودتای نوژه شامل اسلامیان دولتی مانند صادق قطب‌زاده و برخی از روحانیان منتقد به ولایت فقیه مانند آیت‌الله شریعتمداری و داماد او حجت‌الاسلام عبدالکریم حجازی می‌شدند.

با انهدام اپوزیسیون در کشور و برکناری بنی صدر، نزاع در جامعه‌ی سیاسی حکومت اسلامی محدود شد و اسلامیان تمامی امکانات کشوری و قوای دولتی را متوجه‌ی جنگ با عراق ساختند. ارتش ایران در یک جنگ موضعی قوای بعثیان عراقی را سنگر به

^{۱۴۳} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): ebd., S. ۳۷۸f.

^{۱۴۴} vgl. Greussing, Kurt (۱۹۸۷): ebd. S. ۲۳۵

^{۱۴۵} vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. ۲۷۷f., ۱۴۴

مؤمنان فرقه‌ی وهابیه شیعیان را مشرک می‌دانند و این نزاع ریشه‌های عمیق تاریخی و دینی دارد. اول، شیوه‌ی جمع‌آوری احادیث تشیع است که با استفاده از خرد بشری گرد آورده شده‌اند. دوم، وهابیان فقط عبادت الله را مجاز می‌دانند و تمامی مراسمی را که برای تجلیل زندگان و یا به مناسبت یادبود مردگان برگزار می‌شوند، نشانه‌ی شرک می‌پندارند. این در واقع رد همان مراسم عزاداری تشیع ظاهریه در رابطه با سرکوب و کشتار امامان شیعه و بخصوص شهادت امام حسین است. از آن‌جا که فرقه‌ی وهابیه در تداوم تسنن حنبلیه تشکیل شده است، اجتهاد را رد نمی‌کند. اما برای اجتهاد یک شیوه‌ی سخت و محدود ظاهری در نظر گرفته است. به غیر از این، وهابیان شرکت در نماز جماعت و پرداخت زکات به حکومت را وظیفه‌ی شرعی می‌دانند و سرپیچی از آن‌ها را نشانه‌ی شرک و قتل مشرک را وظیفه‌ی مسلمانان محسوب می‌کنند.^{۱۴۸}

ترویج فرقه‌ی وهابیه از سال ۱۹۸۳ میلادی با هزینه‌ی اعضای "شورای همکاری خلیج" در پاکستان آغاز شد و ارتجاعی‌ترین، ماجراجوترین و خشن‌ترین اقلیت مسلمان از تمامی کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی راهی حوزه‌های علمیه در آن‌جا شدند که پس از فراگیری اسلام وهابی همان سپاه جانی و مزدور طالبان را تشکیل دهند که نه تنها مانع تشکیل یک هیرارشی پان‌اسلامیستی به سرکردگی حکومت اسلامی شیعیان ایران شود، بلکه با عملیات تروریستی امنیت مردم متمدن جهان را مختل سازد.

با وجود وقوع چنین تحولات خطیری برای امنیت خاورمیانه، سران نظام جمهوری اسلامی در فکر بسیج مردم جهت تداوم "جنگ تا پیروزی" بر عراق بودند. از نظر آن‌ها جنگ باید ادامه می‌یافت، زیرا از یک سو، وحدت کلمه به رهبری آیت‌الله خمینی فقط از این طریق تضمین می‌شد و از سوی دیگر، آرمان‌های انقلاب برای تحقق اهداف دنیوی مانند برابری، آزادی و عدالت اجتماعی فقط در خفت جنگ و با ترویج فرهنگ اخروی شهادت قابل شکست بودند. به این ترتیب، اسلامیان با تداوم جنگ نه تنها بحران سیاسی نظام و رقابت‌های درونی خویش را محدود می‌ساختند، بلکه نسل آرمان‌گرای انقلاب را برای شهادت راهی جبهه‌های جنگ می‌کردند. در حالی که

^{۱۴۸} vgl. Peters, Rudolph (۱۹۹۱): Erneuerungsbewegungen im Islam vom ۱۸. bis zum ۲۰. Jahrhundert und die Rolle des Islams in der neueren Geschichte: Antikolonialismus und Nationalismus, in: Islam in der Gegenwart, Ende, W. / Steinbach, Udo (Hrsg.), S. ۹۱ff., München, S. ۹۱f.

قرار داشت، یک قشر وحشی‌تری از اسلامیان را در برابر قوای حزب‌الله جمهوری اسلامی ایران سازمان‌دهی کنند.^{۱۴۶}

فرقه‌ی وهابیه یکی از مرتجع‌ترین شاخه‌های تسنن ظاهریه است که شیوه‌ی ایمانی آن به احمد بن حنبل منسوب می‌شود. او یکی از روحانیان عصر عباسیان بود که در دادگاه تفتیش عقاید (محنه) در دوران خلافت مأمون حاضر به تأیید دکترین دولتی، یعنی "قرآن کلام مخلوق الله" نمی‌شد. حتا شکنجه خدش‌های به ایمان او وارد نیاورد، زیرا به اعتقاد ابن‌حنبل گزینش خرد در حکمت الهی نشانه‌ی شرک بود.^{۱۴۷} محمد بن‌عبدالوهاب (وفات ۱۷۹۲ میلادی) پس از این که در ائتلاف سیاسی با یکی از امیران عربستان به نام عثمان بن‌مؤمّر توفیقی حاصل نکرد، در سال ۱۷۴۵ میلادی با یکی از امرای دیگر شبه جزیره‌ی عربستان به نام محمد بن‌سعود یک پیمان دینی برای تشکیل یک امارت وهابی بست. در سال وفات او تمامی شبه جزیره‌ی عربستان تحت تسلط بن‌سعود بود و تعرض قوای نظامی او به خلافت عثمانیان پایان نمی‌یافت. سرانجام در جنگی که در سال ۱۸۱۸ میلادی میان سپاه عثمانی و قوای سعودی به وقوع پیوست، اولین حکومت وهابی سرنگون شد. وصلت خانوادگی سعودیان و وهابیان باعث شد که اندیشه‌ی تشکیل یک حکومت وهابی پابرجا بماند. در دهه‌ی ۲۰ قرن گذشته، یعنی در دوران فروپاشی امپراطوری عثمانیان دوباره حکومت وهابی در شبه جزیره‌ی عربستان مستقر شد و طایفه‌ی سعودی قدرت سیاسی را به دست گرفت.

مقایسه، در رابطه با شکل‌گیری طالبان و تصرف قدرت سیاسی در افغانستان یک سری مقالات در اطلاعات سیاسی اقتصادی^{۱۴۶} درج شده‌اند. از جمله مقالات دکتر پرویز ورجاوند تحت عنوان "افغانستان از حماسه تا فاجعه" را باید نام برد. مقایسه شماره‌ی ۱۳۰ به بعد اطلاعات سیاسی و اقتصادی، تهران.

^{۱۴۷} vgl. Watt, W. Montgomery/Marmura Michael (۱۹۸۵): Der Islam II - Politische Entwicklungen und theologische Konzepte, in: Die Religionen der Menschheit, Bd. ۲۵۲, Cancik, Hubert/Eicher, Peter/Gladigow, Burkhard/Greschat, Martin (Hrsg.), Stuttgart/Berlin/Köln/Mainz, S. ۱۸۲, und vgl. Van Ess, Josef (۱۹۹۲): Theologie und Gesellschaft im ۲. und ۳. Jahrhundert Hidschra - Eine Geschichte des religiösen Denkens im frühen Islam, Bd. III, Berlin/New York, S. ۴۴۷f., ۱۹۹, und

مقایسه پطروشفسکی، ایلیاپاولویچ (۱۳۶۲): اسلام در ایران - از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ مشقم، تهران، صفحه‌ی ۲۲۳ ادامه

که باید برای ایجاد امنیت مرزهای کشور فعال می‌شد. جناح حجتیه نیز با اهداف آیت‌الله خمینی جهت تشکیل امت اسلامی مخالفت می‌کرد و به حفظ تمامیت ارضی ایران رضایت می‌داد. با خروج ارتش عراق از ایران نه تنها نارضایتی در کشور شکل گرفت، بلکه روابط بین‌المللی ایران نیز دگرگون شد. پس از آزادی گروگان‌های آمریکایی و پیروزی رونالد ریگان در مبارزات انتخاباتی رابطه‌ی ایران و آمریکا رو به بهبود بود. ایالات متحده ۷۳ میلیارد دلار از دارایی ایران در آمریکا را آزاد ساختند و از شدت بایکوت اقتصادی کاست. تسلیحات نظامی و وسایل یدکی از طریق کره‌ی جنوبی و اسرائیل به ایران فرستاده می‌شدند و شرایط تداوم جنگ را مهیا می‌ساختند. در برابر شوروی پس از عقب‌نشینی ارتش عراق از سرزمین ایران و رد قطعنامه‌ی ۵۱۴ سازمان ملل متحد به وسیله‌ی حکومت اسلامی روابط تسلیحاتی گسترده‌تری را با عراق آغاز ساخت و سران جمهوری اسلامی را متهم به شوینیسیم کرد.^{۱۵۱}

شوروی بر خلاف آمریکا در ایران سفارت داشت و متخصصان روسی پس از اخراج آمریکاییان وظایف آن‌ها در کشور را به عهده گرفته بودند. به غیر از این، اعضای حزب توده به عنوان عوامل شوروی در ایران فعالیت داشتند. اوضاع متزلزل درونی حکومت اسلامی از یک سو و افزایش نفوذ شوروی در ایران از سوی دیگر، دیپلماسی آمریکا را نگران می‌کرد. سازمان سیا در یک گزارش به دولت آمریکا هشدار داد،

«رژیم خمینی متزلزل و سرنگونی آن در آینده‌ی نزدیک ممکن است (...) آمریکا در این بازی کارتی در دست ندارد، اما شوروی (کارت‌های) بسیار (...). ما باید بلاشرط برنامه‌ی گسترده‌ای را تدارک ببینیم که به ما نفوذ کافی برای رقابت در معین (کردن) جانشین تهران را بدهد.»^{۱۵۲}

^{۱۵۱} vgl. Wöhlert, T. (۱۹۹۰):, ebd. S. ۹۶, und

vgl. Encke, U. (۱۹۸۹):, ebd., S. ۱۳۲ und

vgl. Maull, H. (۱۹۸۸):, ebd., S. ۱۲۲, und

vgl. Tinaye-Tehrani, A. (۱۹۹۴): Der irakisch-iranische Krieg vom September ۱۹۸۰ bis zum August ۱۹۸۸, Marburg, S. ۱۲۲

^{۱۵۲} z. n. Stern, M. (۱۹۸۸): Irangate, in: Der Golfkrieg, Steinbach Udo (Hrsg.), S. ۱۳۳ff., Hamburg, S. ۱۳۳f.

روحانیان کلاش از خدمت سربازی معاف بودند، جوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله را برای شرکت در جنگ و شهادت بسیج می‌کردند. بنا بر تبلیغات رژیم اسلامی سپاه بسیج ۲۰ میلیون تن از مردم مسلمان را در بر می‌گرفت و بسیجی شهادتش را اوج سعادت، یعنی جشن عروسی خویش تلقی می‌کرد.

آیت‌الله خمینی برای ترویج اندیشه‌ی شهادت یک نقش اساسی بازی می‌کرد. او همواره بر نظریه‌ی خویش تأکید داشت که "هر چه بیشتر خون بریزد، انقلاب اسلامی پیروزتر می‌شود". با وجودی که ارتش بعثیان عراقی از ایران بیرون رانده شده بود، آیت‌الله خمینی چون گذشته از جنگ تدافعی سخن می‌گفت. به نظر او اسلام در خطر بود و جمهوری اسلامی برای پیروزی دین باید نخست کربلا و بعد اورشلیم را فتح می‌کرد و "حکومت‌های شیطانی بعثیان عراقی و صهیونیستان اسرائیلی" را در هم می‌کوبید. دیگر انتظار ظهور مهدی جایز نبود و انبوه شهیدان باید زمینه‌ی ظهور او را مهیا می‌ساخت.^{۱۴۹}

آیت‌الله خمینی به مناسبت وداع زائران حج در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۲ میلادی سران کشورهای عراق، مصر، اردون، سودان و مراکش را به باد ناسزا گرفت و آمریکا و اسرائیل را شیطان نامید. سپس حجت‌الاسلام خوینیه‌ها را که در رهبری گروگان‌گیری سفیران آمریکایی شهرتی کسب کرده بود به سرپرستی زائران حج در آورد. حجاج ایرانی در مکه یک تظاهرات بر علیه آمریکا و اسرائیل برگزار کردند و با شعارهای "الله اکبر" و "مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل" قرآن به دست گرفته و به بام خانه‌های مکه رفتند. پلیس عربستان سعودی این تظاهرات را سرکوب کرد و حجاج مجروح را بدون درمان پزشکی به ایران فرستاد.^{۱۵۰}

تشکیل دارالحرب و برنامه‌ی صدور انقلاب اسلامی نه تنها از طریق افسران ارتش رد می‌شد، بلکه باب طبع جناح حجتیه نیز نبود. با بیرون راندن ارتش عراق از کشور و حفظ تمامیت ارضی ایران کار ارتشیان نیز به پایان رسیده و حال نوبت دیپلماسی بود

^{۱۴۹} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۳۸۴f.

^{۱۵۰} vgl. Mahrad, A. (۱۹۸۴): Zur Rolle des iranischen "Ministeriums für islamischen Aufklärung", in: Orient ۱/۸۴, S. ۶۵ff., Hamburg, S. ۷۰f.

باران ساخت. در برابر ارتش ایران بندرهای عراق را به توپ بست. در ماه ژانویه ۱۹۸۵ میلادی ارتش عراق جزیره‌ی مجنون را دوباره به تسلط خویش در آورد و در جنگ خونینی که در منطقه‌ی هویزه به وقوع پیوست، بیش از ۱۵۰۰۰ تن سرباز جان باختند.^{۱۵۴}

از آن‌جا که تشدید جنگ در سواحل خلیج فارس منجر به ناامنی کشتی رانی و حمل و نقل نفت خام به بازارهای جهانی می‌شد، در تاریخ ۱ ژوئیه ۱۹۸۵ میلادی سازمان ملل متحده قطعنامه‌ی ۵۲۲ را تصویب کرد و به حکومت‌های ایران و عراق در اخلاص کشتی رانی در خلیج فارس هشدار داد.^{۱۵۵} در این دوران حجت‌الاسلام رفسنجانی به فرمان‌دهی کل قوا در آمده بود. او از یک سو، در تدارک یک تهاجم بزرگ به عراق بود و از سوی دیگر، به کشورهای خلیج و آمریکا تضمین می‌داد که با سرنگونی بعثیان عراقی و مجازات صدام حسین تمامیت ارضی عراق محفوظ می‌ماند و حکومت اسلامی حاضر است که حتی پس از استقرار یک دولت هوادار آمریکا در آن‌جا با آن برای ثبات خاورمیانه همکاری کند.

اما تدارک یک تهاجم بزرگ به عراق و سرنگونی بعثیان محتاج به تسلیحات نظامی بود. هم‌زمان حزب‌الله لبنان ۷ تن از شهروندان آمریکایی را به گروگان گرفته بود. غیر از این، انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا نزدیک بود و رونالد ریگان آزادی گروگان‌ها را پیش شرط پیروزی خود می‌دانست. از این رو، راه برای مذاکرات ایران و آمریکا جهت تعویض گروگان‌ها با تسلیحات نظامی هموار بود. پس از آزادی اولین گروگان در ماه ژوئیه ۱۹۸۵ میلادی، آمریکا در ماه بعد یک هواپیما مملو از لوازم یدکی نظامی به ایران فرستادند. یک ماه بعد، دومین گروگان آمریکایی از حبس حزب‌الله در لبنان آزاد شد. در حالی که آمریکا به ایران وسایل یدکی صادر می‌کردند و از طریق اسرائیل و کره‌ی جنوبی تسلیحات نظامی به سپاه پاسداران می‌فروختند، هم‌زمان با عکس‌های ماهواره‌ای محل آن‌ها را به حکومت عراق گزارش می‌دادند که نیروی هوایی بعثیان آن‌ها را منهدم سازند.

^{۱۵۴} vgl. Maull, H. (۱۹۸۸): ebd., S. ۱۲۲, und

vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): ebd., S. ۳۹۱f.

^{۱۵۵} vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. ۲۷۷f.

سپس آمریکا برای خراب کردن رابطه‌ی حکومت اسلامی با شوروی در ماه فوریه‌ی ۱۹۸۳ میلادی یک لیست از جاسوسان ک‌گ‌ب را به سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی ارائه کرد. این لیست یک سال قبل از طریق یک افسر اطلاعاتی شوروی به نام ولادیمیر کوچیکین پس از گریز به انگلستان در اختیار سازمان سیا گذاشته شده بود. آیت‌الله خمینی دریافت این خبر را یک رحمت الهی نامید و از الله به خاطر لطف او قدردانی کرد. از آن پس، سفارت شوروی نیز تبدیل به لانه‌ی جاسوسی شد و کارکنان سفارت و متخصصان روسی از ایران اخراج شدند. سپس تمامی سران و هزاران تن از اعضای حزب توده بازداشت شده و به زندان افتادند. در حالی که بیش از ۲۰۰ تن از اعضای این حزب به قتل رسیدند، جناح "روحانیت دوراندیش" سران توده‌ای را به پشت تلویزیون کشید که در خفت و خواری به "خیانت‌های" گسترده‌ی خویش اعتراف کنند.^{۱۵۳}

شوروی در پایان سال ۱۹۸۳ میلادی ۲ میلیارد دلار تسلیحات نظامی در اختیار عراق گذاشت که تداوم جنگ ارتش بعثیان را با حکومت اسلامی ممکن سازد. از آن‌جا که ارتش ایران و جناح حجتیه از مخالفان تدام جنگ به شمار می‌رفتند، آیت‌الله خمینی از یک سو، مدیریت جنگ را به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تحت فرمان محسن رضایی محول کرد و از سوی دیگر، جناح حجتیه و هواداران آیت‌الله مرتضی عسکری را از انتخابات مجلس در سال ۱۹۸۴ میلادی محروم ساخت.

تحت نظر سپاه پاسداران و با شرکت انبوه بسیجیان نوجوان که یک کلید پلاستیکی برای ورود به بهشت همراه داشتند و قبل از طلوع آفتاب با حضور "مبارک امام زمان" برای شهادت تهییج شده بودند، جزیره‌ی مجنون در سال ۱۹۸۴ میلادی فتح شد. این نبرد موسوم به خبیر بود که فقط در آن بیش از ۲۰۰۰۰ تن از سربازان ایرانی قربانی برنامه‌های سپاه اسلامیان سفاک شدند. در این جنگ برای اولین بار سپاه بعثیان عراقی بمب شیمیایی استفاده کرد. سرانجام نیروی هوایی عراق برای خلاصی از تعرض قوای نظامی ایران در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۸۴ میلادی نفتکش‌ها و بنادر نفتی ایران را بمب

^{۱۵۳} ebd., und

vgl. Encke, U. (۱۹۸۹): ebd., S. ۱۰۳f.

سو، توپخانه‌ی ارتش ایران بنادر کویت را به توپ بست زیرا که نفت عراق از طریق کویت به بازارهای جهانی صادر می‌شد و از سوی دیگر، نیروی دریایی ایران از حمل و نقل نفت کویت در خلیج فارس جلوگیری می‌کرد. پس از این که تقاضای کویت جهت حفاظت نفت‌کش‌هایش در خلیج فارس از طریق آمریکا رد شد، شوروی با کمال میل این وظیفه را به عهده گرفت. از آن پس، کشتی‌های کویتی با پرچم شوروی در خلیج فارس در حرکت بودند.^{۱۵۸} به این ترتیب، توازن قوا در خاورمیانه به نفع شوروی در حال دگرگونی بود و پاکس آمریکایی در معرض خطر جدی قرار گرفت. پس از تسخیر افغانستان در سال ۱۹۷۹ میلادی رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جیمی کارتر، برای ممانعت از پیشروی شوروی در خاورمیانه سیاست آمریکا را تحت عنوان "دکترین کارتر" مدون کرده بود. به این ترتیب،

«آمریکا هر تلاش قدرت‌های خارجی را برای کنترل منطقه‌ی خلیج فارس به عنوان تعرض به منافع حساس خود تلقی می‌کند و با تمامی وسایل، از جمله قدرت نظامی آن‌را به عقب می‌راند.»^{۱۵۹}

تداوم پاکس آمریکایی بستگی به جلوگیری از افزایش نفوذ شوروی در خاورمیانه، تضمین آزادی کشتی رانی در خلیج فارس و امنیت حمل و نقل نفت خام در عبور از تنگه‌ی هرمز داشت. بنابراین دولت آمریکا به ریاست جمهوری رونالد ریگان فراتر از "دکترین کارتر" موظف شد که

«از هرگونه تهدید علیه حکومت سعودی ممانعت کند و امنیت نظامی و سیاسی اسرائیل و دولت‌های دیگر هوادار غرب در این منطقه را تضمین سازد.»^{۱۶۰}

سیاست شوروی در خاورمیانه از طریق "دکترین برژنف" بیان می‌شد که شامل ممانعت از استقرار یک پایگاه نظامی خارجی در خلیج فارس و هم‌چنین جزایر اطراف

^{۱۵۸} vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. ۱۴۸f., ۲۵۶

^{۱۵۹} z. n. Encke, U. (۱۹۸۹): ebd., S. ۱۴۰

^{۱۶۰} vgl. Reissner, J. (۱۹۸۸): Iran-Irak - Kriegsziele und Kriegsideologien, in: Der Golfkrieg, Steinbach, Udo (Hrsg.), S. ۴۵ff., Hamburg, S. ۴۶, und vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. ۲۹۳

در تاریخ ۲۵ مه ۱۹۸۶ میلادی یک هیئت آمریکایی به سرپرستی ماک فارلن به ایران آمد که مسئله‌ی گروگان‌های آمریکایی در بیروت را فیصله دهد. آمریکا دو هواپیمای باربری هم فرستاده بود که تسلیحات و وسایل یدکی نظامی به ایران آورده بودند. ماک فارلن تخلیه‌ی هواپیماها را مشروط به آزادی گروگان‌ها کرد. پس از دو روز اقامت در هتل استقلال او نه با حکومت اسلامی مذاکره کرد و نه موفق به آزادی گروگان‌ها شد. در حالی که هیئت آمریکایی دست از پا دراز تر قصد ترک ایران را داشت، حکومت اسلامی به ماک فارلن خبر داد که تسلیحات و وسایل یدکی نظامی از هواپیماهای باربری تخلیه شده‌اند.^{۱۵۶}

در سپاه پاسداران یک گروه رادیکال شکل گرفته بود که هر گونه ارتباط با آمریکا را خیانت به اصول پان‌اسلامیسم تلقی می‌کرد. این گروه تحت حمایت آیت‌الله منتظری قرار داشت که منتسب به جانشینی آیت‌الله خمینی شده بود. یکی از اعضای این گروه مهدی هاشمی نام داشت و برادر داماد آیت‌الله منتظری بود. او پس از آگاهی از خبر اقامت ماک فارلن در تهران نخست یک شهروند سوریه را به گروگان گرفت که رابطه‌ی سیاسی ایران و بعثیان سوریه را خدشه دار سازد. سپس گزارش سفر گروه ماک فارلن به ایران را به یک مجله‌ی حزب‌الله لبنانی به نام "الشریعه" فرستاد که در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۸۵ میلادی در آن درج شد. مهدی هاشمی قصد داشت که از این طریق حجت‌الاسلام رفسنجانی را به عنوان عامل آمریکا بی اعتبار کند، اما رفسنجانی موفق شد که او را متهم به جاسوسی برای ایالات متحده کرده و به جوخه‌ی اعدام بسپارد.^{۱۵۷}

پس از دریافت تسلیحات نظامی و وسایل یدکی از آمریکا قوای ایران در یک تهاجم گسترده در تاریخ ۹ فوریه‌ی ۱۹۸۶ میلادی شبه جزیره‌ی فاء را تسخیر کرد و در اوایل سال بعد به فکر فتح بصره در آمد. نیروی هوایی عراق برای خلاصی از فشار نظامی ایران نفت‌کش‌ها و بنادر کشور را بمباران کرد. در پاسخ به این تهاجم نظامی از یک

^{۱۵۶} vgl. Encke, U. (۱۹۸۹): ebd., S. ۱۴۴f., ۱۳۲, und

vgl. Stern, M. (۱۹۸۸): ebd., S. ۱۳۳

vgl. Ege, K. (۱۹۸۷): Irangate - Iran-Contra-Skandal und Tower-Report, Köln, S. ۸f., ۶۳f.

^{۱۵۷} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): ebd., S. ۳۹۴f.

نفت‌کش‌های کویتی یکی پس از دیگری با مین‌های دریایی متصادف و منفجر می‌شدند. در همان حال نیروی هوایی آمریکا برای مجازات حکومت اسلامی ناوهای جنگی و اسکله‌های حفاری نفت ایران در خلیج فارس را منهدم می‌ساخت.^{۱۶۳}

آیت‌الله خمینی برای خلاصی از فشار آمریکا در پی گسترش ناامنی در خاورمیانه بود. او در مراسم وداع زائران مکه در ماه ژوئیه ۱۹۸۷ میلادی بار دیگر سران کشورهای منطقه و آمریکا و اسرائیل را به باد ناسزا گرفت و زائران ایرانی را برای سرنگونی حکومت سعودی که به نظر او نماینده‌ی اسلام آمریکایی بود، تهییج کرد. در تظاهراتی که عوامل حکومت اسلامی در مکه تدارک دیده بودند بیش از ۴۰۰ نفر به قتل رسیدند و چند صد تن مجروح شدند و حکومت اسلامی توانست بار دیگر مظلوم‌نمایی کند. اما تبلیغات دولتی دیگر قادر نبود که انبوه جوانان را تحت شعار "جنگ، جنگ تا پیروزی" برای شهادت در جبهه بسیج کند. آیت‌الله خمینی برای تضمین تداوم جنگ اجازه‌ی نوجوانان از والدینشان را جهت شرکت در جنگ منتفی دانست و زنان بسیجی را به جبهه‌ی جنگ فرستاد.^{۱۶۴}

اکثریت مردم ایران از شرکت در جنگ طفره می‌رفتند زیرا برای صدور "انقلاب اسلامی" که خود از قربانیان آن به شمار می‌رفتند، ارزشی قائل نمی‌شدند. به غیر از این، اوضاع اقتصادی کشور نابسامان و بازسازی نیروی کار مواجه با بحران بود. پس از آغاز جنگ تمامی امکانات کشوری و منابع دولتی در خدمت اهداف نظامی قرار گرفته بودند. رکود نسبی اقتصادی از یک سو و تقلیل قیمت نفت در بازارهای جهانی از سوی دیگر، بحران اقتصادی کشور را تشدید می‌کردند. در حالی که ایران در سال ۱۹۸۳ میلادی ۵'۲۱ میلیارد دلار درآمد نفتی داشت، این مقدار در سال ۱۹۸۵ میلادی به

^{۱۶۳} vgl. ebd., S. ۱۵۰ f., und

vgl. Steinbach, Udo (۱۹۸۹) (Hrsg.): Ein "vergessener Krieg" in neuer Dimension - Das Jahr ۱۹۸۷, in: Der Golfkrieg, Hamburg, S. ۱۰۲

^{۱۶۴} Fürtig, Henner (۱۹۹۳) (Hrsg.): Der Zwischenstaatliche Faktor im Subsystem Persischen Golf, in: Ursachen gewaltförmiger Konflikte n der Golfregion, Internationale und zwischenstaatliche Faktoren, Leipziger Beitrfl zur Orientforschung, Nr. ۲, S. ۶۹ ff., Frankfurt am Main, S. ۱۱۷

vgl. Stern, M. (۱۹۸۸): Massaker in Mekka, in: Steinbach, Udo (Hrsg.): Der Golfkrieg, S. ۱۳۳ ff., Hamburg, S. ۱۳۹

آن می‌شد و ممنوعیت تسلیحات کشتار همگانی در این منطقه را در بر داشت. جلوگیری از تهدید یا اعمال قدرت نظامی کشورهای خلیج در برابر هم دیگر و دخالت در امور داخلی یک دیگر از اصول دیگر "دکترین برژنف" به شمار می‌رفتند. البته شوروی خواهان شرکت مستقیم در تصمیم‌گیری پیرامون اوضاع خلیج فارس بود که امنیت راه‌های تجاری و دریایی را بنا بر منافع خویش تضمین سازد.^{۱۶۱}

از آن‌جا که دولت آمریکا از افزایش نفوذ شوروی در خلیج فارس نگران بود، بر تعداد هواپیماهای آواکس و بمب‌افکن‌های خویش در حوزه‌ی خلیج فارس افزود و حفاظت نفت‌کش‌های کویت را به عهده گرفت. سپس با شوروی پیرامون پایان جنگ ایران و عراق به توافق رسید و شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌ی ۵۹۸ را در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ میلادی تصویب کرد. در این مصوبه آتش بس میان ایران و عراق، عقب‌نشینی قوای دو کشور در پشت مرزهای بین‌المللی، مراقبت سربازان سازمان امنیت از آتش بس و تعویض فوری اسرای جنگی در نظر گرفته شده بودند.^{۱۶۲}

توافق سریع آمریکا با شوروی به این دلیل بود که جنگ ایران و عراق به نیابت آن‌ها در نمی‌گرفت و دو قدرت منطقه با اهداف سیاسی خویش، یعنی تشکیل هیرارشی پان‌اسلامیستی و پان‌عربیستی به سرکردگی خود در یک جنگ بی‌سرانجام هم دیگر را فرسوده می‌ساختند. برای هر دو ابر قدرت جهان کافی بود که توازن قوا در خاورمیانه حفظ شده و امنیت کشتی‌رانی در خلیج فارس به عنوان شاهراه حمل و نقل نفت خام جهان تضمین شود.

پس از تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل متحد دولت عراق بلافاصله با آن موافقت کرد. در برابر حکومت اسلامی آن‌را مردود دانست، زیرا که در این مصوبه دولت عراق به عنوان عامل جنگ محکوم نشده بود. حکومت اسلامی تحت شعار "جنگ، جنگ تا پیروزی" اصرار بر ادامه‌ی جنگ، سرنگونی بعثیان عراقی و مجازات صدام حسین داشت. از این جهت، نیروی دریایی کشور برای اخلاص در برنامه‌ی ایالات متحده خلیج فارس را مین‌گذاری کرد. با وجود حفاظت نیروی دریایی آمریکا

^{۱۶۱} vgl. ebd., S. ۱۵۹

^{۱۶۲} vgl. ebd., S. ۲۷۷ f.

میرحسین موسوی از فقه پویا دفاع می‌کرد و خواهان تفسیر ملایم‌تری از شریعت بود، زیرا تصویب قوانین یاد شده را برای توسعه‌ی صنایع دولتی و رشد اقتصادی و تداوم نظام ضروری می‌دانست. اعضای شورای نگهبان و رئیس‌جمهور وقت، حجت‌الاسلام خامنه‌ای، هوادار فقه سنتی بودند، زیرا تحت شرایط موجود روحانیان و بازاریان بهترین شرایط ممکنه را برای انباشت ثروت داشتند. تشدید بحران اقتصادی عامل بحران ایدئولوژیک حکومت اسلامی بود و تداوم نظام را با خطر جدی مواجه می‌ساخت. پس از این که پادرمیانی آیت‌الله خمینی برای فیصله‌ی مباحث دینی در مجلس همراهی نداد، او در سال ۱۹۸۷ میلادی حزب جمهوری اسلامی را منحل و فتوای "ولایت مطلقه‌ی فقیه" را صادر کرد. او در این فتوا مدعی شد که حکومت اسلامی جانشین پیامبر است و ولایت جزء اصول دین محسوب می‌شود. بنابراین تضمین تداوم نظام جمهوری اسلامی و حفاظت از نهاد ولایت فقیه نسبت به رعایت فروع دین (نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر) اولویت دارند.

فتوای "ولایت مطلقه‌ی فقیه" به اوضاع بحرانی کشور خاتمه نداد. برخی از مجتهدان تشیع ظاهریه مصداق دینی آن‌را به کلی انکار کردند و نزاع پیرامون حدود تفسیر شریعت به پایان نرسید. سرانجام آیت‌الله خمینی به ناچار مصلحت پیشه کرد و پلورالیسم درونی مجتهدان دینی و واقعیت ساختاری دین اسلام در ایران ("دولت در دولت") را در نظر گرفت. او سپس فرمان تشکیل "شورای مصلحت نظام جمهوری اسلامی" را صادر کرد. این نهاد در اوایل ۱۳ عضو داشت و موظف بود که قوانینی را که به علت تناقض با شریعت توسط شورای نگهبان مردود شده‌اند، جهت مصلحت نظام، یعنی تضمین تداوم جمهوری اسلامی تصویب کند. همان‌گونه که در جای دیگری طرح کردم،

«با تشکیل شورای مصلحت نظام برای اولین بار ممکن شد که با وجود مخالفت‌های دینی و سیاسی پیرامون تعیین سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی برای کشور مسئله‌ی تداوم جمهوری اسلامی نیز در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی در نظر گرفته شوند.»^{۱۶۶}

^{۱۶۶} Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۴۰۷

۱۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۸۶ میلادی به ۶ میلیارد دلار تقلیل یافته بود. هم‌زمان روحانیان و بازاریان کلاش از تداوم جنگ و مرگ جوانان ایرانی سود می‌بردند. در حالی که سران کشور در خرید و فروش تسلیحات نظامی به ثروت‌های هنگفت دست یافته بودند، بازاریان از بایکوت اقتصادی و کمبود مایحتاج زندگی سود می‌بردند. آن‌ها از طریق فروش مواد غذایی احتکار شده در بازار سیاه بیش از ۱۰۰٪ سود داشتند. طبق آمار رسمی کشور تورم سالیانه ۵۱۱٪ تخمین زده می‌شد در حالی که تورم واقعی به بیش از ۶۵٪ می‌رسید. نرخ بیکاری در کشور ۲۸٪ ارزیابی می‌شد و حداقل کار مزد میان سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۷ میلادی از ۵۶۷ ریال به ۷۶۰ ریال (افزایش سالیانه ۹٪) روزانه رسیده بود. در حالی که ۲۴٪ مردم طبق آمار دولتی زیر خط فقر زندگی می‌کردند، درآمد ۴۴٪ از مردم کمی بالای خط فقر قرار داشت. هم‌زمان طبقه‌ی حاکم روحانی و بازاری که فقط ۲٪ از مردم را تشکیل می‌دهند به همان ثروتی دست یافته بود که خاندان پهلوی در انحصار خود داشت.^{۱۶۵}

آیت‌الله خمینی از همان آغاز ورودش به ایران تمامی نیازهای مادی و دنیوی مردم را بیخود می‌دانست. او بارها نظرات ابله‌وار خود را پیرامون مسائل اقتصادی کشور با عباراتی مانند "اقتصاد مال خر است"، "مورچه هم کارگر است" و "کسی که برای شهادت زندگی می‌کند نیازی به کارمزد و خانه ندارد"، ابراز کرده بود. اما او در طی دوران ولایتش پی برد که در عصر نو مسائل اقتصادی و اجتماعی مانند دوران ولایت پیامبر اسلام تنظیم نمی‌شوند و کشور به صورت دوران قرون وسطا قابل اداره نیست. کابینه‌ی میرحسین موسوی سالیان سال با شورای نگهبان برای تصویب قانون اصلاحات ارضی، قانون کار و برنامه‌ی سیاست اقتصادی میان مدت درگیر بود. او وظیفه داشت که روابط اقتصادی کشور را چنان سازمان دهد که هم تداوم جنگ ممکن شود و هم منافع مادی طبقه‌ی حاکم، یعنی روند ارزش افزایی سرمایه را تضمین سازد. لیکن شورای نگهبان تمامی قوانین یاد شده را متناقض با شریعت می‌دانست و مردود می‌کرد. سرانجام نزاع کابینه‌ی میرحسین موسوی و شورای نگهبان دامن شریعت را گرفت و در مجلس طرح شد.

^{۱۶۵} vgl. Wöhlert, T. (۱۹۹۰):, ebd. S. ۱۹۷f., und vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. ۱۸۵

توجیه این کلاسی عریان با مفهوم فی سبیل الله ("در راه خدا") ممکن می‌شود. معیار توفیق فعالیت "در راه خدا" حفاظت از این نظام ننگین جمهوری اسلامی و تضمین تداوم ساختار نکبت بار طبقاتی - جنسیتی امت اسلامی است. به این معنی که منافع مادی و جایگاه اجتماعی طبقه‌ی حاکم روحانی و بازاری کشور محفوظ بماند. بنابراین مصلحت‌گرایی نه به معنی پذیرفتن شکست است و نه به بازنگری در اهداف مخرب، مرتع و متعرض اسلامیان، یعنی تحقق سیاست دارالاسلام و دارالحرب می‌انجامد. همان‌گونه که در جای دیگر طرح کردم،

«مصلحت‌گرایی نظام اسلامی فقط یک عقب نشینی سازمان‌دهی شده جهت تجدید قوا است. مانند سپاهی که پس از شکست برای تجدید قوا و تهاجم مجدد، گام به گام به عقب می‌نشیند و در همان حین کشتار می‌کند و مستقلات جنگی را نابود می‌سازد که از فشار تهاجم دشمن بکاهد.»^{۱۶۸}

در واقع از طریق همین مصلحت‌گرایی بود که سرانجام سران حکومت اسلامی برای حفظ نظام با وجودی که سالیان سال تحت شعار "جنگ، جنگ تا پیروزی" نوجوانان بسیجی را بر روی مناطق مین‌گذاری شده قربانی سیاست پان‌اسلامیستی خویش می‌کردند، قطعنامه‌ی ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحده را پذیرفتند.

در اواخر جنگ بعثیان عراقی با کمک شوروی با راکت‌های میان‌برد، الحسین و العباس مسلح شده بودند و از طریق آن‌ها می‌توانستند که تهران و قم را نیز بمب باران کنند. دیگر زمان فریب و تهییج بسیجیان نوجوان برای شرکت در جنگ و شهادت در راه صدور "انقلاب اسلامی" به سر رسیده بود و "جان مبارک" روحانیان و بازاریان مستقیماً در معرض خطر مرگ قرار داشت. به غیر از این، گسترش جنگ به نقاط مرکزی ایران منافع مادی طبقه‌ی حاکم کشور را تهدید می‌کرد. دیگر جمع‌آوری خمس و زکات انبوهی را که بازاریان از طریق احتکار و گران‌فروشی به چنگ آورده بودند به راحتی ممکن نبود. بخصوص استفاده‌ی بعثیان عراقی از بمب شیمیایی به سران جمهوری اسلامی هشدار می‌داد که راکت‌های عراقی قادر هستند که این بار مرگ‌آور را به محل اقامت آن‌ها نیز حمل کنند.

مقایسه، همان‌جا^{۱۶۸}

با نهادینه شدن مصلحت‌گرایی در حکومت اسلامی تمامی دولت‌های خارجی و اپوزیسیون جمهوری اسلامی از افکار و رفتار متضاد، گفتار و کردار غیر متعارف و غیر مسئولانه‌ی سران حکومت اسلامی انگشت به دهان ماندند. به این دلیل که مصلحت‌گرایی فقط تصمیمی برای خروج از یک وضعیت بحرانی است و فقط یک عقب‌نشینی برنامه‌ریزی شده برای تجدید قوای اسلامیان و تعرض دوباره به فرودستان جامعه در دارالاسلام و به کشورهای همسایه در دارالحرب است. لیکن این عقب‌نشینی، نه به معنی رسمیت دادن به حقوق اجتماعی انسان‌ها و یا تعهد به صلح است و نه این واکنش غیر قابل بازگشت محسوب می‌شود. همان‌گونه که در جای دیگر نیز خاطر نشان کردم، دکترین مصلحت‌گرایی از قرآن و زندگی پیامبر اسلام استنتاج می‌شود و به معنی ترویج ترور، توحش، تعرض و تجاوز از یک سو و مصلحت‌گرایی در تعیین درجه‌ی این اعمال بربرانه از سوی دیگر است که برای تحقق منافع مادی طبقه‌ی حاکم روحانی و بازاری گزیده می‌شود.^{۱۶۷}

به وسیله‌ی مصلحت‌گرایی سران حکومت اسلامی قادر هستند که پیرامون مسائل متفاوت اجتماعی و سیاست‌های دولتی متناقض‌ترین حرف‌ها را بزنند، بدون این‌که در برابر اعتقاد واقعی و اهداف سیاسی خود قرار بگیرند. در حالی که درباره‌ی انسانیت سخن می‌رانند، به نقض حقوق بشر دامن می‌زنند. در حالی که برای صدور انقلاب و شهادت تبلیغ می‌کنند، خودشان را از خدمت سربازی معاف می‌کنند. در حالی که دادگاه شریعت تشکیل می‌دهند و بساط شلاق و سنگسار برای مردم به راه می‌اندازند، برای خود دادگاه روحانیت ساخته که در پشت درهای بسته‌ی از اعمال شریعت برای روحانیان صرف نظر کنند. به این ترتیب، تمامی روابط مبتذل حوزه‌های علمیه به جامعه‌ی سیاسی کشور کشیده می‌شود و نه فقط شرایط حوزوی شدن سیاست و دولت را ایجاد می‌کند، بلکه با ترویج آن از طریق دیوان‌سالاری به روابط اجتماعی مردم بسط داده شده و شرایط کلی سقوط فرهنگی و اخلاقی جامعه را فراهم می‌سازد.

^{۱۶۷}مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۰۶): نقدی بر تاریخ دین‌داری و فلسفه‌ی دولت‌مداری در ایران، بخش ۱ و ۲، انتشار در اینترنت vgl. sedaye-ma.org (html), und vgl. rahekaragar.net (pdf)

مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۰۶): زبان دینی و سلطه‌ی طبقاتی - نقدی بر گفتمان "مارکسیست‌های ایرانی" پیرامون دین و دولت، انتشار در اینترنت

vgl. sedaye-ma.org (html), und vgl. rahekaragar.net (pdf)

سپس منتظری در یک سخنرانی به مناسبت دهمین سالگرد "انقلاب اسلامی" انتقادات خود را به سران حکومت تجدید کرد و مدعی شد که حتی یکی از آرمان‌های انقلاب تا کنون متحقق نشده است. از این پس، برای سران حکومت اسلامی مسلم شد که آیت‌الله منتظری در مقام ولایت فقیه و رهبری "انقلاب اسلامی" قادر نخواهد بود که تداوم جمهوری اسلامی را بنا به میل آن‌ها تضمین کند. در این شلوغی آیت‌الله خمینی انتشار کتاب آیه‌های شیطانی را غنیمت شمرد و با صدور فتوای قتل سلمان رشدی بار دیگر به بهانه‌ی خطر برای اسلام مخالفانش را از میان بر داشت. در همین دوران تمامی امامان جمعه که از طریق آیت‌الله منتظری برگزیده شده بودند، برکنار و هواداران او از نهادهای دولتی و سپاه پاسداران پاکسازی شدند. هم زمان حکومت اسلامی او را چنان تحت فشار گذاشت که او از نیابت ولایت فقیه و مقام رهبری "انقلاب اسلامی" صرف نظر کرد.^{۱۷۰}

پس از وفات آیت‌الله خمینی در تاریخ ۴ ژوئن ۱۹۸۹ میلادی سران حکومت اسلامی مانند لاشخور به تقسیم میراث سیاسییش پرداختند. این خمینی سفاک و پست فطرت که به سرکردگی اسلامیان بیش از ده سال بر ایران حکومت کرد، به غیر رنج، آوارگی و فلاکت برای فرودستان جامعه چیزی باقی نگذاشت. فقط بیش از ۵۰۰۰۰۰ تن در جنگ با عراق قربانی برنامه‌ی دارالحرب شدند، در حالی که بیش از ۵۱ میلیون معلول و ۲ تا ۳ میلیون آواره‌ی جنگی و ۵ میلیون بی‌خانمان به جای ماندند. خسارت جنگی کشور به ۵۵۶ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد. در همان حال سران جمهوری اسلامی ۱۰۰۰ میلیارد دلار غرامت جنگی از بعثیان عراقی مطالبه می‌کردند. هنوز ارقام معتبری در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی در دست نیست. لیکن سرکوب اپوزیسیون که تحت عناوین منافق، مفسد فی‌الارض، ملحد و محارب و برای تحقق دارالاسلام عملی شد نه تنها قتل انبوه جوانان آرمان‌گرای انقلاب را به بار آورد، بلکه منجر به پناهندگی بیش از ۳ میلیون نفر از ایرانیان به خارج از کشور شد. به بیان دیگر، اسلامیان به سرکردگی آیت‌الله خمینی نفس مبارزه در کشور را شکستند. تلفات جانی، خسارات مادی، زیان‌های اخلاقی، فرهنگی و عاطفی که شهروندان ایران متحمل شدند،

به غیر از این، ارتش عراق در همین سال جزایر فاء و مجنون را از چنگ قوای نظامی ایران در آورده و جنگ روند دیگری گرفته بود. از آن پس، ارتش بعثیان عراقی در تهاجم و سربازان ایرانی در حال عقب نشینی بودند. فقط در شش ماه آخر جنگ بیش از ۹۰۰۰۰ تن از سربازان ایرانی جان سپردند. در تاریخ ۳ ژوئیه‌ی ۱۹۸۸ میلادی نیروی دریایی آمریکا یک هواپیمای مسافربری شرکت ایران‌ایر را بر فراز خلیج فارس با راکت منهدم کرد و باعث مرگ ۲۹۸ سرنشین آن شد. سرانجام سران حکومت اسلامی نتیجه گرفتند که اگر ایران قطعنامه‌ی ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحده را نپذیرد و به جنگ خاتمه ندهد، آمریکا جمهوری آنان را سرنگون خواهند کرد. تحت چنین شرایطی آیت‌الله خمینی با اصرار سران حکومت اسلامی جام زهر نوشید و در تاریخ ۱۸ ژوئیه‌ی ۱۹۸۸ میلادی برای مصلحت نظام این قطعنامه را که برنامه‌ی شیطان می‌نامید، پذیرفت.

روشن است که با مصلحت‌گرایی نه خشونت بربرانه‌ی اسلامیان در ایران خاتمه یافت و نه حکومت اسلامی از تحقق استقرار هیرارشی پان‌اسلامیستی به سرکردگی خویش صرف نظر کرد. اسلامیان پس از آتش بس با عراق حمله‌ی سازمان مجاهدین خلق به ایران (فروغ جاویدان) را بهانه‌ای برای کشتار زندانیان سیاسی کردند. هم زمان ترور سران اپوزیسیون حکومت اسلامی در تبعید برنامه‌ریزی و متحقق شد، در حالی که اغتشاش در خاورمیانه ادامه یافت. به این ترتیب، حمایت از گروه‌های تروریستی اسلامی مانند حزب‌الله در لبنان، "حماس"، "جهاد اسلامی" و "تنظیم" در فلسطین در دستور سیاست خارجی حکومت اسلامی قرار گرفت.^{۱۶۹}

از آن‌جا که پس از افشای سفر ماک فارلن به ایران برخی از اعضای خانواده‌ی آیت‌الله منتظری قربانی حکومت اسلامی شده بودند، او کشتار زندانیان سیاسی را غنیمت شمرد که با دولت میر حسین موسوی و آیت‌الله خمینی تسویه‌ی حساب کند. منتظری در نامه‌ای به میر حسین موسوی شدیداً از سیاست کابینه‌ی او انتقاد و از او بازخواست کرد که چه کسی مسئولیت تداوم جنگ و کشتار زندانیان سیاسی را به عهده دارد.

^{۱۶۹} vgl. Wöhlert, T. (۱۹۹۰); ebd. S. ۱۵۶f., und

vgl. Gorawantschy, Beatrice (۱۹۹۳): ebd., S. ۱۵۲f., und

vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۴۰۹f.

^{۱۷۰} vgl. Wöhlert, T. (۱۹۹۰); ebd. S. ۱۶۲f., und

ریاست جمهوری دیگر مجاز به کسب این پست نبود، برای مقام "ولایت مطلقه‌ی فقیه" و رهبری "انقلاب اسلامی" در نظر گرفته شد. لیکن از آنجا که او به درجه‌ی اجتهاد نرسیده بود، مجلس خبرگان میان رهبری سیاسی و رهبری دینی تمایز قائل شد. در حالی که حجت‌الاسلام خامنه‌ای به رهبری سیاسی کشور در آمد، آیت‌الله اراکی به عنوان مرجع تقلید، رهبری دینی امت اسلامی را به عهده گرفت. در بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی نه تنها این تمایز در اصول رهبری قانون‌مند، بلکه برای تمرکز قدرت سیاسی پست نخست وزیری حذف شده و برای نهادینه‌شدن مصلحت‌گرایی در حکومت اسلامی، شورای مصلحت نظام در متمم قانون اساسی درج شدند. با وجودی که قانون اساسی فقط شرکت ۱۳ تن از افراد حقوقی کشور را در این نهاد در نظر گرفته بود، لیکن اعضای شورای مصلحت نظام به بیش از ۴۰ تن از قدرتمندترین و ثروتمندترین افراد کشور افزایش یافتند. در واقع با شرکت اعضای حقیقی در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی کشور همان ساختار پلورالیسم داخلی مجتهدان تشیع ظاهریه که طی پنج قرن در ایران به صورت "دولت در دولت" نهادینه شده است، در ساختار حکومتی ادغام شد. در حالی که اعضای حقوقی بنا بر قانون اساسی و مقام دیوانی خود در شورای مصلحت نظام شرکت می‌کنند، اعضای حقیقی نمایندگان محافل ثروت و قدرت در کشور هستند. به بیان دیگر، طبقه‌ی حاکم روحانی و بازاری ایران با تشکیل و گسترش شورای مصلحت نظام همان ساختاری را برای اتخاذ تصمیم‌های مهم سیاسی ایجاد کرد که در برابر مقاومت طبقه‌ی فرودست جامعه برای حفظ حکومت اسلامی نیاز داشت.^{۱۷۲}

در همین شورا تمامی قوانینی که در دوران نخست وزیری میرحسین موسوی از طریق شورای نگهبان متناقض با شریعت ارزیابی و مردود شده بودند، یکی پس از دیگری بنا بر مصلحت نظام، یعنی برای حفظ نظام طبقاتی - جنسیتی امت اسلامی و تضمین منافع مادی طبقه‌ی حاکم روحانی و بازاری کشور تصویب شدند. اولین برنامه‌ی پنج ساله‌ی

^{۱۷۲} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۴۱۲ff. und

مقایسه فریدونی، فرشید (۲۰۰۳): نظام جمهوری اسلامی و "ثوری توتالیتاریسم"، در آرمان و اندیشه، جلد اول، صفحه‌ی ۹۶ ادامه. برلین، صفحه‌ی ۱۱۱ ادامه و انتشار در اینترنت

vgl. sedaye-ma.org (html), und vgl. rahekaragar.net (pdf)

هنوز قابل محاسبه نیستند. این اوضاع اقتصادی که پس از وفات خمینی در کشور حکم‌فرما بود به بهترین وجه ممکنه از طریق سازمان برنامه و بودجه‌ی کشور بررسی شده است.

«محصول ناخالص داخلی که در سال ۱۳۵۶ معادل ۳۳۹۲۲ میلیارد ریال به قیمت ثابت ۱۳۵۳ بود به سطح ۳۱۴۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۸ کاهش یافته و در وضعیت ادامه روند موجود به ۲۷۵۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۷ تنزل خواهد نمود، که نشان دهنده کاهش معادل ۳۱ درصد در ده سال آینده است. با در نظر گرفتن نرخ رشد جمعیت معادل ۲۳ در صد، محصول ناخالص داخلی سرانه از ۱۱۴ هزار ریال به قیمت ثابت در سال ۱۳۵۶ به ۹۵۸ هزار ریال در سال ۱۳۶۷ کاهش یافته، و در صورت ادامه روند موجود به ۹۳۷ هزار ریال در سال ۱۳۷۷ تنزل خواهد نمود، روند تولید سرانه با نرخ کاهنده ۵۴ در صد در ده سال آینده در واقع نشان دهنده گسترش فقر عمومی است. ترکیب محصول ناخالص داخلی نیز از امکانات عمده‌ای است که باید بدان توجه شود. همچنین در سالهای اخیر و در ادامه روند موجود، سهم عمده‌ای از تولید جامعه در بخشهای غیر مولد اقتصاد بوده، به طوری که سهم بخش خدمات در محصول داخلی به بیش از ۵۰ درصد افزایش یافته است.»^{۱۷۱}

در پی‌گیری این تحلیل سازمان برنامه و بودجه به سران حکومت اسلامی هشدار می‌دهد که اگر تغییرات کلی در کشور حاصل نشوند، تداوم اوضاع موجود برای نظام جمهوری اسلامی عواقب شدیدی به بار خواهد آورد. بنابراین وارثان آیت‌الله خمینی باید برای حفظ حکومت اسلامی و تحقق منافع مادی طبقه‌ی حاکم روحانی و بازاری مصلحت پیشه می‌کردند و در تقسیم میراث مرشد خویش اندازه نگاه می‌داشتند. به این ترتیب، تقسیم قدرت میان جناح‌های متفاوت اسلامیان شکل گرفت. حجت‌الاسلام رفسنجانی که سالیان سال رئیس مجلس شورای ملی بود و در اواخر جنگ به نیابت آیت‌الله خمینی فرمان‌دهی کل قوا را به عهده داشت، برای پست ریاست جمهوری در نظر گرفته شد. حجت‌الاسلام خامنه‌ای که طبق قانون اساسی کشور پس از دو دوره

مقایسه، پیوست قانون برنامه اول توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۷۲)، انتشارات ^{۱۷۱}

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۶۹)، نشر سازمان برنامه و بودجه، صفحه‌ی ۱-۱

در واقع اعمال اصل سوم همین دکترین "تدافعی" آمریکا بود که منجر به جنگ دوم خلیج شد. بعثیان عراقی که پس از شکست جمهوری اسلامی در صدر جنبش پان‌عربیسم مدعی سرکردگی نظامی در خارومیانه بودند و انتظار ارجی را داشتند که به دلیل ممانعت از صدور انقلاب اسلامی به کشورهای عربی به آن‌ها تعلق می‌گرفت، خواهان ادغام کویت به تمامیت ارضی عراق شدند. به این ترتیب، بعثیان عراقی نه تنها به آرزوی دیرینه‌ی خویش، یعنی به بنادر کشتیرانی در خلیج فارس دست می‌یافتند، بلکه مقروضیت ۱۰۰ میلیارد دلاری خود به کویت را برای همیشه منتفی می‌کردند. از آن‌جا که سفیر کویتی آمریکا در برابر درخواست بعثیان مقاومتی نشان نداد، ارتش عراق در سال ۱۹۹۰ میلادی کویت را تسخیر کرد. از این پس دیپلماسی ایالات متحده کشورهای جهان را تحت فرمان خویش متحد ساخت و با مقبولیت شورای امنیت سازمان ملل متحده به سوی خلیج فارس لشکر کشید. دولت عراق برای حفظ نیروی هوایی خویش در ماه فوریه‌ی ۱۹۹۱ میلادی ۱۴۷ فروند از هواپیماهایش را که ۱۲۱ فروند از آن‌ها بمب‌افکن و جنگنده بودند، به ایران فرستاد. از آن‌جا که ایالات متحده انهدام ارتش عراق را برنامه‌ریزی کرده بود و یک نظم پان‌عربیستی به سرکردگی بعثیان عراقی را در خاورمیانه نمی‌پذیرفت و از آن‌جا دولت عراق در انتظار همبستگی اعراب حاضر به تخلیه‌ی خاک کویت نمی‌شد، قوای متفقان در عرض شش هفته عراق را به اوضاع دوران قرون وسطا بمب باران کرد. لیکن دولت آمریکا برای خارومیانه برنامه‌ای نداشت و در نتیجه به این بسنده کرد که سردمدار پان‌عربیسم در خاورمیانه نابود شده است. از این رو، ارتش متفقان پس از شکست قوای نظامی عراق اوضاع سیاسی کشور را به حال خود گذاشت. شیعیان که در جنوب و کردها که در شمال عراق بر علیه بعثیان قیام کرده بودند، از طریق ارتش فداییان صدام به خاک و خون کشیده شدند. از آن پس، عراق به مدت ۱۲ سال تحت بایکوت اقتصادی قرار گرفت و مردم بی‌گناه این کشور مجبور بودند که هزینه‌ی حماقت بعثیان و جنایات دولت آمریکا را بپردازند. فقط در عرض این مدت ۳۰۰ میلیون دلار درآمد نفتی از دست مردم عراق بیرون رفت و بیش از ۵۰۰ هزار کودک به دلیل فقدان داروهای درمانی جان سپردند.^{۱۷۶}

^{۱۷۶} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): ebd., S. ۴۶۲ff., und

اقتصادی در ماه مارس ۱۹۸۹ میلادی آغاز شد و بازسازی شرایط کلی تولید در دستور سیاست توسعه‌ی حکومت اسلامی قرار گرفت. به این ترتیب، دوباره در کشور شرایط روند ارزش افزایی سرمایه به وسیله‌ی تولیدات انبوه مهیا شد. هم‌زمان وزیر اقتصاد کابینه‌ی رفسنجانی، نوربخش، و رئیس بانک مرکزی کشور، عادل‌ی به آمریکا و اروپا سفر کردند که ایرانیان تبعیدی را برای بازگشت به ایران و سرمایه‌گذاری در کشور تشویق کنند. در دوران تحقق اولین برنامه‌ی پنج ساله بازار آزاد ارزش افزایی در کشور تشکیل شد و با ایجاد ارزش‌های شناور اقتصاد ایران در روند ارزش افزایی سرمایه‌ی گلوبال قرار گرفت.^{۱۷۳}

از آن‌جا که اپوزیسیون محافظه‌کار تبعیدی از درک مصلحت‌گرایی سران حکومت اسلامی عاجز بود، تحقق این تحولات در کشور را به معنی آغاز روند دموکراتیک تلقی می‌کرد و در جلسه‌های متفاوت رئیس‌جمهور اسلامی، حجت‌الاسلام رفسنجانی، را گورباچوف ایران می‌نامید و خواهان "انتخابات آزاد" در کشور می‌شد.^{۱۷۴} هم‌زمان سران حکومت اسلامی چون گذشته در پی طراحی و تحقق سیاست مرتجع، متعرض و مخرب خویش، یعنی تشکیل دارالاسلام و دارالحرب تحت شرایط نوین بودند. از این رو از یک سو، برنامه‌ی انهدام اپوزیسیون در داخل و ترور فعالان سیاسی در تبعید را می‌ریختند و از سوی دیگر، پس از فروپاشی "بلوک سوسیالیستی" در تدارک فن‌آوری هسته‌ای و بمب اتمی بودند. لیکن برنامه‌ی دستیابی به تسلیحات کشتار همگانی محدود به حکومت اسلامی نمی‌شد و دولت‌های لیبی، سوریه، عراق، کره‌ی شمالی، آفریقای جنوبی و آرژانتین را نیز در بر می‌گرفت. از این رو دیپلماسی آمریکا که خود را برنده‌ی جنگ سرد می‌دانست و تحت شرایط نوین انگیزه‌ی تحکیم سرکردگی خویش را برای جهان سرمایه‌داری داشت، دکترین "تدافعی" نظم نوین جهانی را در برابر "کشورهای مسلح" تحت سه اصل تدوین کرد. اول، ممانعت از صادرات فن‌آوری دو گانه، دوم، تکامل تسلیحات دفاعی و سوم، خلع سلاح اجباری.^{۱۷۵}

^{۱۷۳} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): ebd., S. ۴۲۵ff.

^{۱۷۴} قایسه، ده‌کوردی، نوری (...): دست‌نوشته در رابطه با انتخابات آزاد در ایران

^{۱۷۵} vgl. Depp, Frank (۱۹۹۱): Jenseits der Systemkonkurrenz - Überlegungen zur Neuen Weltordnung, Marburg, S. ۱۷۳

ساخت، بلکه صنعت تسلیحات نظامی کشور را توسعه داد.^{۱۷۷} در راستای تکامل قدرت نظامی کشور دست‌رسی به تسلیحات کشتار همگانی و بخصوص سلاح اتمی برای سران حکومت اسلامی اولویت اساسی داشت. به این ترتیب تکمیل و به کارگیری نیروگاه اتمی بوشهر در دستور سیاست توسعه کشور قرار گرفت و دلالت‌های بین‌المللی موفق شدند که از طریق پدر بمب اتمی پاکستان، عبدالقدیر خان، به فن آوری هسته‌ای دست بیابند.^{۱۷۸}

لیکن حکومت اسلامی منکر انگیزه‌ی واقعی خویش برای دست یابی به بمب اتمی است و همواره اصرار می‌ورزد که از حقوق خویش، یعنی استفاده‌ی صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای بهره می‌برد. دولت ایران سه دلیل متفاوت برای استفاده از انرژی هسته‌ای ارائه می‌دهد. اول، متنوع ساختن منابع انرژی کشور، دوم، تثبیت درآمد ارزی از طریق محدودیت استفاده از نفت و گاز کشور و سوم، بهبود اوضاع محیط زیست در کشور هستند.^{۱۷۹} کامیابی حکومت اسلامی برای پوشاندن انگیزه‌ی واقعی خود بستگی به تشابه فن‌آوری در تولید انرژی هسته‌ای و بمب اتمی دارد. همان‌گونه که اروین هکل این نکته را برجسته می‌سازد،

«به کارگیری غیر قابل تجزیه‌ی نظامی و غیر نظامی فن‌آوری هسته‌ای، استفاده‌ی صلح‌آمیز انرژی اتمی را با ریسک فوق‌العاده بغرنج می‌سازد. بخش‌های مهم چرخ سوخت هسته‌ای، (یعنی) غنی سازی و دوباره سازی، از نظر فن‌آوری و تولید ماده‌ی انفجاری اتمی، ایزوتوپ اوران ۲۳۵ و پلوتونیم ۲۳۹ مشابه هستند.»^{۱۸۰}

بنابراین برای حکومت اسلامی ممکن می‌شود که با ادعای استفاده‌ی صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای به چرخ سوخت و سرانجام به بمب اتمی دست بیاید. لیکن موفقیت اسلامیان

^{۱۷۷} vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰):, ebd., S. ۴۶۳ff.

^{۱۷۸} vgl. Der Spiegel ۲۲/۰۳/۲۰۰۴, spiegel.de/spiegel/۰۱۵۱۸۲۹۱۶۶۱۰۰.html

^{۱۷۹} vgl. Massarat, Mohsen (۲۰۰۴): Teherans Atompolitik - Die Balance of Power und das regionale Sicherheitsdilemma, in: Blätter für deutsche und internationale Politik ۴/۲۰۰۴, Hilde Bentele u a. (Hrsg.), Bonn, S. ۴۷۴

^{۱۸۰} Häckel, Erwin (۲۰۰۰): Internationale Nuklearpolitik/prolifération, in: Woyke, Wichard (Hrsg.), Handwörterbuch Internationale Politik, BpB, Bonn, S. ۱۸۰

با شکست قاطعانه‌ی عراق در جنگ دوم خلیج و بایکوت ۱۲ ساله‌ی این کشور حکومت اسلامی ایران خود به خود تبدیل به قدرت نظامی خاورمیانه شد. با وجودی که برخی از جریان‌های پان‌اسلامیستی در آستانه‌ی جنگ دوم خلیج خواهان پشتیبانی نظامی از ارتش عراق بودند، لیکن سران جمهوری اسلامی مصلحت‌گرایی کردند و در فکر تحقق برنامه‌ی پان‌اسلامیستی به سرکردگی خود ناظر سرکوب ارتش بعثیان عراقی و کشتار مردم بی‌گناه این کشور شدند. هم‌زمان حکومت اسلامی دلالت‌های بین‌المللی را اجیر کرد که سپاه پاسداران انقلاب را مجهز به تسلیحات استراتژیک و بمب اتمی کنند.

پس از فروپاشی "بلوک سوسیالیستی" دولت آمریکا بارها حکومت اسلامی را متهم کرد که با استخدام متخصصان فزاق دانش فن‌آوری هسته‌ای را از شوروی سابق به کشور وارد می‌کند و در پی خریداری کلاهک اتمی است. در سال ۱۹۹۳ میلادی سازمان سیا در یک گزارش پیرامون بررسی قدرت نظامی ایران به دولت آمریکا هشدار داد که اگر از برنامه‌ی هسته‌ای حکومت اسلامی ممانعت نشود، ارتش ایران تا سال ۲۰۰۰ به بمب اتمی دست خواهد یافت. از آن پس، دولت آمریکا برای جلوگیری از صدور فن‌آوری دوگانه به ایران فعال‌تر شد. آمریکا در طی مذاکراتی دولت آرژانتین را در سال ۱۹۹۳ میلادی متقاعد ساخت که قرارداد همکاری اتمی با ایران را لغو کند. سپس دولت چک را تحت فشار گذاشت که صادرات فن‌آوری شرکت اسکودا را به ایران متوقف سازد. در همین سال دولت انگلستان قوانینی را برای جلوگیری از انتقال فن‌آوری دوگانه به ایران تصویب کرد و سنای آمریکا تمامی کنسرن‌هایی را که بیش از ۴ میلیون دلار با ایران تجارت داشتند، مشمول تعقیب قانونی و مجازات نمود.

با وجود همه‌ی این مشکلات، حکومت اسلامی موفق شد که در سال ۱۹۹۸ میلادی راکت میان برد شهاب ۳ (برد ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلومتر، قدرت حمل کلاهک به وزن ۸۰۰ کیلو) را با موفقیت آزمایش کند. به غیر از این، حکومت اسلامی برای تکمیل قوای نظامی خویش نه تنها ارتش ایران را با بمب افکن‌ها و زیردریایی‌های روسی مجهز

vgl. Alnasser, Sabah (۲۰۰۴): Kriegs- und Enteignungsökonomie als Modus ursprünglicher Akkumulation - Der Fall Irak, in: Weltordnungskriege und Gewaltökonomien, ISW, Report Nr. ۵۸, S. ۱۰ff., München, S. ۱۳

بنابراین با در نظر داشتن محدودیت و پراکندگی جغرافیایی منابع انرژی فسیلی تسلط بر خاورمیانه به عنوان ارزان‌ترین پمپ بنزین جهان در اولویت برنامه‌ی سیاسی و نظامی آمریکا قرار دارد.

در حالی که سالیانه ۲۲ میلیارد بشکه نفت استخراج و مصرف می‌شود، حدود منابع جدید کشف شده فقط به ۶ میلیارد در سال می‌رسد. در واقع از هم‌اکنون پایان دوران استفاده از انرژی فسیلی قابل محاسبه است. این اوضاع با در نظر داشتن وابستگی آمریکا به نفت از دید دیپلماسی آمریکا به مراتب خطرتر ارزیابی می‌شود. طبق یک گزارش از سال ۲۰۰۱ میلادی، تولیدات داخلی نفت در آمریکا تا سال ۲۰۲۰ میلادی از ۵۸ میلیون بشکه در روز به ۷ میلیون بشکه در روز می‌رسد، در حالی که مصرف نفت از ۵۱۹ به ۵۲۵ میلیون بشکه افزایش خواهد یافت. در نتیجه تفاوت تولید و مصرف نفت باید از طریق واردات به کشور تضمین شود که در طی این زمان به مقدار ۶۸٪، یعنی از ۱۱ به ۵۱۸ میلیون بشکه در روز افزایش می‌یابد.^{۱۸۱}

به غیر از محدودیت منابع نفتی و وابستگی آمریکا به انرژی فسیلی، پس از فروپاشی "بلوک سوسیالیستی" و با تسریع روند منطقه‌ای شدن اقتصاد جهانی ارزشهای معتبر دیگری تجارت مناطق متفاوت اقتصاد جهانی را تضمین می‌سازند. در حالی که در خاوردرورین ژاپنی پول معتبر افتا محسوب می‌شود، از آغاز سال ۱۹۹۹ میلادی یورو تبدیل به پول اروپای متحده شده است. به این ترتیب، اروپا می‌تواند به دلیل زمینه‌ی مناسب اقتصادی خویش یک ارز هم‌سنگ مانند دلار در اختیار تجارت جهانی بگذارد. همان‌گونه که آلت‌فاتر به درستی برجسته می‌سازد،

«زمانی که ورود یورو در ماستریش در سال ۱۹۹۱ میلادی به تصویب رسید، تمامی تأثیراتی که با آن قدم اصلی از یک سیستم چند گانه‌ی ارزی به یک سیستم دو و یا سه گانه‌ی ارزی برداشته شد، روشن نبود. در این تکامل بخصوص یک درام وجود دارد که دیگر نه تنها مانند گذشته فقط یک ارز (ملی) وظایف ارز مقایسه‌ای، تجاری،

در دست‌رسی به بمب اتمی نه تنها اوضاع جغرافیای سیاسی خاورمیانه را به کلی دگرگون می‌کند، بلکه روند ارزش افزایی سرمایه را مختل و "بحران بزرگ" جهان سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا را ممکن می‌سازد. در واقع لشکر کشی دوباره‌ی آمریکا به بهانه‌ی وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳ میلادی به خاورمیانه که به سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان و بعثیان عراقی انجامید، استقرار یک ساختار نوین هژمونیک به سرکردگی آمریکا در منطقه و ممانعت از تحولات این چینی است. ضرورت مبارزه با تروریسم اسلامی و سرکوب کشورهای محور شر فقط توجیه تحقق این سیاست هستند.

به بیان دیگر، پس از فروپاشی "بلوک سوسیالیستی" و پایان جنگ سرد شیوه‌ی اعمال هژمونی ایالات متحده ابعاد دیگری به خود گرفته است. دیگر برنامه‌ی آمریکا مانند گذشته محدود به این نمی‌شود که دولت‌های متفاوت را در برابر "اردوگاه سوسیالیستی" در هیرارشی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی خویش مستقر ساخته و به عنوان "بلوک آزاد غرب" متحد کند. موفقیت هژمونی در عصر نوین گلوبالیسم به این معنی است که آمریکا قادر باشد کنترل سیاسی و نظامی تولید و حمل و نقل مواد خام استراتژیک، یعنی نفت دریای خزر و خلیج فارس را به عهده بگیرد و از طریق تعیین هزینه‌ی انرژی فسیلی، روند انباشت "دولت‌های رقابتی" را در دو منطقه‌ی رقیب اقتصادیش، یعنی در اروپای متحده و افتا کنترل کند. توفیق این برنامه از یک سو، بستگی به این دارد که دولت‌ها و جریان‌هایی که با ایدئولوژی پان‌اسلامیستی و یا پان‌عرب‌یستی در پی تشکیل یک هیرارشی نوین به سرکردگی خویش در خاورمیانه هستند، یا از صحنه‌ی سیاسی بیرون رانده و یا از تحقق برنامه‌ی سیاسی خود کوتاه آمده و در برابر سیاست آمریکا تمکین کنند. موفقیت برنامه‌ی آمریکا از سوی دیگر، وابسته به این است که هم چون گذشته انرژی فسیلی در بازارهای جهانی با دلار به عنوان پول جهانی خرید و فروش شود و آمریکا از نفت به عنوان "لنگر ارزشی دلار" استفاده کند. به بیان دیگر، تداوم تجارت نفت به دلار خود منجر به ارزش و یا قدرت خرید دلار می‌شود و به این ترتیب، نه تنها استفاده‌ی مجانی آمریکا را از انرژی فسیلی تضمین می‌کند، بلکه تداوم تولیدات فوردیستی و شیوه‌ی زندگی "طبقه‌ی متوسط آمریکا" را که فقط از طریق مصرف سرسام آور انرژی ممکن می‌شود، تضمین سازد.

^{۱۸۱} vgl. Altwater, Elmar (۲۰۰۵): Öl-Empier, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Heft ۱/۲۰۰۵, Hilde Bentele u. a. (Hrsg.), S. ۶۵ff., Bonn, S. ۶۶, und vgl. Altwater, Elmar (۲۰۰۴); ebd., S. ۱۹۱

اگر نفت به یورو به فروش برسد و تورم دلار آغاز شود، دو راه استراتژیک برای ممانعت از کاهش ارزش ارزهای ذخیره‌ای وجود دارد. اول، دولت‌ها می‌توانند با خرید دلار از آن حمایت کرده و مانع کاهش قدرت خرید و تورم آن شوند. به این منوال، دلار چون گذشته پول معتبر جهانی می‌ماند. دوم، دولت‌ها می‌توانند برای ممانعت از بحران ارزی کشور بدون جنجال یورو را جایگزین دلار سازند. به این منوال، یورو به مرور زمان جانشین دلار به عنوان پول معتبر جهانی می‌شود.^{۱۸۳}

بنابراین پیدا است که اوضاع جغرافیای سیاسی موجود در خاورمیانه در پرتوی جغرافیای اقتصادی چهره‌ی دیگری به خود می‌گیرد. با تبدیل "دلار نفتی" به "یورو نفتی" آمریکا با "بحران بزرگ" اقتصادی مواجه خواهد شد. بخصوص به این دلایل که آمریکا ۵۰۰ میلیارد دلار کسری بودجه دارد و حدود ۶۳۰ میلیارد دلار مقروض است. لیکن تا زمانی که دلار پول معتبر جهانی است و آمریکا به ارز ملی خویش بدهکار است، خطر ورشکستگی ایالات متحده را تهدید نمی‌کند و ضرورتی در تغییر اوضاع اقتصادی کشور وجود ندارد.^{۱۸۴}

آمریکا برای حفظ اوضاع موجود به این بسنده می‌کنند که به عنوان تنها ابر قدرت جهان بر خاورمیانه مسلط شده و از یک سو، تداوم تولیدات فوردیستی و "شیوه‌ی زندگی آمریکایی" را برای "طبقه‌ی متوسط" ایالات متحده ممکن سازند و از سوی دیگر، به وسیله‌ی قدرت نظامی و تهدید و فشار سیاسی کشورهای خاورمیانه را متعهد کند که چون گذشته نفت را به دلار بفروشند. به این ترتیب، نه تنها کنترل تولید، حمل و نقل نفت به عنوان یک کالای استراتژیک به انحصار آمریکا در می‌آید، بلکه با فروش انرژی فسیلی به دلار نقش نفت به عنوان "لنگر ارزشی دلار" محفوظ می‌ماند و جایگاه هژمونیک آمریکا در جهان سرمایه‌داری و در برابر "دولت‌های رقابتی" اروپای متحد و افتا تحکیم می‌شود.

بنابراین لشکرکشی آمریکا به خاورمیانه و تقبل هزینه‌ی سرسام‌آور جنگ برای سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان و دولت بعثیان در عراق به دلیل حفاظت از

^{۱۸۳} vgl. Altwater, Elmar (۲۰۰۵):, ebd. S. ۷۰f.

^{۱۸۴} vgl. Altwater, Elmar (۲۰۰۴):, ebd., S. ۱۸۳f.

سرمایه‌ای، دخالتی (برای محدودیت بحران) و ذخیره‌ای در بازار جهانی را به عهده نمی‌گیرد، بلکه و همچنین تصمیم این موضوع که صورت حساب نفتی از طریق کدام ارز باید پرداخت شود. تا ورود یورو در برابر دلار آمریکایی عملاً آلترناتیوی وجود نداشت، حتی اگر که دلار آمریکایی به عنوان ارز تجاری، ذخیره‌ای و سرمایه‌ای متورم بود و فازهای ضعف پشت سر داشت، (اما) به عنوان ارز نفتی بدون آلترناتیو بود. این (اوضاع) می‌تواند پس از ورود یورو عوض شده باشد.^{۱۸۲}

بدیهی است که در وضعیت نوین و بخصوص زمانی که برنامه‌ی سیاسی کشورهای صادر کننده‌ی نفت در برابر سیاست آمریکا در خاورمیانه قرار بگیرد، برای آن‌ها ممکن می‌شود که از ابزار اقتصادی سود برده و با فروش نفت به یورو برنامه‌ی سیاسی ایالات متحده را در منطقه مختل سازند. به این ترتیب، درآمد کشورهای صادر کننده‌ی نفت دیگر نه در "دلار نفتی" بلکه در "یورو نفتی" انباشت می‌شود و نه تنها به اقتصاد آمریکا صدمه می‌زند، بلکه نقش ایالات متحده را به عنوان هژمونی جهان سرمایه‌داری و طراح پاکس آمریکایی مختل می‌سازد. اما مشخصاً همین روند در حال وقوع است. بنا بر گزارش بانک جهانی در حالی که کشورهای اوپک مقدار دلار ذخیره‌ای خویش را از ۷۵٪ به ۵۰٫۶۱٪ تقلیل داده‌اند، مقدار یورو آن‌ها از ۱۲٪ به ۲۰٪ افزایش یافته است. بدیهی است که افزایش تجارت نفت با یورو و جانشینی "یورو نفتی" به جای "دلار نفتی" نه تنها نقش دلار را به عنوان پول معتبر جهانی مختل می‌کند، بلکه نفت را تبدیل به "لنگر ارزشی یورو" می‌سازد. با تداوم این روند تورم دلار و "بحران بزرگ" اقتصادی آمریکا که بدون تردید تحولات تمام جهان سرمایه‌داری را تحت الشعاع خویش قرار می‌دهد، برنامه ریزی شده است. ابعاد این دگرگونی زمانی به درستی قابل تصور می‌شوند، اگر که آن نقشی را که دلارهای ذخیره‌ای کشورهای دیگر برای تورم پول ملی آمریکا بازی می‌کنند، برای تحلیل اوضاع موجود در نظر گرفته شوند. در پایان سال ۲۰۰۳ میلادی ژاپن ۵'۶۷۳ میلیارد دلار، چین ۴۰۶ میلیارد دلار، هونگ کونگ ۱'۱۱۴ میلیارد دلار، کره جنوبی ۳'۱۵۰ میلیارد دلار، تایوان ۳'۲۰۶ میلیارد دلار و روسیه ۱۰۰ میلیارد دلار ارز ذخیره کرده بودند. بنا بر بررسی آلت‌فاتر

^{۱۸۲} vgl. ebd. S. ۱۷۸

نتیجه:

اوضاع کنونی در خاورمیانه نه نتیجه‌ی "تفاوت فرهنگی" و "نبرد تمدن‌ها"، بلکه نشانه‌ی بحران هژمونی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا است. همان‌گونه که در مقاله‌ی "تمدن و تاریخچه‌ی تمدن ستیزی در ایران" با استناد به نوربرت الیاس مستدل کردم، روند جهان‌شمول تمدن با تعمیق تعقل شهروندان همراه است که با تحولات "جهان درونی" انسان و ایجاد "جهان بیرونی" صلح‌آمیز شکل می‌گیرد و سرانجام در برابر نمایندگان تعبد و توحش مستقر می‌شود. بنابراین نه حکومت اسلامی که حق تعیین سرنوشت را از ایرانیان سلب کرده و نه دولت آمریکا که برای تحقق اهداف اقتصادی و تحکیم نقش هژمونیک خویش در خاورمیانه دست به کشتار شهروندان بی‌گناه می‌زند، هیچ کدام نماینده‌ی تمدن نیستند. در نتیجه نزاع ایالات متحده با اسلامیان و بعثیان در خاورمیانه نه به منظور تحکیم روند تمدن و تحقق دموکراسی و حقوق بشر، بلکه برای موظف کردن آن‌ها به تبعیت از نظام سرمایه‌داری گلوبال به سرکردگی خویش است.^{۱۸۵}

به نظر می‌رسد که تعهد به تبعیت از آمریکا پس از پایان جنگ دوم جهانی به مراتب راحت‌تر میسر شده است. آمریکا در این دوران موفق به تشکیل یک هیرارشی سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک در برابر "بلوک سوسیالیستی" شد و با طراحی و اعمال پاکس آمریکایی از یک سو، شیوه‌ی تولید و "مناسبات مزدی" فوردیستی به کشورهای اروپای غربی منتقل کرد و از سوی دیگر، با تنظیم روابط اقتصاد جهانی به وسیله‌ی سیستم ارزی برتون‌وودز شرایط تحقق "عصر طلایی سرمایه‌داری" را مهیا ساخت. از آن‌جا که تولیدات انبوه کالاهای فوردیستی از طریق ایجاد ارزش اضافی نسبی ممکن می‌شد و از آن‌جا که جایگزین کردن فن‌آوری (سرمایه‌ی ثابت، کار مرده) به جای نیروی کار (سرمایه‌ی متغیر، کار زنده) بستگی به مصرف انرژی فسیلی به جای انرژی بیولوژیک داشت، در نتیجه با ادغام کشورهای اروپایی در روند ارزش‌افزایی سرمایه‌ی جهانی و یا تشکیل فوردیسم ترانس‌آتلانتیک با گستردگی مصرف انرژی فسیلی همراه بود. بنابراین

منافع حساس اقتصادی خود در این منطقه است. به همین ترتیب نیز مقاومت چین، روسیه و برخی از دولت‌های اروپایی با اهداف آمریکا در منطقه قابل درک می‌شود. به نظر می‌رسد که تحت اوضاع موجود در خاورمیانه حکومت اسلامی برای تحقق برنامه‌ی پان‌اسلامیستی به سرکردگی خویش به بهترین شرایط ممکنه دست یافته است. در حالی که چون گذشته آمریکا و اسرائیل دشمنان اسلام محسوب می‌شوند، با سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان و دولت بعثی عراق دو مانع سر سخت سیاست خارجی حکومت اسلامی منهدم شده‌اند. حکومت اسلامی صبورانه گام بر می‌دارد و با استفاده از مصلحت‌گرایی در پی دسترسی به تسلیحات اتمی است. تحقق این هدف نه تنها اوضاع جغرافیای سیاسی خاورمیانه را دگرگون می‌سازد، بلکه منجر به اخلاص در روند ارزش‌افزایی سرمایه‌ی شده و به "بحران بزرگ" اقتصادی در آمریکا و تحولات جهان سرمایه‌داری می‌انجامد.

^{۱۸۵}مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۰۳): تمدن و تاریخچه‌ی تمون ستیزی در ایران، در آرمان و اندیشه، جلد یک، صفحه‌ی ۶۷ ادامه.

برلین، صفحه‌ی ۱۲۹ ادامه، و انتشار در اینترنت

استراتژیک و بمب اتمی ابزارهایی هستند که تحقق سیاست‌های شوم آن‌ها را در منطقه ممکن می‌سازند.

به این ترتیب، در خاورمیانه به عنوان یکی از حساس‌ترین مناطق جغرافیای سیاسی جهان دو برنامه‌ی متفاوت برای سازمان‌دهی منطقه در برابر هم‌دیگر قرار گرفته‌اند. اولی از طریق ایالات متحده طراحی و اعمال می‌شود. آمریکا پس از فروپاشی "بلوک سوسیالیستی" و با تشدید روند گلوبالیسم فرم بخصوص هژمونی خویش را بازسازی می‌کند. در این راستا خاورمیانه به دلیل اوضاع جغرافیای سیاسی، یعنی وجود و وفور انرژی ارزان فسیلی یک نقش عمده دارد. آمریکا با استقرار قوای نظامی در منطقه نه تنها از طریق تسلط بر منابع استراتژیک انرژی فسیلی و حفاظت از خطوط حمل و نقل آن‌ها، روند ارزش افزایی سرمایه و انباشت ثروت "دولت‌های رقابتی" در مناطق دیگر اقتصاد جهانی (اروپای متحده و افتا) را کنترل می‌کند، بلکه تداوم دلار را به عنوان پول معتبر جهانی تضمین می‌سازد. به این ترتیب، آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری تداوم می‌یابد. سپس ایالات متحده برای تضمین ارزش افزایی سرمایه‌ی گلوبال دو روند متفاوت را سازمان‌دهی و متحقق می‌سازد.

از آن‌جا که روند ایجاد ارزش اضافی نسبی با حدود خویش مواجه شده است، آمریکا از طریق خلع مالکیت (دولتی) روند ارزش اضافی مطلق را سازمان‌دهی می‌کند. ابزار تحقق این سیاست بهره‌های سرسام‌آور هستند که منجر به مقروضیت و خطر ورشکستگی دولت‌ها می‌شوند. این سیاست در دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر آغاز و در زمان رونالد ریگان عامل "بحران جهانی مقروضیت" شد. سپس با دخالت "صندوق پول جهانی" و "بانک جهانی" برنامه‌ی اقتصادی نولیبرالیسم (خصوصی‌سازی کارخانه‌ها، مؤسسه‌ها و بانک‌های دولتی) برای ممانعت از ورشکستگی کشورهای مقروض تجویز شد.^{۱۸۶}

با اعمال سیاست اقتصادی نولیبرالیسم نه تنها مرزهای دولتی به عنوان مرزهای اقتصادی کشور برای تشدید روند ارزش افزایی سرمایه منحل می‌شوند، بلکه طبقه‌ی

صدور سرمایه به کشورهای هم‌جوار برای استخراج مواد خام و انرژی فسیلی نه تنها پس از کسب استقلال ملی آن‌ها به پایان نرسید، بلکه ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. به بیان دیگر، با پایان عصر کلونیالیسم راه برای آمریکا گشوده شد که به عنوان سرکرده‌ی جهان سرمایه‌داری در صدر کشورهای امپریالیستی قرار گرفته و روند ارزش افزایی سرمایه‌ی گلوبال را تضمین سازد.

از اواخر دهه‌ی ۵۰ قرن گذشته آمریکا در مسیر افولی قرار گرفت و صدور سرمایه‌ی مولد نه تنها به کشورهای اروپای غربی، بلکه به صورت صنایع مونتاژ تولیدات فوردیستی به کشورهای هم‌جوار در خاورمیانه راه یافت و با تغییر رژیم انباشتی آن‌ها زمینه‌ی مادی ادعای سرکردگی نظامی منطقه را مهیا ساخت. پس از لغو سیستم ارزی برتون‌وودز در اوایل دهه‌ی ۷۰ قرن گذشته بازار آزاد ارزشا متشکل و با تشکیل ارزشای شناور نطفه‌ی دورانی گذاشته شد که اکنون گلوبالیسم نامیده می‌شود. از آن‌جا که تورم دلار و اوضاع بحرانی هژمونی آمریکا منجر به افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی شدند، قدرت پرداخت جهانی به سوی کشورهای نفت خیز خاورمیانه سرازیر شد و اوضاع جغرافیای سیاسی منطقه‌ی خلیج فارس و دریای خزر را به کلی تغییر داد.

در حالی که نظام شاهنشاهی ادعای ایران را برای سرکردگی خاورمیانه با تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی توجیه می‌کرد، اسلامیان کشور پس از تصرف قدرت سیاسی به وسیله‌ی ایدئولوژی پان‌اسلامیستی خواهان تشکیل امت اسلامی به سرکردگی خود شدند. تحقق سیاست دارالاسلام در کشور و دارالحرب با کشورهای همسایه که به نابودی اپوزیسیون و جنگ هشت ساله با عراق انجامید، ابزار تحقق برنامه‌ی مرتجع، متعرض و مخرب اسلامیان برای خاورمیانه بود. در برابر انگیزه‌ی اسلامیان ایرانی و ایدئولوژی پان‌اسلامیستی آن‌ها از یک سو، پان‌عربیسیم بعثیان عراقی قرار داشت و از سوی دیگر، اسلام وهابی طالبان به وسیله‌ی پول‌های اعضای "شورای همکاری خلیج" و با حمایت آمریکا، انگلستان و پاکستان در افغانستان مستقر شده بود. لیکن با سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان و دولت بعثیان عراقی راه برای حکومت اسلامی گشوده شد که بار دیگر مدعی سرکردگی در خاورمیانه و در پی تشکیل یک هیرارشی نوین پان‌اسلامیستی تحت فرمان خویش باشد. به گمان سران حکومت اسلامی تسلیحات

^{۱۸۶} vgl., ebd., und

vgl. Altwater, Elmar/Hübner, Kurt (۱۹۸۷) (Hrsg.): Die Armut der Nationen, Berlin

بنابراین پرداخت سود بیش از ۲۰٪ به قشری از سهام‌داران فقط به این دلایل ممکن است که نه تنها از طریق رشد ارزش اضافی و تحکیم ایجاد ارزش اضافی مطلق روند ارزش افزایی سرمایه تضمین می‌شود، بلکه به وسیله‌ی یک روند خشن و اغلب خشونت آمیز از دولت‌ها سلب مالکیت شده و به این ترتیب، گوهر دارایی جوامع به نفع سرمایه دوباره تقسیم می‌شود. بنابراین خشونت اقتصادی با خشونت غیر اقتصادی (نظامی، سیاسی، قضائی) در خاورمیانه در ارتباط است. اجبار "ارزش افزایی ارزش" در نظام سرمایه‌داری تضمین مالکیت خصوصی را از نظر حقوقی ضروری می‌کند زیرا فقط کالاهایی که در تصاحب مالکان هستند، قابل فروش و مبادله می‌شوند. لیکن قبل از این که بازار کالاها تشکیل شود باید خالق آن‌را به وجود بیاورد.^{۱۸۸} (۱۸۸).

وظیفه‌ی تشکیل بازار کالاها جهانی را آمریکا به عهده دارد که به عنوان سرکرده‌ی جهان سرمایه‌داری و طراح پاکس آمریکایی امنیت حقوقی مالکیت خصوصی و استفاده از انرژی فسیلی را برای تولیدات و تجارت جهانی تضمین می‌کند و به این ترتیب، روند ارزش افزایی سرمایه‌ی گلوبال را ممکن می‌سازد.

پس از پایان جنگ دوم جهانی و با انتقال شیوه‌ی تولیدی و "مناسبات مزدی" فوردیستی به نقاط دیگر جهان یک انقلاب صنعتی از طریق ایجاد ارزش اضافی نسبی ممکن شد که بازتاب مبارزات طبقاتی و فرم بخصوص سیاسی و حقوقی آن تشکیل "دولت‌های رفاه"، گسترش جامعه‌ی مدنی، تعمیق دموکراسی مدرن بورژوازی و تحول احزاب طبقاتی به "احزاب مردمی" بودند. به همین منوال نیز اعمال سیاست اقتصادی نولیبرالیسم که روند ارزش افزایی سرمایه را از طریق ایجاد ارزش اضافی مطلق و سلب مالکیت دولتی ممکن می‌کند، تحقق یک ضد انقلاب است. عدم مقاومت اجتماعی و بازتاب سیاسی و حقوقی ضد انقلاب نولیبرالیستی ترویج مالکیت خصوصی و استقرار "دولت‌های رقابتی" است. به بیان دیگر، دولت آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری در تدارک و اعمال یک ضد انقلاب جهانی بر علیه کارگران و انبوه فرودستان دنیا است. در حالی که پس از پایان جنگ دوم جهانی انبوه کارگران به ایالات متحده چشم دوخته و "شیوه‌ی زندگی آمریکایی" را نمونه‌ی زندگی آتی خود

کارگر باید برای حفظ محیط کار خویش به روند ایجاد ارزش اضافی مطلق تن دهد. نتیجه‌ی عینی این سیاست برای کارگران به معنی ضعف سندیکاها، لغو دست آوردهای تاریخی آن‌ها، کارمزد کمتر، کار بیشتر و شدیدتر، تقسیم غیر عادلانه‌ی ثروت اجتماعی، تضعیف عوامل توافق اجتماعی و در نتیجه بحران "احزاب مردمی" و دموکراسی مدرن بورژوازی است. تمامی احزاب، سازمان‌ها و جریان‌هایی که به صورت سازنده در تحقق سیاست اقتصادی نولیبرالیسم و روند ارزش افزایی سرمایه شرکت نمی‌کنند به صورت منفی (جانی، تروریست) جذب این پروژه‌ی محافظه‌کار اجتماعی سیاسی می‌شوند.

به غیر از سازمان‌دهی ایجاد ارزش اضافی مطلق به وسیله‌ی تحقق سیاست اقتصادی نولیبرالیسم، آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک جهان سرمایه‌داری و سرکرده‌ی پاکس آمریکایی، از سوی دیگر تحقق انباشت امپریالیستی را در عصر مدرن گلوبالیسم ممکن می‌سازد. همان‌گونه که آلت‌فاتر به درستی به نقش امپریالیسم مدرن اشاره می‌کند،

«...» امپریالیسم مدرن خودش را در مقایسه با امپریالیسم قدیمی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ مشخصاً از این طریق جلوه می‌دهد که تمامی جهان را در یک دایره‌ی جذاب که در آن از تمامی حکومت‌ها و فعالان اقتصادی پیروی از قواعد همگانی مطالبه می‌شود، گرد می‌آورد. آن‌ها باید در تلاش برای تشکیل یک حکومت پسندیده باشند که به آن احترام به مالکیت خصوصی و قوانین تصاحبش، باز بودن بازارها و بخصوص بازارهای مالی لیبرال، امنیت حقوقی که انتقال سود سرمایه‌گذاران را ممکن می‌کند، یک رابطه‌ی منظم از اقتصاد و سیاست که مانع رشوه‌خواری می‌شود، تعلق دارند. (...) دیگر نه حکومت بر اراضی بیگانه (کلونی) که از طریق آن دولت امپریالیستی برای سرمایه‌گذاران ایجاد امنیت می‌کرد، بلکه تضمین تبعیت تمامی اماکن از قواعد معتبر گلوبال همگانی است که آزادی تصاحب گلوبال در بازارهای آزاد را مهیا می‌سازند. در آن‌جا قدرتمندترین‌ها و سریع‌ترین‌ها تثبیت می‌شوند. آن‌ها کنسرن‌های چند ملیتی و مؤسسه‌های سرمایه‌گذار هستند که با صندوق متمول خویش صاحب بهره‌های کلان می‌شوند زیرا واقعاً تمامی ملت‌ها را لخت می‌کنند.^{۱۸۷}

^{۱۸۷} Altwater, Elmar (۲۰۰۶):, ebd., S. ۷۰

^{۱۸۸} vgl. ebd.

قرار می‌گیرد و یا به بهانه‌ی دفاع از منافع ملی و حتا مبارزه با امپریالیسم به هواداری از حکومت اسلامیان موحش ایرانی در می‌آید. این بی‌خردان که یا غافل از منافع مادی و برنامه‌ی سیاسی آمریکا برای منطقه و جهان هستند و یا در توهم تحقق "عدل علی" و موفقیت روند تحولات به سر می‌برند، روابط جهانی در عصر گلوبالیسم را نمی‌شناسند و نمی‌فهمند. آلمان‌ها برای فعالیت سیاسی این قبیل افراد یک ضرب المثل مناسب دارند. «موفقیت روباه در شکار مرغ‌ها نشانه‌ی هوشیاری روباه نیست، بلکه نشانه‌ی حماقت مرغ‌ها است.»

تحقق اهداف آمریکا و یا موفقیت برنامه‌ی حکومت اسلامی ایران در خاورمیانه برای اپوزیسیون دموکرات و لائیک و جنبش کارگری - سوسیالیستی کشور کابوس‌های بدون پایان هستند. خوشبختانه در تشدید روند گلوبالیسم و به دلیل اشکال نوین به کارگیری نیروی کار حوزه‌های جدیدی برای مبارزه با نظام سرمایه‌داری و مقاومت در برابر خشونت اسلامی و امپریالیستی گشوده شده‌اند. هم‌اکنون بیش از ۳۰۰۰ نهاد غیر دولتی و بدون مرز که برای تحقق حقوق بشر، بهبود و حفظ محیط زیست، مبارزه با مرگ اطفال، مبارزه با بیماری ایدز، توسعه‌ی اقتصادی، مبارزه با گرسنگی و سوء تغذیه تشکیل شده‌اند، شبکه‌های جهانی تشکیل داده‌اند. اغلب این نهادها از سال ۲۰۰۱ میلادی در "فوروم اجتماعی جهانی" متشکل شده‌اند. فقط در کنگره‌ی سال ۲۰۰۳ میلادی این سازمان در مجموع بیش از ۱۲۰۰۰۰ نفر شرکت داشتند که بیش از ۴۰۰۰ تن از آن‌ها نمایندگان نهادهای مدنی و غیر دولتی از ۱۰۰ کشور متفاوت جهان بودند.^{۱۸۹}

"فوروم اجتماعی جهانی" در اواخر ماه ژانویه‌ی ۲۰۰۱ میلادی در شهر پورتو الگر (برزیل) اولین کنگره‌اش را برگزار کرد. قطعنامه‌ی این سازمان که در ۱۴ نکته به

می‌پنداشت، هم‌اکنون همه با هراس و دلهره به چین می‌نگرند و کابوس "شیوه‌ی زندگی چینی" آن‌ها را رها نمی‌کند. در واقع این چشم‌اندازی است که با استقرار آمریکا در خاورمیانه و بازسازی نقش هژمونیک ایالات متحده به عنوان سرکرده‌ی جهان سرمایه‌داری و عامل تحقق سیاست اقتصادی نولیبرالیسم برای طبقه‌ی کارگر و انبوه فرودستان جهان ایجاد می‌شود.

دومین برنامه برای خاورمیانه پان‌اسلامیسم است که از طریق حکومت اسلامیان ایران طراحی و عملی می‌شود. هم چون گذشته تحقق دارالاسلام و دارالحرب ابعاد این ایدئولوژی مخرب، مرتجع و متعرض را می‌سازند که البته پس از صدور فتوای "ولایت مطلقه‌ی فقیه" به وسیله‌ی آیت‌الله خمینی و تشکیل شورای مصلحت نظام در کشور با شیوه‌ی مصلحت‌گرایی دینی متحقق می‌شود. مصلحت‌گرایی در این ارتباط به معنی طراحی اغتشاش و اعمال خشونت در کشور و منطقه از یک سو و پیشنهاد حل و فصل آن‌ها از طریق شریعت و به نفع اسلامیان از سوی دیگر است که باید موفقیت برنامه‌ی پان‌اسلامیستی در خاورمیانه را تضمین سازند.

تصرف پول، قدرت و حق مالکیت ماهیت تضاد دولت آمریکا با حکومت اسلامی ایران در خاورمیانه است و فقط توجیه این اهداف با هم تفاوت دارند. در حالی که تفاوت فرهنگ‌ها، "نبرد تمدن‌ها" و "مبارزه با تروریسم اسلامی و محور شر" ایدئولوژی آمریکا را برای سلطه بر خاورمیانه می‌سازند، سران جمهوری اسلامی از گفتگوی فرهنگ‌ها، تحقق مدنی‌النبی و روند اصلاحات سخن می‌گویند که از طریق مصلحت‌گرایی و با وقت کشی به سلاح اتمی دست بیابند و برنامه‌ی شوم پان‌اسلامیستی خویش را در خاورمیانه متحقق سازند. بنابراین روشن است که چرا منافع دولت آمریکا در برابر اهداف حکومت اسلامی ایران قرار گرفته‌اند و چرا احتمال جنگ میان آن‌ها وجود دارد.

در این حال اپوزیسیون محافظه‌کار تبعیدی به دو جناح تقسیم شده و از آمریکا و یا از حکومت اسلامی حمایت می‌کند. این اپوزیسیون پوک که برنامه‌ای برای آینده‌ی کشور و منطقه ندارد، به ناچار یا تحت مبارزه با "توتالیتریسم دینی"، "فاشیسم مذهبی"، "بنیادگرایی" و "رژیم خمینی" در خدمت تحقق اهداف جانپان آمریکایی در خاورمیانه

^{۱۸۹} vgl. Greif, Wolfgang (۲۰۰۴): Von Porto Alegre über Florenz und Hallein nach Paris. Die emanzipatorische Dynamik globaler und europäischer Sozialforen, in: Schurkenstaat und Staatsterrorismus - Die Konturen einer militärischen Globalisierung, Agenda Frieden ۴۶ - Österreichisches Studienzentrum für Frieden und Konfliktlösung (Hrsg.), S. ۱۹۵ff., Münster, S. ۱۹۸, und Altwater, Elmar (۱۹۹۷) (Hrsg.): Vernetzt und verstrickt - Nichtregierungsorganisationen als gesellschaftliche Produktivkraft, Erste Auflage, Münster

تصویب رسیده است، بر اهداف انسانی و سازنده‌ی خویش انگشت می‌گذارد. در اصل دوم آن آمده است،

«فوروم اجتماعی جهانی یک محل تجمع باز (...) از گروه‌ها و جنبش‌های جامعه‌ی مدنی است که در برابر نولیبرالیسم و حکومت سرمایه بر جهان و هر نوع ممکنه‌ی امپریالیسم مقاومت می‌کند و برای بنای یک جامعه‌ی جهانی فعال است که بر روابط مساعد انسانی بین انسان‌ها و کره‌ی زمین بر پا می‌شود.»^{۱۹۰}

از آن‌جا که "فوروم اجتماعی جهانی" حوزه‌ی مناسبی را برای مبارزه با سرمایه‌داری و مقاومت در برابر امپریالیسم و خشونت می‌سازد، شرایط مساعدی را برای بسیج افکار عمومی و سازمان‌دهی مقاومت در برابر برنامه‌های شوم آمریکا و حکومت اسلامی ایران در خاورمیانه و جنگ احتمالی میان این دو کشور ایجاد می‌کند. برنامه‌ی "فوروم اجتماعی جهانی" به وسیله‌ی آرمانش بیان می‌شود.

«یک جهان دیگر ممکن است!».

منابع :

قانون اساسی و قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۸): تدوین جهانگیر منصور، تهران

مارکس، کارل (۱۳۶۳): گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه‌ی باقر پرهام و احوود تدین

قرآن مجید (۱۳۷۰): ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای، تهران

^{۱۹۰} vgl. Charta der Prinzipien, in: Das deutschsprachige Informationsportal zur weltweiten Sozialforum Bewegung, www.weitblick.net